

دو نظریه بنیان مفهوم در مورد :

رابطه و درک پدیده‌های اجتماعی و اقتضای آنان
در زمان و مکان

۱. درک پدیده‌ها در زمان و مکان

i. Perception the phenomenones on The time & local

۱۱. زنجیروارگی پدیده‌ها

ii. The phenomenones concatenate

نویسنده و تبیین گر : احمد علینقی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	پیش‌گفتار.....
۴	چکیده.....
۵	مقدمه.....
۱۰	فصل اول (جامعه انسانی - پدیده های اجتماعی).....
۱۰	مقدمه.....
۱۱	تعریف جامعه.....
۱۵	انسان موجود اجتماعی.....
۱۹	کنش های فردی - انسانی.....
۱۹	فرایندهای فردی - اجتماعی.....
۲۰	ساخت قواعد اجتماعی برای زیست.....
۲۳	آدمی در چالش ماهیتی و هدایتی.....
۲۶	پژوهش در متن جامعه.....
۳۰	پدیده‌ها - طبیعی / اجتماعی.....
۳۰	پدیده های طبیعی.....
۳۱	پدیده های اجتماعی.....
۳۳	پدیده های سازه ای - واقعی.....
۳۶	چگونگی ساخت سازه ها.....
۳۸	پدیدار شناختی.....
۴۰	ماهیت / رابطه پدیده‌های اجتماعی.....
۴۰	ماهیت.....
۴۰	ریشه انسانی - فردی.....
۴۳	ریشه اجتماعی - جمعی.....
۴۵	رابطه.....

۴۸ فصل دوم (نظریه، درک پدیده‌های اجتماعی در مکان و زمان)
۴۸ مقدمه
۴۹ هویت پدیده‌های اجتماعی در زمان و مکان
۵۱ روش شناختی - ساخت پدیده‌ها
۵۳ اثبات گرایی
۵۳ فرا اثبات گرایی - تفسیر گرایی
۵۵ واقعیت عینی و واقعیت سازه‌ای
۵۷ پست مدرنیسم
۵۹ ابطال گرایی / ابطال پذیری
۶۰ مدیریت اقتضایی
۶۲ فصل سوم (نظریه، زنجیروارگی پدیده‌های اجتماعی)
۶۲ مقدمه
۶۳ فلسفه جبر گرایی
۶۳ ماهیت جبر گرایی
۶۴ رابطه علی - وابستگی پدیده‌های اجتماعی
۶۸ سیستم گرایی
۷۰ فصل چهارم (نتیجه نهایی)
۷۰ مفهوم سازی دونظریه هدف در متن جامعه
۷۴ بستر نمایی مدیریت در متن جامعه
۷۷ عوامل موثر در ساخت پدیده‌های اجتماعی
۸۰ پدیده‌های الزامی و غیر الزامی
۸۱ منابع

پیش گفتار

شاید اعتقاد بر این باشد که پدیده‌های اجتماعی ماهیت مشخصی نزد مردم و به خصوص اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی دارند و با وجود پژوهش‌های علمی در سطح جوامع، امکان تحلیل و تبیین این نوع پدیده‌ها به خوبی میسر است. نویسنده اعتقاد دارد علیرغم تلاش‌های زیاد اندیشمندان برای شناخت و مطالعه جوامع، ناشناخته‌ها و مجهولات فراوانی در سطح جوامع خودنمایی می‌کنند. این مجهولات اشاره دارند، که کشفیات و نظریه‌های علمی و تجربی ارایه شده تا الان، در حد کفایت نیستند و جوامع بشری به نوگرایی بیشتری نیاز دارند. البته به یقین هر جامعه/ کشور/ تمدن ویژگی‌ها و شاخصه‌های خاص خود را دارد و امکان تجویز الگوهای زیستی اجتماعی مشابه و یکسان برای هر واحد مکانی و زمانی اقدام به خطا است. براین اساس است که از آن هنگام که غرب و آسیای شرقی «بسته نگاری» را کنار گذاشتند و دیدگاه و نگرش‌های - نوینی به جهان و انسان پیدا کردند، لذا می‌بینیم افق‌های پیشرفت و توسعه را در نوردیده‌اند و امروز به جایگاه تمدنی مناسبی دست یافته‌اند. اروپا و آمریکا پس از رنسانس عقیدتی و ایدئولوژیک در درون جامعه، توانستند صنعت و تکنولوژی نوین را نیز به ارمغان آورند. آنچه که باعث رنسانس بود، تغییر نگرش و فکر و نتیجتاً تغییر در شیوه مدیریت بود. آنان - دریافتند که برای «شدن»، شرایط «بودن» کافی نیست و باید حرکت کرد. این بود که بشر دست به جستجو و کاوش همه جانبه زد و هر روز به علم والاتری رسید. زیرا که ماهیت علم در بستری از «جستجو، کشف، شناخت، تحلیل» شکل می‌گیرد. علم، شکافت و مطالعه مجهولات برای دستیابی به بهینه‌ها و حرکت از بودن به شدن است. پژوهش نیز بستری برای حرکت علم است. آنانی که برای ایجاد تغییر و تحول اراده می‌کنند و از تک بعدی و یک سونگری خارج می‌شوند، قطعاً - می‌توانند تکانه و حرکت را ایجاد کنند. زیرا که برای برون رفت از جمود و واماندگی باید تکانه‌های تنوع و تفاوت را در بستر تغییر جستجو کرد.

پژوهش پیش رو به دنبال کشف و ارایه اشکالات و عارضه‌ها در مقوله اجتماع نمی‌باشد، بلکه در نظر است تأکید داشته باشد و تایید نماید که تک الگویی و همان‌گویی سم مهلکی برای جوامع بشری است و یکی از عوامل کج روی یا انحراف جوامع همین نگرش بسته و قالب‌بندی شده است. وظیفه حوزه اندیشه و نگرش این است که در شناخت و معرفی جوامع، یقیناً به متن و میدان جامعه خاص توجه شود و براساس ویژگی‌های پراکنده شده در لایه‌های جامعه، راهکارها و الگوها را اختیار کنند. اعتقاد دارم که مدیران و اندیشمندان نقش شایسته و ممتازی در شناخت و ساخت جوامع دارند و به زیستی و بهینه شدن از کانال اندیشه و نگرش عبور می‌کنند.

در تمامی اثرات نوشتاری و نظریه‌ای که مطرح می‌کنم، هدف برای خلق به زیستی و به رفتاری در جامعه است. بر این مبنای «نگرش» و «سبک مدیریت» را دو عنصر بنیادی در چرخانش هر جامعه دانسته و تلاش بر تغییر نگرش برای درک شناخت بهتر و همچنین فهم تحولی مدیران برای رسیدن به جامعه آرمانی و سالم دارم.

احمد علی‌تقی / آذر ۱۳۹۳

چکیده

اندیشه ورزان و نظریه پردازان علوم انسانی و اجتماعی نظرات مختلفی در مورد چگونگی پیدایش اجتماع بشری و ساخت تمدن مطرح کرده‌اند. با مطالعه اندیشه‌ها و تفکرات متفکران عصرهای گذشته و امروز، می‌توان به این نتیجه حتمی رسید که پدیده‌های اجتماعی بنابر نیاز بشر بوده که ساخته و پرداخته شده‌اند و در آینده نیز ساخت مدل‌های اجتماعی، بر اساس نیازهای زمانی و مکانی تداوم می‌یابند. بدین سان بوده که جوامع مشخص و هدف در سرتاسر گیتی پراکنده گردیده‌اند. جوامعی که در مدلی با نام «کشور» جای گرفته‌اند و در این کشورها، اجتماعات تلفیقی بومی، قومی و فرهنگی گوناگونی دیده می‌شوند. این جوامع ضمن اشتراکات وسیع و همه‌جانبه در گستره زندگی، اختلافات اساسی زیادی نسبت به هم دارند. البته این اختلافات و تفاوت‌ها به جهت ویژگی‌های فرهنگی بومی و قومی است. وگرنه دراصل زیر ساخت‌های پهنه اجتماعات، از پدیده‌های اشتراکی و مشابه شکل می‌گیرند و تنها وجه تفاوتی آنان در بعد فرهنگ اجتماعی ایشان است.

۱. الزام دارد که پدیده‌های اجتماعی در زمان و مکان خاص خود دیده و درک شوند و پدیده‌های گذشته را برای امروز نخواهیم. در تعریفی روشن‌تر و شفاف‌تر یعنی اینکه نباید پدیده‌های اجتماعی امروز را با معادلات مناسباتی و تعاملاتی گذشته تبیین و تفسیر نمود. در غیر این صورت جامعه انسانی در حرکتی انحرافی، به بسترهای رشد و توسعه راه نیافته و درنهایت نمی‌توان به اهداف پیش‌بینی شده و برنامه‌مند شده رسید.

۲. پدیده‌های اجتماعی همانند پدیده‌های طبیعی بدون هدف و ابهام وار به نظر نمی‌رسند. و اگرچه وابستگی بین پدیده‌ها به صورت قطعی تایید نمی‌گردد، بلکه به صورت قطعی نیز رد نمی‌گردد. این بدان معناست که اتصال و زنجیروارگی پدیده‌ها نسبت به هم، نسبی می‌باشد و نه مطلق.

در پژوهش و بررسی پیش‌رو، برای ارایه و تایید دو نظریه هدف در این نوشته که هویتی بنیان ساخت برای جامعه انسانی دارند، ضمن تعریف تفسیری در مورد سیر هویت جامعه و انسان و تبیین تفصیلی از ماهیت وجودی انسان در گستره جامعه - انسانی، کوشش می‌گردد تا با باز تفسیری از تعاملات و تناسب اجتماعی، نشان داده شود که برای ساخت و پایش جوامع، تفسیرهای سازه‌ای انسانی در مورد «ماهیت» و «رابطه» پدیده‌های اجتماعی و انسانی، اثر بارزی دارند. قابلیت اثر بخشی سازه‌ها نیز هنگامی امکان پخش در جوامع پیدا می‌کند، که سازه‌های تفسیری مناسب جاری گردند و نخبگان با تحول در حوزه نگرش و شیوه مدیریت، وظائف راهبردی را برای هدایت و راهبری جامعه ایفا نمایند.

سازه‌هاژگان کلیدی: «جامعه چیست، پدیده‌های اجتماعی قطعی / امکانی، سازه‌های تفسیری، ماهیت پدیده‌های اجتماعی در زمان و مکان، اثر و وابستگی پدیده‌های اجتماعی»

مقدمه

از روزی که «وجود/ هستی»^۱ شکل گرفته و آدمی در خلقت جای گرفته، همیشه در پی شناخت خود و پیرامون خود بوده است. و این شناخت بدان جهت بوده که می‌خواسته در این جهان زندگی کند و بر این جهان مسلط باشد. لذا در این فکر بوده و هست که تمام زوایای هستی را رصد کند و هستی را به خوبی بشناسد. از طرف دیگر، چون انسان تنها موجود هوشمند در هستی است، لذا تلاش داشته تا با استفاده از مزیت هوش و فهم خود به مطالعه هستی بپردازد و با شناسایی و درک جهان، افق‌ها را در نوردیده تا به مقصود خود که شناخت پدیده‌های طبیعی است برسد. مطالعه پدیده‌های طبیعی از عمده دغدغه‌ها و نیازهای بشریت بوده و برای آنکه انسان بتواند بر زندگی و اصول و قواعد زیست/ طبیعت تسلط داشته باشد، به کشف پدیده‌ها و شناخت نظم و مناسبات بین پدیده‌ها پرداخته است. آدمی بنا بر احساس نیازی که از روز ازل داشته، همیشه بدنبال کسب و دریافت اطلاعات از پیرامون خود بوده و با اینکه در این رهگذر اطلاعات آدمی و دانش او افزایش یافته، ولی باز هم به دنبال اطلاعات و دانش بیشتر است و کماکان هستی را می‌کاود تا در پدیده شناختی طبیعی به اعلا درجه برسد. پدیده‌ها دو وجه ماهیتی دارند. آنچه که برای انسان روشن می‌باشد و مورد شناخت واقع شده، مفهوم «معلوم» و آنچه که معلوم نمی‌باشد مفهوم «مجهول» پیدا می‌کند. اما فرایند کشف مجهول و تبدیل آن به معلوم، فراگردی پیوسته و بدون تعطیل بوده و در گذر زمان تا امروز، فرایند تبدیل مجهول به معلوم ادامه داشته و با کنکاش در طبیعت و توفیق بر مجهولات بوده که بر دانش بشر افزوده شده و بستر آسایش و آرامش نیز برای زندگی فراهم گردیده است.

مجهول ← معلوم ← مجهول ← معلوم ...

با این حال در طول زمان با آشکار شدن بسیاری از ناشناخته‌ها، خوشبختانه یا متأسفانه مجهولات دیگری بصورت فزاینده در برابر بشریت قرار گرفته‌اند. ولی به هرروی به جهت نیازهای زندگی، زنجیره کشف مجهولات، تداوم تاریخی داشته و می‌توان گفت، هستی هیچ گاه بدون ناشناخته‌ها و کشف ناشناخته‌ها نبوده و نخواهد بود. از بعد فلسفی این حرکت خطی و رو به جلو در فراگردی با مفهوم «تغییر» تعبیر می‌گردد. این تغییر، جزیی از جبر تاریخ هستی و بشریت است و جامعه انسانی به اجبار در کانال حرکت و تغییر قرار دارد. اجبار تاریخ نیز، ما را به سمت کشف مجهولات روز افزون وادار می‌کند. بر این مبنا دنیا بصورت فزاینده‌ای در حال کشف پدیده‌های جدید است و صدا و سیمای هستی در حال تغییر و دگرگونی هر چه بیشتر و بیشتر است. پس دائماً کشف و تغییر در معرض دید و شنوای ما قرار دارد و باید دانست این برنامه جبر^۲، دائمی و پویا است و گریز از آن اصلاً میسر نیست و در فرایند گذار به آینده، آنکه ایستا باشد بی‌شک از غافله حرکت باز خواهد ماند. خود تغییر نیز در بستر هستی دارای دو رویکرد ماهوی است؛ یکی جبریت / جزمیت و دیگری ارادی / اختیاری است. با این

1-Being

2-Predestinate

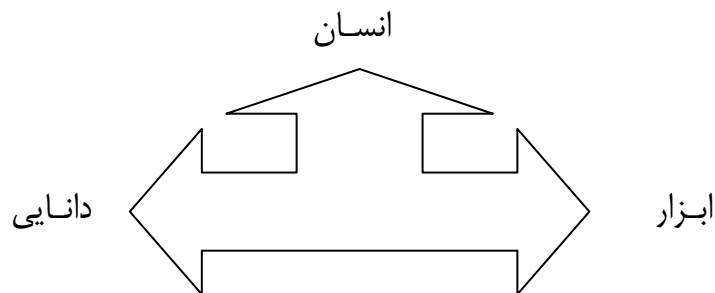
وصف، ابعادی از پدیده‌ها (طبیعی و اجتماعی) هویت اجباری در وجود دارند. چه بخواهیم و چه نخواهیم، این پدیده‌ها وجود می‌یابند و در بستر زیست بروز می‌یابند. اما بسیاری از این پدیده‌ها (خصوصاً اجتماعی) را می‌توان کنترل و هدایت نمود. از گفته‌های فوق این مفهوم مستفاد می‌گردد؛ که با وجود هویت «جبر تغییر» در هستی، بهتر است این جبر را هدایت و راهبری کنیم. یعنی با وجود ضرورت تغییر، تغییر را با اصلاح و تحول سازنده، نه با تحركات منحرف و تخریب‌گرا دنبال کنیم. به این معنا که زندگی را در حرکت جهت دار و هدفمند شده، «خوب» بسازیم. نه آنکه در جریان تغییر جبری در زمین (حرکت جزمی)، زندگی با صورت و شکل ناسالم و ازدست رفته ساخته شود. این تلاش برای هدایت تغییر نیز اجبار قطعی برای آدمی دارد. چرا که هستی با تغییر هویت می‌یابد و ایستایی جایی در هستی ندارد. و آنچه در زمان ایستا باشد قطعاً می‌میرد.

درواقع اصل تغییر در تمامی کائنات و امور زمینی مانند جغرافیای محیطی، کلون جانوری، علوم گوناگون، جامعه، فرهنگ و... جریان مداوم داشته و همیشه در معرض دگرش قرار داریم. این تغییر در عالم آفرینش به جز فلسفه وجودی خداوند که بر مطلق بودن اراده گردیده است، در همه امور نسبی می‌باشد. با آنکه فرایند تغییر و تبدیل معلوم به مجهول، همیشگی و متداوم می‌باشد، ولی باید در نظر داشت که در همه زمان و مکان گستره گیتی، ناشناخته‌ها همواره در دل «وجود»^۳ قرار داشته‌اند و هستی لحظه‌ای خالی از ناشناخته‌ها نبوده است. البته سمت و سوی تغییر در طول تاریخ، حرکت تداومی از سادگی به پیچیدگی بیشتر است. یعنی در گذشته‌های دور برای حل ناشناخته‌ها، به روش‌های ساده‌تری نیاز بود اما امروز با پیچیدگی هویتی مجهولات، ضرورت دارد که از تفکر و اندیشه هم‌مطراز استفاده شود. در دوران اولیه تاریخ، زندگی آدمی اصلاً پیچیدگی امروز را نداشت و اگر چه ناشناخته‌ها هم در آن زمان زیاد بودند اما بدلیل نگرش ابتدایی به هستی و همچنین در اختیار نبودن فناوری مناسب، کوششی زیادی برای کشف ناشناخته نیز نبود. لذا انسان‌های نخستین در پائین ترین سطح تکنولوژی، با ساده‌ترین ابزار به صورت دسته جمعی زندگی می‌نمودند. انسان اولیه با شنیدن صدای رعد و برق و جاری شدن سیل، با ترس و وحشت و اضطراب در وجود، پایان باران و سیل را به انتظار می‌نشست. البته شاید هم کمی تفکر و نگاه به علت‌ها داشت، اما به دلیل نداشتن دانائی و ابزار مناسب، بسیاری از ناشناخته‌ها به زمان آینده سپرده می‌شدند. بالاخره همین انسان در طول زمان با تعمق و تدبر در آذرخش آسمان، برق را اختراع نمود و در بعدی دیگر، به هنگام باران به انتظار پایان باران نشست؛ بلکه با واکنش مناسب، بر باران و طوفان غلبه نمود.

به هر روی انسان با تفکر و اندیشه بر مجهولات و ناشناخته‌ها، عصر به عصر تغییر را پذیرا شد و این موضوع تا امروز نیز ادامه یافته و به آینده نیز همین سیر است. ولی برخلاف دوران گذشته که کمتر به تفکر می‌نشست، در عصر حاضر با نگاه در دنیای مجهولات، اندیشه و تفکر را جاری می‌سازد تا با توسعه معلومات و دانش، بر یک به یک مجهولات فائق شود. انسان قرن ۲۱ با تلاش و پژوهش مستمر پای به عرصه ناشناخته‌ها می‌گذارد و ترسی از رویارویی در برابر تهدیدات و

عواقب ناخشنود ندارد. بشر در این اجتماع پیچیده به واکنش مناسب نیاز دارد. کنش‌هایی که بر ساخته از نظام جامعه بشری بوده و صددرصد رافع نیازهای آدمی می‌باشند. گیدنز نظام اجتماعی را به مثابه نظام‌های کنش متقابل مطرح می‌کند. کنش-هایی که هوشمندانه و پویا باشند و دقیقاً در راستای انطباق با سیستم هستی و جامعه زیستی باشند. اما باید بدانیم گستردگی و سرعت تغییرات آنقدر زیاد و پرشتاب است که فرصت انطباق را از ما سلب می‌نماید و چنانچه راه حلی نیابیم قطعاً زیر چرخهای قطار پر سرعت تکنولوژی و توسعه روز افزون جهانی له خواهیم شد. این امر نیز بدان دلیل است که هستی حرکتی تغییروار و پیوسته در درون دارد و درون هستی، عالمی از مواد و انرژی فراپراکنده می‌باشد. عناصری که لازمه این هستی هستند و از وجود خارج نمی‌گردند. هایدگر نحوه چرخش هستی را همواره سمت و سویی به عالم دانسته و حرکت انسان را هم در سمت عالم قرار می‌دهد. این فراگرد هستی، الزامی از برای خود هستی است. جامعه نیز چون از الزامات به حساب می‌آید، لذا انسان و جامعه در یک سو می‌روند.

جامعه نیاز جوهری انسان اجتماعی است. یعنی انسان‌ها در فراگرد هستی نیازمند زندگی اجتماعی هستند. اجتماع نیز بمانند سیستم هستی، آکنده از الزامات خاص خود است. الزاماتی که به انسان کمک می‌کنند تا بهتر زندگی کند و برای آینده نیز برنامه چینی مناسب کند. در این حرکت شتابنده زندگی و جامعه انسانی، مبنای حرکت اصولی در محیط غیرقطعی و پر از مخاطره، شناسایی نقاط قوت و ضعف برای تبدیل تهدیدات به فرصت‌های مناسب می‌باشد. و در این راستا بستر دستیابی به فرصت‌ها ایجاد نخواهد شد مگر آنکه در تقابل با عدم قطعیت محیطی و تهدیدات مختلف جهانی، با انتخاب و اتخاذ شیوه‌های مدیریت و برنامه‌ریزی‌های مناسب، بین انسان و محیط تناسب ایجاد نمود. امروز با سه عنصر منبعی «انسان، ماشین، دانایی» مجموعه توانمندی برای حرکت مستمر و بلا انقطاع در مسیر توسعه و تغییر ساخته شده است. تغییری که جامعه بشری را با خود می‌برد. چه بخواهیم! چه نخواهیم!



شکل ۱: رابطه انسان- دانایی- ابزار در فرایند شناخت/ عمل

(لستر تارو، ۱۹۳۸)^۴ اقتصاددان آمریکائی در کتاب خود می‌نویسد: «آنهائی که با صدای انقلاب صنعتی از خواب بیدار نشدند ملت‌های توسعه نیافته کنونی لقب گرفته‌اند. اکنون صدائی دیگر در راه است، آنهائی که گوش خود را بر این صدا می‌بندند

4- Lester Thurow

بطور مسلم حاشیه نشینان فقیر دنیای فردا خواهند بود». پیام سخن تارو اینست که بنابر ضرورت تغییرگرایی و شالوده عصر حاضر، لازم است دو عنصر دانائی و اندیشه را درهم آمیزیم و با نوآوری و نوجوئی در ساخت و استفاده از ابزار و تجهیزات تکنولوژی، پدیده‌های اجتماعی مفیدی را خلق کنیم. پدیده‌هایی که در راه حل مشکلات و حصول به زندگی پدram، همه ابنای بشر را کمک و هدایت نماید.

در فرازهای فوق، قصد بر این بود که تبیین گردد؛ حال که تغییر و تحول در پروسه هستی/ اجتماعی الزامی است، پس چه بهتر که این حرکت جبری را در فرایندی اختیاری توسط انسان برنامه‌مند کرده و انسان‌ها بتوانند با بکارگیری برنامه/ ابزار/ اندیشه، سمت و سوی مناسبی به این فرایند اجباری بدهند. زیرا که هستی با تمام جزئیات، در فرایندی سیستماتیک جریان می‌یابد و همه اجزاء هستی/ اجتماع، سیستم وار چینش می‌گردند. هستی/ کیهان یک سیستم است و تمام عناصر هستی نیز سیستم‌های کوچکتر می‌باشند. یعنی کوچکترین عنصر هستی به نام اتم و سلول نیز یک سیستم می‌باشند و برنامه و جریانی سیستماتیک دارند. بنابر این به یقین، هستی مجموعه‌ای است از پدیده‌ها که در یک سیستم هماهنگ و منظم در پروسه‌ای هارمونیک و همگرا راه روی می‌کنند. چون از سیستم و کارکرد سیستماتیک نام برده شد، چه بهتر است اشاره‌ای هرچند کوتاه به تئوری سیستم‌ها گردد. نظریه عمومی سیستم‌ها توسط کنت بولدینگ^۵ دانشمند انگلیسی، یک چارچوب تئوریک «سیستماتیک» برای تبیین و توصیف روابط حاکم بر هستی ارائه می‌دهد. بر این اساس، جهان هستی در ساختاری سلسله مراتبی و در نظمی پیچیده و منطقی در نه (۹) سطح طبقه بندی می‌شود. سطح اول هستی، سطح ساختار ایستا؛ سطح دوم، پویای ساده؛ سطح سوم هستی؛ سایبرنتیک؛ چهارم، سطح سیستم‌های باز؛ پنجم نبات؛ ششم حیوان؛ هفتم انسان، هشتم، سازمان‌های اجتماعی و سطح نهم نیز سطح سیستم‌های ناشناخته است. سطوح هشتم و نهم نشان‌گر بروز و وجود پدیده‌های اجتماعی در عرصه وجود هستند و اینکه همیشه و در همه حال ناشناخته‌ها فراوانی فراروی هستی/ بشر قرار دارند. معنای این دو سطح را می‌توان درهم پیچیده منظور نمود. اینست که اندیشه‌ها و سازه‌های کارکردی انسان‌ها واضع موقعیت‌های اجتماعی می‌باشند و این انسان‌ها هستند که بر آینده هستی تأثیر می‌گذارند.

انسان در فرایند سیستماتیک هستی، به صورت مداوم در معرض فعل وانفعالات گوناگون قرار داشته و اتفاقات مختلف پیش‌بینی شده و پیش‌بینی نشده فراروی انسان خود نمایی می‌کنند. این اتفاقات پیش‌بینی نشده همراه با مجهولات و ناشناخته‌ها، بشریت را به عکس‌العمل وادار می‌نمایند و انسان نیز بنابر موقعیت و زمان، واکنش مناسب نشان می‌دهد و آن هم واکنشی درخور برای رفع نیازها است. اتفاقات/ پدیده‌ها در یک هارمونی سیستماتیک، وابستگی اجتناب‌ناپذیر و اثر گذار بر هم دارند. و در صورت اشکال و عارضه در یکی از اجزاء، همه سیستم دچار مشکل می‌شود. سیستم از اجزایی تشکیل می‌گردد که در یک فراگرد منظم به یک هدف کل نظر دارند.

5-Kenneth Boulding (۱۹۹۳-۱۹۱۰)

اینک با وجود اصل سیستماتیک در هستی و وجود تغییر به عنوان اصلی پایه‌ای و بنیادی در خلقت و جامعه بشری، لازم است با کنکاش و شناخت تعمقی از بسترهای نظام زیست در جامعه جهانی و بررسی دقیق و همه جانبه از جوامع، بسترهای مناسبی برای پدیده‌ها در جامعه انسانی ترسیم نماییم. با این معنا که، چون پدیده‌های اجتماعی توسط انسان ساخته و پرداخته می‌گردند، لذا می‌باید سازه‌های اجتماعی به صورتی ساخته گردند که در خدمت افراد کره خاکی و برای پیشبرد برنامه‌ها و رسیدن به اهداف مشخص و تعیین شده باشند. و اگر عوامل برپایی یک نظام شاخص و شایسته را برقرار نماییم، قطعاً همه مردم از این نظام نوین بهره می‌برند و حوزه انتفاع نیز همگانی می‌شود.

بر این مبنا در بررسی پیش روی سعی می‌گردد، با تبیین ماهیت انسان و جامعه، به تعریف جامعه و نقش انسان در جامعه رسیده و در این راستا ماهیت مفهومی پدیده اجتماعی ترسیم گردد. پدیده‌های اجتماعی آن چیزی هستند که انسان‌ها برای رفع حوائج خویش می‌سازند، تا بهتر زندگی کنند. به این منظور شیوه خلق پدیده‌های اجتماعی را بر اساس نظریه پدیدارشناسی و سازه‌شناسی اریکسون تبیین نموده، و ماهیت سازه‌هایی پدیده‌های اجتماعی در فرایندهای کارکردی ذهن تفسیر خواهد شد. سرانجام با ارایه ادله محکم در دامنه اصول علمی و استفاده از نظریات اندیشمندان در حوزه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی و مدیریت و با بهره‌جویی از پشتوانه تاریخ علم که توسط اندیشمندان و متفکران هدایت می‌شود، دو نظریه «درک پدیده‌ها در زمان و مکان» و «زنجیر وارگی پدیده‌های اجتماعی» به بستر مفهوم سازی بنیادی سپرده می‌گردد. در این راستا تلاش می‌شود با ارایه نظریه‌های مختلف علمی، دو نظریه مورد نظر به منصفه تایید نیز برسند. تکنیک جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش، بهره‌گیری از مستندات تئوریک دیگر اندیشمندان، مشاهدات شخصی، تعمق و تحلیل از متن جامعه ایران و فرا ایران می‌باشد.

البته نمی‌توان کتمان نمود که با وجود بی‌نظمی در جهان امروز و ساختار درهم ریخته و ناهنجار جامعه ایران، شاید پذیرش این دو نظریه کمی سخت باشد و ارتباط همه سویه بین پدیده‌ها در شبکه پدیده‌های اجتماعی کمی منطقی بنظر نرسد. ولی به یقین چنانچه کمی تعمق بر ساختار نظام اجتماعی ایران و یا خارج از ایران به عمل آید، باید گفت که از هم‌گسیختگی همین جامعه ایران در حوزه‌های مختلف نشان دهنده در هم ریختگی و نگاه انشقاق گونه بر پدیده‌های اجتماعی است. حال آنکه هستی کلیتی کلان می‌باشد و نگاه تجریدی قطعاً خطاروی است. اگر هم اندک توجهی به نظریات علمی مانند سیستم‌واری پدیده‌ها، رابطه علی بین پدیده‌ها، رویکرد اقتضایی به مدیریت و روش شناختی عقلایی و منطقی گردد، قبول دو نظریه نویسنده سخت نیست. به هر حال هویت‌های وجودی و فعلی جامعه جهانی و بالخصوص جامعه ایران نمودی عینی و قطعی برای تایید دو نظریه فوق می‌باشند و با برداشت برابندی از جامعه ایران است که امکان تایید دو نظریه فوق ممکن می‌گردد. باید خوب دقت کرد و دقیق بررسی نمود تا به تحلیل تبیینی شایسته رسید.

جامعه انسانی - پدیده‌های اجتماعی

مقدمه

در مقدمه اصلی این پژوهش، به تفصیل در خصوص چیستی جامعه و اصل «تغییر» در هستی و جامعه که ماهیت هر پدیده در آفرینش هستند، اشاراتی شد. در این فصل، چیستی و چرایی جامعه از دیدگاه چندی از اندیشمندان بزرگ تشریح می‌گردد و از منظر شخصی نویسنده، مطالبی در مورد ماهیت پدیدآیی جامعه انسانی ارائه می‌گردد. و از آن جهت که انسان موجودی چند وجهی است و وجوه او تاثیر اساسی در چگونگی ساخت جامعه دارند، لذا مولفه‌های ماندگاری و پایش جامعه مطرح خواهند شد. چراکه جامعه نیازمند عواملی است تا بماند و خوب بماند. بنابر این در این فصل با طرح مباحث پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و فرق آنان، اشاره‌ای به چگونگی ساخت و ایجاد پدیده‌های اجتماعی می‌شود. ضمناً توضیح داده خواهد شد که رویکرد جورشدگی پدیده‌ها چه نقش و جایگاهی در جهت جامعه آرمانی انسانی دارند و بیان می‌گردد که پدیده‌ها باید چگونه باشند تا جامعه به سمت «شدن» برود و در «ایستایی» قرار نگیرد. اما باید دانست که انسان به عنوان رکن اصلی در جامعه، مهم‌ترین نقش را در ایجاد و ساخت پدیده‌های اجتماعی دارا بوده و می‌تواند با طرح و خلق پدیده‌های متجانس و مناسب در جامعه، خودش و هموعانش را به سمت جامعه آرمانی و زیست خوب هدایت و رهنمون نماید. براین مبنا با طرح موضوع پدیدار شناختی از نگاه اندیشمندان حوزه فلسفه، به چگونگی بروز و میدان‌داری پدیده‌ها در بستر اجتماع انسانی نقبی زده می‌شود و مطالبی گفته می‌گردد، تا روشن شود که چگونه ذهن آدمی در پدیداری پدیده‌ها دخالت جدی دارد و ذهن انسان دانا چه نقش فزاینده‌ای در همین راستا در جهت ایجاد و ساخت جامعه غنی و پدیرام ایفا می‌نماید. پس همانگونه که پدیدارها بر ساخته از ذهن خلاق انسان هستند، «سازه‌های تفسیری» از طرف انسان هم همان پدیدارهای ذهنی می‌باشند. سازه‌های تفسیری به عنوان الگوهای پدیداری توسط ذهن انسان، دلالت دارند بر اینکه چگونه می‌شود انسان دانا و هوشمند با خلق دانایی در ذهن خویش، سازه‌هایی را طراحی و ترسیم نماید که بتوانند در بستر وجود و جامعه اثر گذار باشند و این سازه‌ها تاثیر اساسی و قطعی بر چگونه شدن جامعه ایجاد نمایند. براین اساس سازه‌های تفسیری برگرفته از ذهن انسان توانمند و هوشمند، کنش‌های تعاملی بین انسانی را حل نموده و جامعه را در جهت تحرک سلامتی اجتماعی و کارآمدی کارگزاری هدایت می‌نمایند.

۱-۱ تعریف جامعه

جامعه پدیده تشکلی «نهاد- جمعی» است. در این تشکل نهادی، تعداد کم یا زیادی از انسان‌ها برای هدف نشانه (زندگی)، در شرایط و محیط مشخص شده‌ای تجمع می‌کنند. اگر چه انسان‌ها می‌توانند تنها و بدون وجود دیگر آدمیان زیست نمایند، ولی چنین زیستی مورد پسند و پذیرش هیچ آدمی نیست و انسان‌ها میل دارند تا به صورت گروهی و جمعی زندگی نمایند. مارکس^۶ در پیش‌گفتار کتاب سرمایه، فرض وجود جامعه با هویت انتزاع از فرد را رد می‌نماید و فرد را «هستی اجتماعی» تلقی می‌نماید. مارکس تجلی زندگی فردی، حتی بدون ظهور در کنار دیگران را باز هم تجلی و تصدیق زندگی اجتماعی می‌داند. انسان‌ها برای ترسیم و جاری نمودن هویت یک جامعه (تشکیل یافته از آدمیان)، ابعاد التزام یک زندگی را نشانه گذاری و طرح‌ریزی می‌نمایند. زیرا جامعه انسانی، صرفاً با وجود و بودن انسان‌ها نیست که شکل می‌گیرد، بلکه با پدیداری و پردازش تعاملات و تناسبات در شرایط محیطی است که هویت جامعه انسانی ترسیم می‌شود. ماکس وبر جامعه و تاریخ را محصول تعاملات انسانی دانسته و جامعه شناختی را علم شناخت کنش‌های اجتماعی تعریف کرده است. پس جامعه در شرایطی شکل می‌گیرد که جمعی انسانی (بیش از یک انسان) در شبکه‌ای از تعاملات و تبادلات بین فردی، یک نظام جمعی و گروهی را تشکیل داده و برای پایش این نظام و شبکه بین انسانی، اصول و قواعدی را برای رعایت و عمل همگانی تدوین نمایند. بنابراین جامعه آن چیزی است که از جمع انسان‌های در کنار هم تشکیل شده است و جامعه با ارتباط و رابطه اجزاء آن که انسان‌ها هستند پایدار می‌ماند.

از زمان‌های بسیار قدیم در مورد جامعه و شناخت جامعه مباحثی مطرح بوده است. اما در چند قرن اخیر شناسایی جامعه ماهیتی علمی یافته و نظریات متعددی در مورد چپستی، چرایی و چگونگی جامعه مطرح گردیده است. نظریات ماکس وبر، اگوست کنت، امیل دورکیم، کارل مارکس و دیگر اندیشمندان از مهمترین نظریه‌ها در مورد جامعه شناختی هستند. ولی در چارچوب نظریه‌های جامعه شناختی، به دو نظریه مهم و اساسی بر می‌خوریم. جامعه‌شناسان خرد^۷ بر ساخت جامعه توسط افراد اعتقاد دارند؛ اما در مقابل جامعه‌شناسان کلان‌گرا^۸ اعتقاد دارند که این جامعه است که بر افراد شکل می‌بخشد. ماکس وبر^۹ از پیش‌تازان جامعه‌شناسی خرد است و نظریه پردازانی چون اگوست کنت، امیل دورکیم و مارکس واضح نظریه‌های کلان‌گرا در جامعه شناختی هستند. در جامعه‌شناسی کلان‌گرا مطالعه جامعه بعنوان یک کلیت در دستور کار بررسی و مطالعه است؛ حال آنکه در مطالعات با ماهیت جامعه‌شناسی خرد، افراد درون جامعه، سوژه مورد مطالعه می‌باشند. در جامعه‌شناسی کلان به مطالعه و بررسی واقعیات اجتماعی^{۱۰} و راه‌هایی که جامعه بر رفتار افراد دارد می‌پردازد. در حالی که در نظریه جامعه‌شناسی خرد، پدیده‌ها و واقعیات اجتماعی ساخته و پرداخته ذهن‌های کنش‌گران جامعه می‌باشند و جامعه

6 - Karl Marx – (1818-1883)

7 - Micro Sociology

8 - Macro Sociology

9 - Karl Emil Maximilian “Max Weber” – (1864-1920)

10 - Social Facts

شناسی، مطالعه راه‌هایی است که افراد دنیای اجتماعی و پیرامون خود را تفسیر و ایجاد می‌نمایند. اندیشمندان و جامعه‌شناسان خردگرا مانند ماکس وبر، فکر و ذهن انسان را در تبیین پدیده‌های اجتماعی موثر می‌دانند و مشارکت و اجماع را نقطه کنش‌های فردی می‌دانند ولی کل‌گرایان، واقعیت‌ها را پدیده‌های عینی دانسته و تضاد بین فردی و گروهی را منشاء هرگونه کنش و واکنش در اجتماع می‌دانند. جامعه‌شناسان کل‌گرا جامعه بشری را پدیده طبیعی می‌بینند و همانند اثبات‌گرایان اعتقاد دارند که باید جامعه را مانند یک پدیده طبیعی تبیین نمود. از نگاه آنان نظام اجتماعی تصادفی نیست و مانند دیگر پدیده‌ها تابع قوانین تغییر ناپذیر طبیعی است. آگوست کنت^{۱۱} واضح نام «جامعه‌شناسی» بر علم مطالعه اجتماع و اندیشه اجتماعی و پایه گذار مکتب اثبات‌گرایی، برخلاف اسلاف گذشته که نگاهی فلسفی به پدیده‌ها داشتند، مسائل اجتماعی را با روش عملی (مشاهده-آزمایش-مقایسه) مورد مطالعه دقیق و تحقیق قرار داد و شیوه پژوهش در علوم انسانی را همانند علوم تجربی منظور نمود. او دانش جامعه‌شناسی را دانشی نو و علمی مستقل خواند. هدف کنت آفریدن یک علم طبیعی برای جامعه بود که بتواند دگرگونی‌های گذشته را تبیین و آینده را پیش‌بینی کند. کنت با ارایه تئوری «جامعه‌شناسی پویا»^{۱۲} اجتماع را به گونه‌ای ارگانیک و همانند بدن موجود زنده تفسیر نمود و تطور و دگرگونی نظام اجتماعی را معطوف به تکامل قطعی دانست. وی تئوری «جامعه‌شناسی ایستا»^{۱۳} را که قائل به سکون جامعه بود، در هم شکست و نظم نوین اجتماعی را برای پیشرفت و دگرگونی نظام انسانی معین نمود. آگوست کنت تطور نظام اجتماعی را در سه مرحله ذیل ترسیم نموده است:

۱-۱-۱ مرحله ربانی

در این مرحله بشر در سیر تطور ذهنی و اجتماعی، مراحل بت پرستی، چند خدایی و یکتاپرستی را پشت سر گذاشت. در دوره بت پرستی در هماهنگی کامل با محیط، تابع محض قواعد بیرونی در بستر محیط پیرامونی بود. تفکر کمتر جایی در جامعه بشری داشت و خدایگان سلاطین مایل نبودند که مردم به فهم‌سازی برسند و ساختار حاکمیت ایشان متزلزل گردد. خدایان بتی (سنگ، درخت، حیوان، دره، آسمان، دریا، چوب، خورشید، ستارگان و...) راحت‌ترین و سهل‌ترین عناصر برای دلیل بودن برای همه چیز بودند. این خدایان بتی بودن که در کمال خرافه به دست خود انسان ساخته می‌شدند و توسط خود انسان پرستش می‌گردیدند. ولی در دوره چند خدایی و تقدس‌سازی برای آدمیان خداگونه، ذهن کنکاش‌گر آدمی راضی نگردید. تثلیث خدایان، حواریون مقدس و مقدسین کلیسا عناصر کاربردی استعمار و استحمار گردیدند. کلیسا ترجیح داد با خلق دلایل و علت‌های خودخواسته و مطابق با میل خود، جزم و خفقان را چیره گرداند. و این شد که در قرون وسطی، کلیسا با گره‌زدن خود در حکومت، ظلم و فریب را دو چندان نمود. اما آدمی باز در پی چرایی این موضوع گردید. این تفسیر کافی نبود و آدمی دوست می‌داشت که فکر کند که چرا...؟! و این بود که شروع به تفکر در هستی و تفحص در محیط کرد.

11 - Auguste Comte – (1798-1857)

12 - Dynamic Sociology

13 - Static Sociology

زیراکه با ناشناخته‌ها و مجهولات زیادی روبرو بود و خرافه‌گری پاسخ‌گوی ذهن کنکاش‌گر انسان فکور نبود. اینکه پدیده‌ها را به موجودات فراطبیعی نسبت دهد، مغایر دانش مادی گرایانه و علم تجربی بود. پس چون بشر در دوره چند خدایی به تعارضات بسیاری رسیده بود، لذا در آخرین باره به ربانیت یکتا پرستی رسید.

۱-۱-۲ مرحله متافیزیک

این مرحله بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی روی داد. در این مرحله هرچند همان ربانیت ایدئولوژیک ادامه یافت، ولی از جامعه ابتدایی و ساده عبور کرده بود. درواقع این دوره، همان عصر چند خدایی و ساخت مقدسین بود. اما در این دوران جامعه انسانی کمی قاعده‌مند شده و کارکردهای اجتماعی تفکیک گردیدند. دولت به عنوان نهادی قاعده‌مند و وابسته به توده‌ها، حضوری همه‌سویه در جامعه پیدا کرد. وابستگی توده‌های انسانی افزایش یافت و دولت‌ها در کنار مردم و خانواده قرار گرفتند و روابط عاطفی حاکم در بین مردم به تناسبات حقوقی و قانونی تغییر یافت. ولی دراصل انسان عصر روشنگری نمی‌توانست متافیزیک را انتهای همه چیز بداند و پاسخ پرسش‌هایش در فلسفه متافیزیک پیدا کند. در این شرایط، ورود به دوره اثباتی آماده گردید.

۱-۱-۳ مرحله اثباتی

کنت سومین مرحله را اثباتی خواند. این دوره از صده ۱۸۰۰ میلادی آغاز گشت. انسان در این زمان به شناخت رسید و در توجیه پدیده‌ها، علت را در طبیعت جستجو نمود. انسان به بعد جهانی دست یافت و با پیشرفت‌های اجتماعی، رابطه تعاونی و اشتراکی جایگزین روابط عاطفی و قانونی قبلی گردید. در این مرحله ضمن ورود به دوران علم و عقل‌گرایی و تحقیقات تجربی، رابطه‌های علی (علت و معلول) مبنای وجودیابی پدیده‌ها معرفی گردیدند و همان پنداری از جامعه رخت بریست. جامعه‌شناسی اثباتی کنت بر سه اصل استوار است:

- ۱- هر پدیده اجتماعی خاص باید در جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، درک و تبیین شود. این اصل به «نظم خود به خود جوامع انسانی» مفهوم‌رسانی می‌شود.
- ۲- پیشرفت علوم، هادی و راهنمای اصلی تاریخ بشری است.
- ۳- «انسان» همه جا و همه وقت یکی است.

با تعریفی که کنت از جامعه بشری و تحول و دگرگونی تکاملی جامعه بیان داشت، اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی و انسانی بنابر نوع تفکر و دیدگاهی که دارند، پدیده‌های اجتماعی را در تعریف خاص قرار می‌دهند. امیل دورکیم^{۱۴} واضح

14- David Emile Durkheim.

کرسی جامعه‌شناسی در دانشگاه، وقایع اجتماعی^{۱۵} را به شیوه‌های عمل‌کردن، اندیشیدن، احساس و به طور کلی هر سازمان معینی از امور فردی اطلاق می‌کند. علاوه بر آن او واقعیت اجتماعی را به «جریان‌های اجتماعی» نیز نسبت می‌دهد. بنابر این در هر جایی که پدیده‌های فردی در ترکیب با یکدیگر قرار گرفتند، دارای واقعیت اجتماعی هستند. خواه این ترکیب جنبه‌ای ایستا داشته باشد (نظیر قوانین، هنجارها ...) و خواه ترکیب پویا داشته باشد (از نوع جریان‌های اجتماعی)، که ترکیب امورات فردی در جهت پوییش و حرکت به سمت یک هدف است (شدن) تا نگهداشت یک الگو (ماندن).

در رویکردهای دیگر، روان‌شناسان، پدیده‌های اجتماعی را پدیده‌های روانی و فردی تلقی می‌کنند و منشأ پدیده‌ها را روان و احساس می‌دانند. گابریل تارد^{۱۶} ادعا دارد که با شناسایی خصوصیات روانی و تمایلات فرد می‌توان جامعه را شناخت. از دیگر روان‌شناسانی که به اصالت رفتار/ رفتارگرایی^{۱۷} اعتقاد دارند؛ می‌شود از راس، بالدوین و جامعه‌شناسانی چون واتسون و پاره‌تو نام برد. ماکس وبر قائل به تفهیم تفسیری بود و نقش ذهن و فکر را در تبیین بهتر واقعیت اجتماعی مهم می‌دانست. وبلن و آگبرن مدافعان مکتب تکنولوژی، ابزار و فنون را عوامل ریشه‌ای و تأثیرگذار می‌نامند. راتسل، برونه و تا اندازه‌ای فردریک لویلی و هانتیگتون پدیده‌های اجتماعی و شیوه زندگی را تابعی از شرایط جغرافیایی می‌دانند و عوامل طبیعی/ جغرافیایی را عوامل مسلط و مؤثر می‌دانند. و اما زیست‌شناسان، پدیده‌های اجتماعی را بر مبنای پدیده‌های طبیعی و زیستی است که تبیین می‌کنند. هربرت اسپنسر جامعه‌شناس انگلیسی و همچنین اندیشمندان حوزه توارث نژادی چون چمبرلین و دوگوبینو از جمله این افراد هستند.

در فرازهای بالا با چند رویکرد به پدیده‌های اجتماعی نگاه گردید. ولی آنچه که قطعیت جامعه بشری است، وجود ساختارهایی است تا وجود انسانی را هدایت سازند و شکل ماهیتی مناسبی از زندگی را ایجاد کنند. پدیده‌های اجتماعی در شکل و هویت، با عنوان الزامات ماهوی زندگی انسان‌ها پدیدار می‌گردند و انسان‌ها به این الزامات نیاز دارند. هم از آن جهت که ماهیت زندگی برای انسان‌ها شکل یرد و هم از آن جهت که انسان‌ها بتوانند چگونگی زندگی را ترسیم نمایند.

چیستی! چرایی! چگونگی! زندگی، آن چیزهایی هستند که در ایجاد و خلق پدیده‌های اجتماعی تجلی می‌گردند و آدمی در طول تاریخ بر مبنای نیازها و خواست‌های خودش پدیده‌ها را برسازی و شکل دهی می‌نماید. از آن رو که انسان در ماهیتی جبرگونه در هستی قرار دارد و ضمن اینکه اختیاری برای انتخاب «بودن و نبودن» خویش در هستی ندارد، بلکه الزام دارد که زندگی کند، پس باید همین زندگی جبری (بدون دخالت بشر) را نیز هدایت نماید. زیرا که «اختیار» هویتی مبنایی در عقل - ذهن آدمی دارد و آدمی در طول ده‌ها هزار سال یاد گرفته که باید زندگی و پیرامون خودش را مدیریت نماید و در بیراهه قرار نگیرد. هر قدر روش زیست آدمی بر سیاره زمین و خارج از آن هدایت شدگی بیشتر داشته باشد نفع او را به همراه دارد. چراکه خودش هدایت‌گری می‌کند و در بستر جبر جزمی/ تقدیری قرار نمی‌گیرد.

15- Social Facts
16- Gabriel Tard
17- Behaviorism

مطالب بالا در باب انسان و جامعه در اختیار او، نشانی از وجود رابطه دوسویه در تعاملات بین انسان و جامعه است. انسان گونه‌ای تک‌گرا و مجزا از جامعه نیست و جامعه هم نهادی با ماهیت منتزع از انسان نیست. انسان و جامعه دو نهاد ماهیتی هستند که در یک تعامل ماهیتی در یک بستر پیمایش می‌کنند. در همه برایندهای کنشی و وجودی نیز یک هم‌راستایی و هم‌هدفی دارند. بنابر این بر خلاف دو نظریه کلان‌گرا و جزء‌گرا به مقوله جامعه انسانی که در مبحث قبلی بیان شد، بنظر می‌رسد که ظاهراً این دو نظریه در قالب ماهیت انفکاک‌ی و تجربیدی توان تبیین و پاسخ‌گویی به نظام انسانی نداشته و مناسبات ارتباطی و تعاملی فرد فرد جامعه در این قالب نظریه‌ای، هویت ساختار سازی و بنیان سازی ندارد. بر این مبنا در دیدگاه ساخت‌گرایانه برای پدیداری و ایجاد پدیده‌های اجتماعی، این دو نظریه ممزوج می‌گردند و نظریه‌ای با هویت همسان بینی دو پدیده انسان و جامعه بروز می‌یابد. در نظریه امتزاج (کلان و جزء) گرایانه، جامعه و انسان در یک راستا دیده می‌گردند و هویت نظام اجتماعی با همراهی پدیده‌های اجتماعی، در امتداد نظام طبیعی پدیده انسان قرار می‌گیرند. با این حساب انسان و جامعه انسانی یک هویت همگرا و همگامی خواهند داشت و در یک امتداد ماهوی، مورد شناخت و کشف تبیینی می‌گردند. این دلیل و برهان، جامعه و پدیده‌های اجتماعی را منفک از پدیده طبیعی مانند انسان نمی‌داند. انسان به عنوان یک پدیده با ماهیت طبیعی و اجتماع با ماهیت اجتماعی، یک هم‌پیمایی و همگامی را در سیر فرایندی نظام زیست دارند و نمی‌توان این دو را مجزا و مستقل از هم تحلیل نمود. همان‌سان که انسان شناخته می‌گردد، باید پدیده‌های اجتماعی را نیز به همان سان مشاهده و تبیین نمود. چرا که انسان و پدیده‌های ایجاد و پدیداری از طرف انسان، هم‌هدف و هم‌پندار تلقی گردیده و در یک دیدگاه و بینش است که بالانس می‌گردند.

۱-۲ انسان موجود اجتماعی

آدمی با ظهور بر روی سیاره زمین^{۱۸} بنابر ذات و هویت زیستی که داشته به اجتماع و هم‌کناری پرداخته و از دور زیستی از دیگران و تنها زیستی اجتناب داشته است. این موضوع فقط به انسان‌ها اختصاص ندارد و بسیاری از جانوران از زندگی گروهی و تجمعی بهره می‌برند. هنوز علت اصلی و قطعی این نوع زندگی اجتماعی انسان‌ها مشخص نیست و نظریات مختلفی در این مورد مطرح می‌باشد. افلاطون و ابوعلی سینا اعتقاد دارند، عامل اصلی تشکیل زندگی اجتماعی، تأمین منافع ضروری و مصالحی است که با زندگی گروهی به دست می‌آید. آگوست کنت منشأ زندگی اجتماعی را حس غیرخواهی و عقل مکتسب با تجربه می‌داند. از منظر اپیکورس زندگی اجتماعی معلول قانون تطور و تکامل است. ویکو، دین رامنشاً زندگی اجتماعی در بین انسان‌ها مطرح می‌کند. مونتسکیو اندیشمند فرانسوی، احساس، ترس، غریزه جنسی، لذت بردن، کنار هم نوع بودن، آگاهی و شعور را عوامل زیست اجتماعی برای انسان‌ها بر شمرده و سرانجام باروخ اسپینوزا، دفع حوادث طبیعی را علت توجه انسان به زندگی اجتماعی قلمداد می‌کند.

۱۸- در مورد پیدایش و خلق بشریت، نظرات گوناگونی مطرح می‌باشد. نظریات ادیان خصوصاً اسلام ضدیت قطعی با نظریه تکامل داروین دارد. این نظریات و اثبات ورد آنان جایی در این نوشته ندارند و صرفاً به موضوع پس از پدیداری بشر پرداخته می‌گردد.

با توجه به برابری نظرات و اندیشه‌های صاحب نظران حوزه علوم اجتماعی و نگاه پژوهشی به نظام زیست در گذشته و امروز، دلایل گوناگونی در مورد نظام گروهی و زیست جمعی مطرح می‌باشد. نظام پژوهش، کاوشی قدیمی و همیشگی در این مورد داشته است؛ اما به هر روی در حال حاضر چهار نظریه عمده و اساسی در مورد زیست گروهی و شبکه اجتماع انسانی قابل معرفی می‌باشد:

فطرت طبیعی

انسان ذاتاً عنصری جزءگرا در خلقت محسوب می‌شود و این جزء همانند دیگر اجزاء، گرایش برای پیوستن به کل دارد. لذا بر این اساس انسان گرایش قطعی برای حصول به کل دارد. بر مبنای این نظریه، زن و مرد هر دو جزیی از خلقت می‌باشند که در جهت کل‌گرایی، با هم ازدواج می‌کنند و یکی می‌شوند. خانواده نیز مبنایی بر کل‌گرایی دارد. انسان، خانواده، جامعه، همگی یک نظام گروهی را نشان می‌دهند که در این نظام، انسان‌ها ذاتاً و فطرتاً مایل می‌باشند تا با هم زندگی کنند و در نظامی از مسالمت و تعامل، با هم بینی و هم خواهی در شبکه زیست جمعی قرار گیرند.

شرایط اضطرار

بروز این وضعیت ماهیتی خارج از وجود انسان دارد. چون انسان به خاطر ضعف درونی نمی‌تواند در شرایط محیط پیرامون از خودش محافظت نماید و امنیت خود را حفظ کند، ناچاراً دست به معامله‌ای با دیگر انسان‌ها می‌زند. این معامله در دامنه یک تعاون و همکاری مشترک خودآگاه و ناخودآگاه بین انسان‌ها شروع گردیده و روندی از دیپلماسی چند فرایندی بین انسانی را تداعی می‌نماید. شاید بتوان این همکاری را همانند هم پیمانی دو کشور در برابر دشمن مشترک تلقی نمود.

انتخاب عقلانی

زندگی اجتماعی یک فعالیت دو سر برد می‌باشد. در این تناسب تعاملاتی که بیش از دو انسان دخالت دارند، هدف انتفاع دو طرفه می‌باشد. بر این مبنای انسان‌ها با اختیار یک معامله شبه تجاری، سود دو طرفه را در یک فعالیت مشارکتی هدفمند و حسابگرانه می‌جویند.

نظام ژنومیک

نظریه چهارمی نیز مطرح است که بر آن مبنای انسان‌ها دارای ژن همزیستی مسالمت‌آمیز یا زندگی اجتماعی می‌باشند. البته این موضوع مختص انسان نیست و برخی انواع جانوری و گروه‌های میمونی مانند بونوبوها و حتماً برخی دیگر از جانوران دارا می‌باشند.

بر مبنای مطالب فوق، اگرچه جانوران و انسان‌ها به زندگی جمعی و گروهی تمایل دارند و از زیست استقلالی و تنهایی خودداری می‌کنند، ولی همین موجودات در عین زندگی دسته جمعی، منافع جمع را بر نمی‌تابند و بیشتر به دنبال منافع فردی خود هستند. جنگ و نزاع پیوسته در بین انسان‌ها و حیوانات برخاسته از همین منفعت طلبی فردی است و یک انسان و یا حیوان در اولویت بندی منافع، اول خودش و سپس دیگران را می‌بیند. بیشتر این شباهت بین آدمی و حیوان در این است که انسان نیز گونه‌ای از حیوان است و از بعد کالبدی هیچ فرقی با حیوانات ندارد.

با وجود این دو خصلت «زیست گروهی و منفعت طلبی» که انسان‌ها دارند؛ ولی باید پذیرفت که انسان دو وجه ماهیتی فطری- ذاتی در وجود خویش دارد:

- مادی / حیوانی (وجه پست)

- هوشمندی / انسانی (وجه والا)

مونتسکیو این دو وجه وجودی انسان را، موجودیت مادی و موجودیت با شعور (۱۳۴۹، ۸۶) معرفی می‌نماید. یعنی مونتسکیو هم هویت انسان را بر دو گونه متضاد تلقی می‌نماید. همین انسان در بعد شیوه زیست در بستر وجود، بر دو گونه تمایل دارد:

- تنهایی (مطابق با وجه پست)

- گروهی (مطابق با وجه والا)

یعنی اینکه انسان در دو وجه درگیر است؛ هم «منافع فردی» را خواستار است و هم از طرفی می‌خواهد «منافع گروهی» را برسازی کند، تا زندگی جمعی داشته باشد. این انسان بنا بر یک بعد در فطرت هست شدگی^{۱۹} (وجه پست)، به منافع فردی- نفسانی فکر می‌کند و زندگی را در ماندگاری خود می‌بیند و لذا به هرکاری دست می‌زند تا زنده بماند و در عین زنده بودن، بهتر هم زندگی کند. ولی در بعد دیگر از فطرت هست شدگی (والا نگری)، مایل است زندگی گروهی داشته باشد و با دیگران زندگی کند، زیرا که نیاز اصلی و اساسی انسان با هم زیستی برآورده می‌گردد. لذا قطعاً از تنهایی گریزان است. نیازهای اولیه انسان که همان نیازهای مادی هستند (خوراک و سرپناه) به تنهایی نیز قابل تامین می‌باشند؛ اما نیازهای روانی- احساسی با تنها بودن رفع نمی‌شوند و انسان نیازمند ارتباط با دیگران است. بر این اساس قطعیت دارد که با توجه به سه اصل ذکر شده در بالا، هر انسان بنا بر هر کدام که باشد، نیاز حتمی و بدیهی به زندگی گروهی و تجمعی دارد. حال این اصل بر مبنای «فطرت طبیعی» یا «شرایط اضطرار» یا «انتخاب عقلانی» و یا بر اساس «نظام ژنومیک» باشد؛ خیلی مهم نیست. مهم آنست که انسان‌ها با هم زندگی کنند و همراه با هم در رفع نیازهای یکدیگر کوشا باشند. به این ترتیب انسان دو بعد رویکردی را در وجود خویش دارا می‌باشد:

- بنابه وجه فطرت پست گونه، جاه طلب می‌باشد و به تمنیات شخصی می‌اندیشد. بر این مبنا خود بینی و فرصت طلبی، مبنایی احساسی دارند

۱۹- «هست شدگی» منظور به ذات و هویت خلق انسان نیست بلکه به ذات وجودیابی انسان در محیط زیست است که به دنبال خوراک و تامین امنیت برای ماندن و زنده بودن است.

- بنابه وجه والاگری و رویکرد به قانون جامعه/ اجتماع، همه را می‌بیند و به تمنیات عمومی فکر می‌کند. بر این مبنا این بعد دیگربینی و زیست جمعی، مبنایی عقلانی دارد

بنابر آنچه گفته شد، همان گونه که انسان دو وجه هویتی (حیوانی و انسانی) را دارا می‌باشد؛ لذا با تأسی به این دو وجه است که بستر زندگی را پردازش می‌نماید. با رویکرد حیوانی، به خود فکر می‌کند و نگاه به منافع شخصی دارد. یعنی تلاش دارد به اهداف و خواسته‌های فردی برسد و جایگاهی فرای دیگر افراد در بستر زیست داشته باشد. اما بنابر رویکرد انسانی، ضمن توجه به خواسته‌های فردی، نگاه کلان‌گرا به دیگران دارد و هویت زیست اجتماعی را در بستر زندگی گروهی و زیست با دیگران می‌بیند. این دو وجهی بودن انسان، نشانه‌ای از وجود تضاد در تمام خلقت است. هگل این تضاد را با ماهیت دیالکتیک به حوزه وجود همراه می‌کند. هگل قائل است، که تناقض و تضاد پایه فعالیت‌های هستی می‌باشد و اگر تضادی وجود نداشته باشد، سکون بر هستی حاکم می‌گردد. هگل می‌گوید که براساس نظریه هراکلیتوس، به تغییر دائمی و عدم ثبات معتقد است و جهان را در «شدن» و نه در «بودن و ماندن» می‌بیند. همچنین با وارد نمودن ماهیت دیالکتیک به عرصه تشریح و تحلیل پدیداری پدیده‌ها، سازش و سازگاری را به درون تضاد و تناقض وارد نمود. هگل ماهیت حل و سازگاری در تضاد و تناقض را به عنصر دیالکتیک سپرد؛ که بر آن مبنا وجود اشیاء، ذهن و طبیعت در سیر وحدت به کثرت و به عکس آن، در حرکتی دیالکتیک روی به تحول و تطور دارند.

براساس نظریه هگل و قاعده نظام هستی که تناقض و تضاد، هویت دائمی در وجود و هستی دارند و قطعاً هویت هستی بر آن اساس پایه‌ریزی شده است، این تضاد در انسان و جامعه نیز پدیداری دارد. ضمن اینکه انسان هویت دو گانه دارد و در تضادی دائمی گرفتار است، جامعه نیز بر اساس قاعده هگلیسیم، در تناقض و تضاد همیشگی قرار دارد. حال که براساس قانون تضاد در هویت وجود، هم انسان و هم جامعه هر کدام ماهیتاً به الزام تضاد را در درون دارند و در رابطه تقابلی نیز در تضاد سیر می‌کنند، باید این را دانست که از منظر فلسفی جمع ضدین محال است و ضدها نمی‌توانند سازگاری در هویت داشته باشند. به عبارت دیگر با وجودی که در هویت انسان، هم خودبینی و خودخواهی وجود دارد و بستر اجتماع نیز آکنده از پدیده‌های متناقض و متضاد می‌باشد، لذا بر مبنای قضیه فوق و در قالب تئوری دیالکتیک هگل، در صورتی جمع قضایای متضاد هویت‌سازی می‌گردد و قابلیت بروز در عینیت می‌یابد، که انسان این دو بعد را در یک «بستر» طرح ریزی کند و دوگانگی را در «ساخت فکر و اندیشه» پذیرا گردد. یعنی اینکه انسان:

« در ذهن پذیرا گردد ← سپس در راستای اندیشه فردی، بستر را فراهم کند »

این موضوع بدان مفهوم است که فرایندهای کنشی انسان برای برنامه‌ی تعدیل و تعادل در پایانه‌های تضاد و تناقض در نظام کارکردی ذهن و برای بر سازی نظام تعادل و تناسب در شبکه گسترده اجتماع، در دو بستر فراگردی ظهور می‌یابند. یعنی با شکل‌گیری کنش‌های تعادل در ذهن فردی و نهایتاً انتقال فرایندهای تعدیل و سازگاری، به بسترهای بیرون در

اجتماع، نظام زیست متحول گردیده و تناسبات تجانس و تعادل بر بستر زندگی هویدا می‌گردند. این فرایندهای کنشی انسان در دو بعد فردی و اجتماعی، از انسان شروع می‌گردد و به جامعه منتهی می‌گردد. بدین مفهوم که ماهیت حیوانی انسان به هویت اجتماعی منتهی می‌گردد. مراحل پراکتیکی و کارکردی این فرایند با صورت و شکل سلسه واری ذیل انجام می‌گیرد:

۱-۲-۱ کنش‌های فردی - انسانی

۱ - انسان بداند که ماهیت دو وجهی دارد.

۲ - بپذیرد که این دو وجهی بودن انسان، می‌تواند سبب تخریب باشد.

۳ - بنابراین کوشش نماید تا این تضاد درونی را تنظیم و مدیریت کند.

با نگاهی قیاسی به دو وجه هویتی انسان، قاعدتاً وجه حیوانی قوی‌تر از وجه حیوانی است و این ماهیت پست گرایانه سیطره جدی بر وجود انسان دارد. فلذا در این مقایسه، رویکرد حیوانی سهل‌تر است و برسازی وجه انسانی سخت‌تر و دشوارتر بنظر می‌آید. یعنی به یقین فطرت جاه طلبی / خودبینی جدی‌تر و قوی‌تر از فطرت دیگر خواهی / بینی است. نماد و علامت چیرگی منافع فردی بر منافع عمومی، در ارتباطات و مناسبات تهاجمی و تدافعی انسان‌ها نمود می‌یابد. نزاع بین حیوان‌ها و جنگ بین انسان‌ها تاییدگر این موضوع می‌باشد. دو گانگی و تضاد درونی انسان، هویتی دائمی در وجود و آفرینش اوست و این دو بعد از انسان بری نمی‌گردند، مگر اینکه این تضاد درونی، توسط خود انسان هدایت و مدیریت گردد. چراکه اگر این تضاد درونی مدیریت نگردد، منفعت خواهی و خودخواهی آدمی، پهنه زیست را تخریب و به آتش می‌کشاند.

۱-۲-۲ فرایندهای فردی - اجتماعی

۱ - انسان تضاد دائمی با محیط و پیرامون دارد.

۲ - لازم است انسان این تضاد را مدیریت و هدایت نماید.

۳ - جانمایی سازگاری در بین منافع فردی و منافع جمعی، نیازمند پذیرش الزامات است.

۴ - سازگاری در نظام تضادها و تناقضات، با قاعده‌گذاری‌های التزامی در جامعه مرتفع می‌شوند.

همانطور که تضاد، جزو ذات هویتی انسان است، تضاد در پدیدواری اجتماع نیز وجود دارد. یعنی انسان با دو مرجع تضادی روبرو می‌باشد. هم تضاد درون خویشی دارد و هم تضاد با برون خویشی (محیط) دارد. این تضاد را می‌توان تضاد بین برون و درون نامید. در این فراگردهای تضادگرددی و تناقض‌واری در عرصه وجود، انسان دو نقش ماهیتی ایفاء می‌کند. هم فاعل شناسا و هم مفعول شناسا است. یعنی در عین اینکه به عنوان فاعل شناسا، باید و لازم است بر هستی و جامعه احاطه داشته باشد و وجود را شناسایی و تبیین کند؛ در بعد دیگر ضرورت الزامی دارد که خودش را نیز مورد شناسایی و تبیین قرار دهد.

انسان، هوشمندی است که نظام وجود را مطالعه و بررسی می‌کند و باز همین هوشمند است که خود هوشمندش را بررسی و مطالعه می‌کند. ضمن اینکه انسان بر وجود خود مدیریت دارد تا خود کنترلی و خودیابی داشته باشد، مدیریت بین دو پدیده انسان و جامعه را هم برعهده دارد. ضمن اینکه انسان الزام دارد بنابر وظیفه ساخت جامعه، تعادل و تناسب را بین بیرون و درون خود هموار نماید، باید فرایندهای درون وجودی خود را نیز کنترل و هموار سازد.

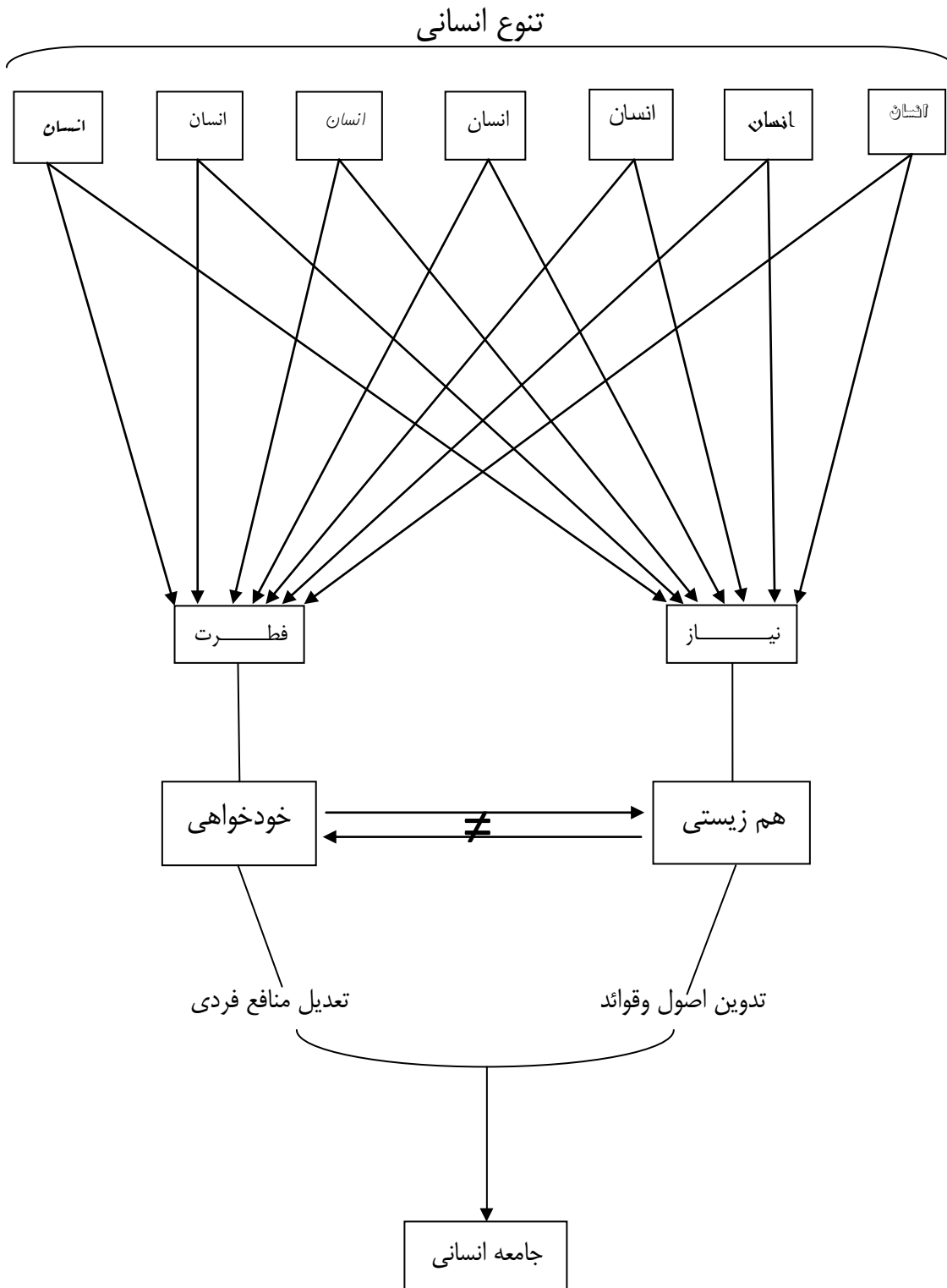
۱-۲-۲-۱ ساخت قواعد اجتماعی برای زیست

فراگردهای ساخت و پایش جامعه، نیازمند تبری از رویکردهای فردی و برآفرینی نظام جمعی- گروهی در اجتماع است. ضرورت دارد که ماهیت‌های فردگرایی از بسترهای زیست پالایش گردند و ماهیت‌های زیست جمعی با قواعد خاص خودش بر متن جامعه برسازی گردند. بنابراین آنچه که می‌تواند از برخورد و جنگ بین آدمی جلوگیری نماید و خودخواهی و نفس ناسالم انسان را تنظیم و مدیریت نماید، ایجاد التزامات زیست بر مبنای اهداف جمعی است. این التزامات، انسان‌ها را در یک مجموعه گروهی حفاظت و بیمه می‌نمایند و علتی برای زیست گروهی در بهترین شرایط می‌شوند.

یعنی دراصل عبور از فراگردهای نفع طلبی شخصی و ورود به سامانه‌های جمع‌گرایی و زندگی گروهی، بسته به حل تناقضات و تضادهای موجود در ذهن و بستر بیرون است. باید راه سازگاری و حل این تناقضات را پیدا نمود تا بتوان زندگی را پایش نمود. با توجه به این رویکرد ماهیتی که تناقض و تضاد در وجود انسان و از طرفی دیگر در جامعه وجود دارد، باید در جهت حل و سازش قدم برداشت و رهیافت‌های مسالمت و همزیستی را به جامعه دمید. بر این اساس، پارادایم فکری انسان بر همزیستی و هم کناری با دیگر افراد اجتماع شکل گرفته و ریخت نظام اجتماعی بر مبنای منافع عمومی طراحی می‌گردد. این عبور و گذر از فرایندهای ذهن انسان به بستر اجتماع، نوید دستیابی به یک زندگی پر از مسالمت در نظام اجتماعی است. پس انسان‌ها با تعدیل منافع خویش و قاعده‌گذاری مسالمت و سازگاری در بسترهای نظام، به مطلوبیت در نظام زیست می‌رسند. این تعدیل در منافع فردی، ریشه در فرایندهای ذهنی دارد و برای آنکه بستری از مطلوبیت ریخته گردد و بتوان به زیست مناسب رسید، باید انسان قواعد و مناسبات زیست را خوب بشناسد و برآن پایبند باشد. قواعد و هنجارهای زیست نیز باید به گونه‌ای باشند که هم منافع فردی را برآورده سازند و هم منافع جمعی را تامین نمایند. و باز هم، ریخت و طراحی این قواعد بر عهده طراح هوشمندی بنام انسان است، که باید تعادل و تناسب را در همه عرصه‌ها برقرار نماید. اصول و قواعد ریزش مسالمت و همزیستی در جامعه، باید ظرفیت همه‌پذیر و همه عمل داشته باشند. یعنی باید قابلیت پیاده شدن داشته باشند و از طرفی هم، نظام زیست ظرفیت پذیرش این قواعد و اصول را داشته باشد. این مفهوم باید برقرار شود که «جامعه سالم، نیازمند قواعد مناسب است». به همین روی انسان سالم در یک جامعه سالم نیاز به قوانین و اصولی برای هم زیستی و زندگی در کنار هم دارد. و چنانچه یک فرد فقط به فکر خود باشد، جامعه به بن بست می‌رسد. لذا لازم می‌نماید، در یک جمع همگانی هدف‌گرا، از برخی خواسته‌های فردی چشم‌پوشی کند و به منافع جمعی احترام

بگذارد. در واقع قوانین اجتماعی با هر شکل و هر ماهیتی، ساخت این بستر را هموار می‌کنند. و در نهایت جامعه سالم ایجاد نمی‌گردد، مگر در سایه پذیرش قوانین اجتماعی توسط انسان اجتماعی.

به درستی اگر انسان در جامعه فقط به امیال شخصی خود فکر کند و دیگران را نبیند، در این جامعه که دیگران نیز هستند، خودش نیز نابود می‌گردد. چرا که در این نوع جامعه، همه در فکر منافع شخصی خود می‌باشند و تاب تحمل منافع دیگران را نمی‌آورند. مارکس، انسان را یک حیوان همیشه ناخرسند می‌داند؛ انسانی که لحظه‌ای از منافع خود چشم پوشی نمی‌کند و یک دائم طلبکار در جامعه است. جنگ طلبکاران (انسان‌ها) در جامعه منجر به پدیداری میدان قدرت - تصادف (قانون جنگل) می‌گردد و در این وضعیت همیشه تاریخ، عده‌ای از بین می‌روند و عده‌ای نیز قاعدتا می‌مانند. براین راستاست که جنگ و ستیز، قاعده زندگی آدمی می‌گردد. حال اگر انسان بخواهد خوب زندگی کند و جامعه سالمی را بسازد و همچنین تا زمان مرگ طبیعی به مشکل برنخورد، باید به قاعده‌ها و هنجارهای نظام اجتماعی و انسانی تمکین کند و به دیگران احترام بگذارد. احترام گذاری و برتابی منافع دیگران در یک نظام همگانی، همان قواعد نظام زیست همگانی و گروهی است. این قواعد، مناسبات چند طرفه و همه گستر در شبکه اجتماعی ایجاد می‌کنند و عوامل موثری برای پایش و ماندگاری زیست اجتماعی و زندگی جمعی می‌گردند. این شیوه تعاملی در ارتباط همه طرفه و ساخت مناسبات زیستی، تعامل عکس‌العملی در جامعه ایجاد می‌کند و مردم یاد می‌گیرند چگونه زیست کنند و آرامش داشته باشند. پس ساخته شدن جامعه صرفاً برای برآورده نمودن حاجات و خواسته‌های تک فردی اجزای جامعه نیست و انسان باید همنشینی و هم نوعی را پذیرا گردد. یعنی منافع فردی نه در بستر خودبینی و خودخواهی، بلکه در ترکیب اجتماع و منافع دیگران است که شکل می‌گیرد.



شکل ۲: شرط ساخت جامعه مناسب و مطلوب

۱-۲-۳ آدمی در چالش ماهیتی و هدایتی

بنابر مطالب فوق، آدمی در جمعی به نام جامعه انسانی زندگی می‌کند که با دو بعد درگیر است. آدمی در دو وجه حیوانی (پست) و انسانی (والایی) گرفتار است. بر اساس منفعت خواهی، ماهیت حیوانی و با نیازهای حیوانی دارد. شاخصه‌های حیوانی بر غریزی مانند: خوردن، شهوت، خوابیدن و پایش نسل تکیه دارد. و همین آدمی بر اساس فطرت والایی، به زیست گروهی و اجتماعی و در نتیجه به ساخت جامعه سالم فکر می‌کند. جامعه‌ای که الزام دارد با دیگران و هم نوع خودش در یک تعامل خوب و مناسب، تناسبات زیستی مفید و سازنده‌ایی را خلق و بکار بندد. در این بعد، آرایه‌های هوشمندی و دانایی شاخصه‌های مهمی به حساب می‌آیند. آدمی با ذکاوت و هوشی که دارد و با بینش و نگرش نیک، از ابزار دانایی و دانش بهره می‌گیرد تا یک جامعه آرمانی را بسازد. در جامعه سالم و خوب ضمن اینکه منافع فردی تأمین می‌گردد، بستری برای یک زندگی جمعی با مناسبات آرامش و آسایش نیز فراهم می‌گردد.

برای تایید مطالب مطرح شده در این نوشته، در اینجا به اظهار استنادات استدلالی متوسل می‌گردد. در طول تاریخ از زمان زندگی بدوی و پیشاتاریخ^{۲۰} دسته‌ها و جوامع گوناگون و متنوعی در کره خاکی آمده‌اند و رفته‌اند. در این چند صد هزار سال از عمر بشر، جنگ، خونریزی و کشتار بی‌رحمانه عنصری همیشگی و پایدار برای بشر بوده است. چه آن زمان که آدمی ماهیت میمون‌گونگی (حیوانیت) داشت و چه پس از آنکه آدمی به «انسان»^{۲۱} نام گرفت؛ همیشه جنگ و نزاع وجود داشته است و هیچ وقت تاریخ از جنگ و کشتار خالی نبوده است. چه پادشاهان، خودکامگان و رهبران ستم پیشه و جنایت‌کاری در طول تاریخ دفن شده‌اند، که تنها به خود و منافع خویش پایبند بوده‌اند و تاریخ را با خون آلوده کرده‌اند؟! به واقع آیا تاریخ بشری لحظه‌ای از جرم و جنایت خالی بوده است؟ آدورنو تاریخ انسان را تاریخ سلطه می‌داند و گیتی را به آینده‌ای نامفهوم و نامعلوم مفروض می‌داند؛ که شاید با انقلابی ناممکن و منحصر به فرد، نظام سلطه در تمامی سطوح برچیده گردد. تمامی جنایت‌کاران، جانینان و تبهکاران عرصه تاریخ، با توجیه نظری و رفتارهای انحصارطلبانه و تمامیت خواهانه، دست به کشتار و خونریزی زده‌اند و لحظه‌ای از کار خود پشیمان نشده‌اند! این اتفاقات و رفتارها حاکی از خودخواهی و خود فریبی بوده است که تاریخ را در نوردیده است. همه ابنای بشر بنابر فرض خودخواهی، خود را بهترین فرض می‌کنند و اگر اختلاف و نزاعی در گرفته، دیگران را خطا کار و باطل می‌دانند و قاعدتا خود را به حق می‌دانند. دکارت بیان می‌دارد؛ تنها چیزی که در هستی به عدالت و مساوات تقسیم شده «عقل» است، چرا که هیچ کس نمی‌گوید عقل من از دیگران کمتر است. بر این مبنا، خودفهمی و خودبینی آدمی، که همیشه خود را محق می‌بیند و دیگران را باطل می‌داند، یک فرایند فکری - ذهنی

۲۰- جدای از تفکرات متافیزیکی/ دینی که خلق انسان را به اراده خدا منوط می‌داند، در مورد هستی شناختی آدمی این نظریه غالب است، که انسان‌های پیشاتاریخ که بیش از ۲/۵ میلیون سال از آن می‌گذرد، به صورت دسته‌ای از جانوران (HOMO) شامل مجموعه‌ای از انسان و انواع میمون با هم می‌زیسته‌اند و انسان‌های آن زمان ماهیت زندگی حیوانی داشته‌اند.

۲۱- آدمی به جهت هوش و عقل که صفت ممیزه از دیگر حیوانات است، نام انسان دارد.

دائمی و همیشگی است. این موضوع در طول تاریخ کلان ادامه داشته و امروز نیز ادامه دارد؛ و یقیناً در آینده نیز ادامه خواهد داشت. هر روز از گوشه و کنار جهان اخبار جنگ و کشتار به گوش می‌رسد. به هر دلیلی روزانه عده‌ای انسان به زندان می‌روند و شکنجه می‌گردند و کشته می‌شوند. اما توجیه انسان‌ها مختلف است، چون «انسان ذاتاً موجودی توجیه‌گر» است. در هر دوره‌ای، هر حاکمیتی، هر گروهی و هر فردی بنا بر قدرتی که دارد، دلیل خاصی را برای ظلم، ستم و کشتار مطرح می‌کند. دلایل توجیهی متفاوت و متنوع می‌باشند. برخی بنا بر خود فهمی (انحصار خواهی) دست به جنایت می‌زنند، برخی برای حفظ حکومت و دولت، برخی به دلایل امنیتی و حفظ وضع موجود و برخی به دلایل ایدئولوژیکی - مکتبی پناه می‌برند. به هر صورت جنایت جنایت است و زندان زندان است، حال هر نامی می‌توان بر آن نهاد و رفتار زشت را توجیه نمود. در اصل این موضوع زشت کرداری آدمی دقیقاً برگرفته از تجاهل فردی اوست و مختص اندیشه عمومی‌گرایی و ذهنی‌گرایی در اجتماع است. جالب آنکه همین تجاهل در اندیشه و ذهن، اسبابی برای تقابل و ضدیت همیشگی و مداوم در بین مردم هستند. بیشترین درصد جنگ و خونریزی به جهت تنوع انسان‌ها و عقاید آنان است. ولی در هر صورت این تنوع و گوناگونی انسان‌ها در سیاره زمین هم مفید است و هم می‌تواند مضر باشد. اما آنچه بد است، آنست که انسان برای هم نوع خودش زورگویی نماید و هم نوع خودش را تحمل نکند.

کلیه مقولات فوق فقط بدان دلیل است که انسان مجبور به زندگی اجتماعی است و از سوی دیگر، منافع فردی و خودخواهی نیز از انسان دست بر نمی‌دارند. اما مهم آنست که بدانیم بر اساس دلایل قبل گفته شده، انسان در دو وجه صفتی حیوانی و انسانی درگیر است. و متأسفانه وجه حیوانی قوی‌تر از وجه انسانی است، مگر آنکه انسان بر نفس خودخواهی و پلیدی غلبه کند و نیکی را غالب گرداند. جوامع آکنده از انسان‌های خوب و نیک اندیش می‌باشند، ولی متأسفانه انسان‌های خطا کار نیز بسیارند. با وجود چنین ماهیتی که از جامعه به تصویر کشیده شد، الزام دارد تمهیداتی منظور نمود تا جامعه سالم طراحی گردد و انسان اجازه خودنمایی هیجانانگیز حیوانی و نمایه‌های ضد اجتماعی و ضد هم‌نوعی را نیابد. جامعه ترکیبی از انسان‌های مختلف و با شکل، جسم، روحیه، رفتار، اندیشه، نیاز، خواسته و نگرش گوناگون است. شکل فعلی کره زمین ترکیبی از کشورها و ملل با فرهنگ و ادیان گوناگون و نژادهای متفاوت است. زمین ترکیبی از انسان‌ها با رفتارها و عقاید مختلف و متضاد است. همانطور که گفته شد جمع ضدین محال است و باید راهکاری برای پایداری زیست جمعی و گروهی پیدا نمود. چرا که اگر بر همین منوال حرکت گردد و اصلاحی صورت نگیرد، قطعاً جنگ و نزاع تمامی ندارد و انسان‌های خودخواه و انحصاربین زمین را به آتش می‌کشند و از تخریب دست بر نمی‌دارند. ضمناً باید خاطر نشان نمود که زمین به عنوان یک سیستم، از آنتروپی منفی نیز برخوردار است و تخریب و زائلی فرایندی است که با هویت سیستماتیک هستی دمساز است. و اگر سیستم زمین اصلاح نگردد، یقیناً سرعت تخریب قوت می‌یابد.

علیرغم اینکه جامعه انسانی بستری از تنوع و تکثر در همه زمینه‌هاست و مردم در گونه‌گونی قومی و فرهنگی قرار دارند، اما همین تکثر و گوناگونی، نتیجه‌های متضاد و متناقض نیز دارد. این نتیجه‌های تناقض، درست ریشه در اخلاق و رفتارهای فردی-اجتماعی دارند. چون آدمی در اصل ماهوی(حیوانی است)، دانایی ندارد و بر اساس توجیه و شعور خود رفتار می‌کند، لذا این شعور و فهم متنوع و گوناگون می‌تواند اثرات متفاوت و متضادی را بروز دهد. اعتقاد راسخ بر این است؛ چون مردم(عوام) عامیانه فکر می‌کنند و توانش تحلیل مناسب ندارند، لذا نباید صحنه انتخاب و تصمیم به این افراد سپرده گردد. شاید این گفتار، به مخالفت با مردم‌سالاری و دموکراسی تعبیر گردد؛ ولی قاعدتا اگر صحنه به تصمیمات متکثر و بدون نظم و هدایت سپرده شود، قطعاً شاهد نیک‌گستری نخواهیم بود و در همه بسترها خطا پراکنده می‌گردد. به همین جهت است که بسترهای سالم سازی و اصلاح‌گرایی، به تفکرات و اندیشه‌های تخصص‌گرا و دانا‌گرا نیازمندااست. این انسان با وجود دو خوی و خصلت متضاد(حیوانی و انسانی) که می‌توانند مفید و مضر باشند، نیازمند هدایت و راهبری است. اگر دوگانگی خصائل و ویژگی‌های انسان هدایت و رهبری نگردند، قابلیت تخریب وسیع و سنگینی دارند. انسان بین دو وجه حیوانی و انسانی سیلان و گردش دائمی دارد و مردم در کشورها به عنوان «عوام»، توان و قابلیت تشخیص و تجزیه و تحلیل و تبیین ندارند، و این خواص و نخبگان هستند که باید هدایت و راهبری مردم را به عهده گیرند تا مردم را در جهتی هدف‌گرا(جامعه آرمانی و پدram) و سودمند هدایت و راهبری نمایند. توده‌های مردم بنابر نیازها و خواسته‌های فردی و جمعی(خانوادگی، قبیله‌ای، فامیلی، فرهنگی، کشوری، دینی، مذهبی) همیشه در پی رسیدن به اهداف و امیال خویش هستند و چون عوام محسوب می‌شوند و قابلیت تحلیل ندارند، لذا با نگرش مبهم و جاهلانه توجیه‌گر اقدامات خود می‌شوند و برای رسیدن به خواسته‌های خود دست به هرکاری می‌زنند و بر این اساس جنگ، کشتار، ظلم، تبهکاری و بزه‌های اجتماعی در جوامع بشری اتفاق می‌افتد. و انسان‌ها با سازه‌های خود ساخته و تفسیرهای نظری جاهلانه و عامدانه نسبت به زندگی و رفتار دیگران، دست به رفتارهای عملی زشت می‌زنند. نتیجه اینکه تمامی پدیده‌های پلشتی‌گری و زشت‌کرداری در جامعه ریشه در فطرت دوگانه انسان دارند. لذا بدین جهت است که جامعه انسانی با وجود دوگانگی در رفتار و اخلاق انسان‌ها، گرفتار ناملایمات زیادی می‌باشد و نقش نخبگان در جوامع بسیار سنگین و جدی می‌باشد. نخبگان با ماهیت رهبری و هدایت مردم، باید در ساخت سازه‌های اجتماعی دقت بسیاری داشته باشند. سازه‌های اجتماعی و انسانی بر یکدیگر اثر دارند و جامعه، بر مبنای تأثیرات متقابل پدیده‌ها ساخته می‌گردد. اندیشمندان و صاحب‌نظران با عنوان و جایگاه تنظیم‌کننده و هدایت‌گری در جامعه انسانی، باید پدیده‌ها را بشناسند و با درک اثر آنان بر یکدیگر، به ساخت پدیده‌های اجتماعی اقدام نمایند. بیانات فوق حاوی این مطلب است که، اگر چه ساخت و جهت حرکت اجتماع در دستان مردم است، منتها این تحرک با نقش هدایت‌گرایانه نخبگان اندیشه‌ای و مدیریتی در جامعه بستر ریزی می‌گردد. لیوتار هنرمندان را هدایت‌گر و راهبر بازی‌های زبانی می‌داند و اعتقاد دارد که هنرمندان توانمندی ساخت انگاره‌های نوین را دارند. منظور از «زبان» در نظر لیوتار، همان سازه‌سازی ذهنی از نگاه نویسنده این سطور است. اما از نگاه نگارنده این نوشته، مدیران ابزاری و

اندیشمندان نظری توانش خلق این نقش و وظیفه را دارند. ساخت بسترهای نگرشی نظری و کنش‌های عملی در جامعه وابسته به فکر و عمل ایشان است و شیوه مدیریت نخبگان و رهبران جامعه بستگی مستقیم به استفاده آنان از هوشمندی و خردمندی خودشان دارد. انسان‌های هوشمند و خوش فکر با درک همه جانبه از محیط و خویش، بینش نظری مناسبی بکار می‌بندند تا شیوه‌های عملی مفید و قوی را در جامعه خلق نمایند. باین حساب چون ساخت و تخریب جامعه در دستان آنان است و ریخت سازه‌های جامعه بی‌شک در دستان مردم (عوام و خواص) است و پدیده‌های اجتماعی توسط مردم ایجاد و خلق می‌گردند. بنابراین بهتر است در بستری از هدایت شدگی توسط خواص و نخبگان باشد. البته اینکه شیوه انتخابی و رفتاری نخبگان چگونه می‌باشد و اساس انتخاب چه هست، مبحثی مجزا از این بحث است.

۱-۲-۴ پژوهش در متن جامعه

در طول تاریخ کلان، انسان‌ها همیشه نقش اول را در بستر زمین داشته‌اند و همه راه‌ها و روش‌ها را برای حصول به خواسته‌هایشان در نظر گرفته‌اند. همه چیز به انسان ختم شده و انسان‌ها دائماً در پی طراحی و ترسیم برنامه‌های هم زیستی و بهتر زیستی بوده‌اند. لذا آنچه که می‌توانسته در این راه به آدمی کمک و یاری رساند، تحقیق و جستجو بوده است. برنامه‌همگانی و همه وقت برای آدمی در حوزه‌های اجتماع، جستجو برای کشف بهترین‌ها و ساخت و ریخت مناسب‌ترین قواعد و اصول بوده است. انسان‌ها با جستجو در عرصه‌های مختلف زمین و با در دست داشتن ابزار، دانش و دانایی توانسته‌اند به آرزوهایشان برسند و افق‌های جدید را برای زندگی بهینه بگشایند. این فعالیت و حرکت اجتماعی دائمی و همه وقت بوده و این انسان لحظه‌ای از پژوهش و جستجو دست برداشته و در همه حال در فکر تحرکات پژوهشی و توسعه‌ای بوده است. آدمی بنابر موقعیت زمان و مکانی به تحقیق و پژوهش پرداخته و هیچ وقت جامعه بشری از تحقیق و پژوهش خالی نبوده است. پژوهش امری بر کشف و شناخت واقعیت‌ها در مورد همه تعاملات و تناسبات در هستی/ کیهان است. انسان‌ها از زمانی که توانسته‌اند از ماهیت حیوانی خود فاصله گیرند و با توسل به هوش، که نقطه تمایز او از حیوان است، خود و محیط را بشناسند؛ به تحقیق و پژوهش در مورد هستی/ کیهان دست یازیده و لحظه‌ای دست از این کار برداشته‌اند. و این نیت دائمی برای شناخت و کشف، از خیلی قدیم بوده، هست و خواهد بود. پژوهش فرایندی است که اگر نمی‌بود، زندگی آدمی نیز این گونه نبود و جامعه بشری ایستایی در موقعیت می‌داشت و تمدن بشری با صورت فعلی حادث نمی‌گردید. پایه پژوهش ایجاد دانشی علمی و عملی در تمامی حوزه‌های زیست است و جامعه انسانی با کاوش، اکتشاف و شناخت به پیشرفت و توسعه رسیده است. اگر محققین و دانشمندان از پایه تفکری و پژوهشی غفلت می‌کردند، قطعاً علم از حرکت‌های جهشی باز می‌ماند و جامعه در یک وضعیت ایستا در جا میزد. برخی از اندیشمندان و دانشمندان پا را فراتر از این بیان گذاشته و نیت و مقصود پژوهشگران و اندیشمندان را بالاتر از تحقیق دانشی و علمی می‌دانند. امیل دورکیم معتقد است: «جامعه شناس باید به جامعه توجه کند، ما جامعه نگار نیستیم که جامعه را توصیف کنیم بلکه ما جامعه شناس هستیم و باید به تغییر و اصلاح در آن کمک کنیم». پس الزاماً پژوهش و تحقیق تنها شناخت و کشف نیست، بلکه باید اسبابی برای تغییر

و تحول پایدار و همیشگی نیز باشد. در واقع فرای مطالعات بسیار گسترده در مورد جهان طبیعی که دانشمندان زیادی به آن اشتغال داشته‌اند، اندیشمندان و صاحب نظران برجسته‌ای نیز وجود داشته‌اند که با ارایه نظریات محکم و علمی، در برجستگی و تحول جوامع نقش ملموس و قابل توجهی داشته‌اند. براین مبنا به درستی می‌توان بیان داشت که تمدن امروز با ابعاد توسعه‌ای غیر قابل انکار، یقیناً بسته به زحمات و اندیشه‌های راه‌گشای آنان بوده است. اگر چه همه نظرات اندیشمندان حوزه‌های انسانی و اجتماعی در هر زمان و مکان قطعیت کامل ندارد و بسیاری از نظرات ایشان منطقه‌ای و زمانی بوده و یا اینکه بسیاری از نظرات این بزرگان تایید نگردیده‌اند، ولی نظرات زیادی یافت می‌شود که در دگرگون سازی جوامع بشری بی بدیل بوده‌اند. از پس ارایه نظریات اندیشمندان بزرگ، مکاتب تئوریک و عملی شایانی ظهور یافته‌اند. و قطعاً با دریافت و مشاهده این پارادایم‌های اندیشه‌ای در کاربست‌های پژوهش و تحقیق، انسان امروز باید تمایل بی‌شائبه‌ای داشته باشد تا از تحقیق و تفحص دست نکشد.

روسو، توماس هابز^{۲۲} و جان لاک^{۲۳} از اندیشمندان دگراندیش در زمان خود بودند. ایشان با ارایه نظریات فلسفی ویژه، ضمن دگرگونی در الگوهای اجتماعی/ انسانی، بنای نظریه‌های «قرارداد اجتماعی» را در فلسفه سیاسی- اجتماعی بنا نمودند. اگرچه هابز قبل از لاک نظریه قراردادهای اجتماعی را مطرح کرد، ولی هابز قائل به حاکمیت مطلقه برای برقراری نظام اجتماعی بود. اما جان لاک به این موضوع اعتقادی نداشت و با ارایه نظریات نوین در خصوص آزادی و قراردادهای اجتماعی، ضمن اینکه فلسفه هابز در مورد حکومت مطلقه را تعدیل نمود، طرح جدایی دین از سیاست را ارایه داشت. شاید بتوان او را پایه گذار لیبرالیسم در غرب نامید. تأثیر لاک بر اندیشمندان آن دوره در حدی بود که ولتر او را «لاک دانا» نامید. جیمز مدیسون و توماس جفرسون، از پایه گذاران ایالات متحده آمریکا آنچنان از لاک تأثیر گرفتند که، بخش‌هایی از اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا را بر اساس نظریات و رساله وی تهیه نمودند. اما هابز به عنوان پایه گذار نظام قراردادهای اجتماعی اعتقاد دارد که انسان‌ها بنابر ضرورت و فطرت، خودپرست و خویش خواهند. خوبی و بدی و شر و نیکی اعتباری و نسبی هستند و انسان بنابر میل شخصی است که خوبی و بدی را پدیدار می‌سازد. یعنی شر و نیک، ساخته میل انسان هستند و هر چه در جهت منافع شخص باشد خوب است و خلاف آن شر می‌باشد. بنابر این میل شخصی انسان است که بر اندیشه و عمل او حاکمیت می‌کند.

فلسفه هابز بر چهار پایه : عقلانیت گرایی- قرارداد اجتماعی- مدرنیته- تئوریزه کردن ساختار قدرت قرار داشته و بر پایه این چهار اصل است که تئوری نظام اجتماعی را ساختارریزی می‌کند. وی مطلق شدن قدرت در دست شاه را عین عقلانیت می‌داند. چرا که تشخیص و تجزیه و تحلیل و حکم را در قابلیت‌های جوهری شاه- حاکمان می‌بیند. هابز بر عکس ارسطو که انسان را حیوانی سیاسی- اجتماعی می‌داند، انسان را موجودی ستیزه گر معرفی می‌کند. ایشان بیان می‌دارد؛ من میل عمومی انسان‌ها را در درجه اول، خواستن دائم و بی‌قرار در جستجوی قدرت می‌دانم و این میلی است که فقط با مرگ فرو

22-Thomas Hobbes(1558-1679)

23 -John Lock (1632-170 4)

می‌نشیند. از آن جهت که انسان دائما به دنبال لذت بیشتر است و آن را مدام می‌جوید و از طرفی با قدرت معتدل نمی‌تواند به خرسندی برسد؛ لذا برای خوب زیستن فردی باید قدرت بیشتری به چنگ آورد و همیشه با دیگران در ستیز باشد. بر این اساس هابز سه انگیزه را برای این ستیزه و کسب قدرت ترسیم می‌نماید (لویاتان، ۱۶۵۱)^{۲۴}:

- (۱) جدال بر سر منابع
- (۲) نبود اعتماد به یکدیگر
- (۳) میل به عظمت و جلال

او معتقد است که حال طبیعی انسان‌ها وضع «جنگ همه با همه» است. هابز نظر دارد «انسان گرگ انسان است». و برای فرار از این موقعیت لازم است قوانینی با ماهیت اجتماعی تدوین گردد و همه بر این قانون اتفاق داشته باشند. این قاعده های اجتماعی مبنایی عقلانی دارند. اما از طرفی دیگر، خودبینی انسانی مبنایی احساسی دارد.

در مقابل اندیشه‌های هابز که وضع جنگ را حالت طبیعی می‌داند، مونتسکیو واضع کتاب روح القوانین^{۲۵} وضع جنگ را به عنوان حالت طبیعی نمی‌پذیرد و بر این باور است که وضع طبیعی انسان‌ها صلح است و صلح را نخستین قانون طبیعت تلقی می‌نماید. مونتسکیو با وجود رد نظریه هابز بیان می‌کند (۱۳۴۹، ۸۸): «انسان قبل از اینکه از دانش بهره مند شود چون ضمیرش صاف است، استعداد فرا گرفتن همه گونه دانش و اطلاعات را دارا می‌باشد. در چنین صورتی واضح است که نخستین افکار بشر افکار حکیمانه‌ای نخواهد بود و بیشتر در فکر حفظ وجود خود می‌باشد، تا در خیال دانستن منشا وجود خود. آنوقت چنین بشری در ابتدا فقط ضعف خود را احساس می‌کند و بس؛ و بی اندازه ترسو می‌باشد». مونتسکیو در ادامه می‌نویسد: «در این حال هر بشری به حقارت خود پی می‌برد ولی خود را با دیگری مساوی نمی‌داند و از همین جهت است که در صدد حمله به دیگران بر نمی‌آید و کسی در صدد حمله به او بر نخواهد آمد. بنا بر این دیده می‌شود صلح نخستین قانون طبیعت است». او ضعف و ترس را دو عامل اولیه در بدو وجود و (تولد) بشر دانسته و به جهت حقارتی که بشر در این دوره دارد، خودش را با کسی برابر و مساوی نمی‌بیند. لذا این وضعیت (دوره) را حالت صلح می‌نامد. اما وی تشکیل و ایجاد اجتماع بشری و استقرار اجتماعات را مرحله جنگ می‌داند (همان، ۸۹). مونتسکیو در ادامه مطلب خود اضافه می‌کند: «افراد بشر بمحض اینکه جامعه‌ای را تشکیل دادند، دیگر ضعف خود را احساس نمی‌کنند [و] میان آنها تساوی برقرار می‌گردد، و چالش جنگ آغاز می‌شود. زیرا در حال تساوی افراد در هر جامعه‌ای نیروی خود را احساس می‌نمایند و می‌کوشند که مزایای عمده جامعه را به نفع خود برگردانند. این رویه یک حال جنگ تولید می‌کند». با توجه به مفاهیم بیانات مونتسکیو؛ زندگی ابتدایی و انفرادگونه که فکر فرمانروایی ساده است (خودش تنها است)، حالت صلح؛ و دوره زندگی گروهی که فکر تسلط، بسیط و مرکب می‌شود (تقابلی)، دوره جنگ، حمله و همچنین دفاع است و در این شرایط سلطه مفهوم می‌یابد. او

24- Leviathan

25 - Esprit Des Lois -1748

بیان می‌دارد که انسان‌ها برای رفع نیازهایشان است که به زندگی گروهی و تجمیعی روی می‌آورند؛ و با ورود به دوره اجتماع و گروهی است که جنگ بین انسان‌ها برای نفع بیشتر شروع می‌شود.

با تجمیع نظرات این دو اندیشه ورز بزرگ که اثرات شایانی در اروپای نوین بر جا گذاشتند، نتیجه حاصل می‌گردد که در هر صورت انسان در محیط اجتماعی گرفتار فراگرد جنگ و نفع طلبی مفرط است. و اینکه در رویکرد فردگرایی طالب صلح است، خیلی منطقی و درست نیست. انسان‌ها تنها زندگی نمی‌کنند که فرایندهای فردگرایی تبیین گردند، بلکه ما با وجودی با ماهیت جامعه انسانی روبرو هستیم که شامل انسان‌هاست و عنصر تک انسان به تنهایی مفهوم جامعه را جاری نمی‌سازد. نگارنده اعتقاد دارد، همانطور که در قسمت (۱-۲ انسان موجود اجتماعی) در خصوص ماهیت دو وجهی انسان گفته شد، این مطالب در طول نظرات اندیشمندان مورد بحث بوده و تکمیل کننده هر دو نظریه در رهیافتی به بسترهای عینی اجتماعی می‌باشند. لذا با این حساب می‌توان گفت:

۱ - چون جامعه جمع انسان‌ها است و هویت تک فردی، دقیقاً مغایر هویت جمع زیستی می‌باشد (جمع ضدین محال است) و مونتسکیو در فرازی دیگر بر خلاف گفته‌های قبلی، ماهیت وجودی انسان را بر دو رویکرد مادی و باشعور معرفی می‌کند (همان، ۸۶)، لذا نظرات مونتسکیو در این باب نتیجه کارآمد نداشته و مسلم است که جامعه نیازمند قوانین و قواعدی است تا امیال و نفع فردی را تعدیل نموده و انسان‌ها در بستری از عموم‌گرایی، همه‌پسندی و همگانی زیست نمایند.

۲ - دیگر آنکه از دیدگاه نویسنده این کتاب، نکته خطا در اندیشه‌های توماس هابز این است که وی قدرت پادشاه یا حاکمیت مطلقه را راه فرار از وضعیت جنگ می‌داند و بر این اندیشه است که قدرت حاکمیت باید مانند لویاتان (غول افسانه‌ای در تورات) آن چنان قوی باشد که هیچ فردی پایایی مقاومت در مقابل آن را نداشته باشد و بر این مبنا با اندیشه‌ها و اقدامات «حاکمیت مطلق» صلح ایجاد می‌گردد. این اندیشه‌ها مغایرت اساسی با مبانی و پارادایم‌های «انسان‌مبنا» داشته و منافات بنیادی با مناسبات این عصر دارد و شاید مبنایی برای استبداد و دیکتاتوری سیاسی باشد. پس نکته حائز اهمیت در فرازهای فوق، لزوم برقراری قوانین اجتماعی در جامعه انسانی است. جامعه بشری برقرار نمی‌گردد مگر در سایه قوانین معتبر و همه‌پذیر.

امیل دورکیم موسس کرسی جامعه‌شناسی در دانشگاه‌ها اعتقاد دارد، هر گاه شیرازه تنظیم‌های اجتماعی از هم گسیخته گردند، نفوذ نظارت‌کننده‌های جامعه بر گرایش‌های فردی، دیگر کارایی خود را از دست داده و افراد جامعه به حال خودشان واگذار می‌شوند. دورکیم چنین وضعیتی را بی‌هنجاری می‌خواند. در این موقعیت، «آرزوهای فردی» دیگر با هنجارهای مشترک تنظیم نمی‌شوند و در نتیجه، افراد بدون راهنمای اخلاقی می‌مانند و هر کسی تنها هدف‌های شخصی‌اش را دنبال می‌کند. دورکیم انسانها را موجوداتی با آرزوهای نامحدود می‌خواند. آنان بر خلاف جانوران دیگر با برآورده شدن نیازهای زیستی شان سیری نمی‌پذیرند. از این سیری ناپذیری طبیعی نوع بشر چنین برمی‌آید که آرزوهای انسان را تنها می‌توان با

نظارت‌های خارجی، یعنی با نظارت اجتماعی مه‌ار کرد. ماهیت «نظارت‌های اجتماعی» در نزد دورکیم همان قراردادهای اجتماعی مورد نظر هابز یا روسو و لاک می‌باشد. نظارت‌ها یا قراردادهای اجتماعی، هادی نظام اجتماع هستند و بر اساس آن معیارها و الگوهاست که انسان اجتماعی زیست می‌کند و جامعه در حرکت رو به جلو پیشرفت را دنبال می‌کند. معیارها، مقررات، قواعد، ضوابط و نظارت‌ها (به تعبیر دورکیم)، الگوهای زیست و تحرکات اجتماعی را می‌سازند. الگوهای نظام اجتماعی، لازمه یک جامعه اساسی هستند که نقش هدایت‌گری و شکل‌گیری را در جامعه ایفا می‌نمایند. از منظری دیگر، الگوهای نظام زیست همان پدیده‌های اجتماعی و یا به تعبیر دورکیم، واقعیت‌های اجتماعی تلقی می‌گردند که ساخت جامعه را برعهده دارند. قوانین، قواعد، ضوابط، هنجارها و به تعبیر کلی؛ الگوها، تناسبات و معادلات جامعه را طرح ریزی می‌کنند و این الگوها به عنوان خمیر مایه ارتباط و پیوستگی جامعه انسانی، چگونگی زیست را ترسیم می‌کنند و مسلم است که بر پایه الگوهای تناسباتی، معادلاتی و تعاملاتی است که جامعه شکل واقعی پیدا می‌کند و کیفیت جوامع شکل می‌گیرد.

۱-۳-۱ پدیده‌های طبیعی / اجتماعی

پدیده آن چیزی است که خلق، آشکار و ظاهر می‌شود و در معرض بروز قرار می‌گیرد. هستی / جهان نیز یک پدیده محسوب می‌گردد، چرا که از قبل نبوده و در زمانی معین هویدا و آشکار گردیده است. هنگامی که «آفرینش» وجود یافت، پدیده‌های طبیعی مختلفی نیز بنا بر نیاز و الزام، هست گردیدند. و اگر پدیده‌های طبیعی نیازی / الزامی «هست» نمی‌شدند، قطعاً هستی مانند آنچه که امروز بروز یافته است، نبود و نمی‌دانیم چه بود؟! و مشخص نبود چه چیزی در معرض قرار داشت! از منظر ماهیت‌شناسی، پدیده‌ها به دو بخش طبیعی و اجتماعی تقسیم می‌گردند. پدیده‌های طبیعی واقعی، عینی و ملموس، ولی پدیده‌های اجتماعی غیر واقعی، غیرعینی، غیر ملموس فرض می‌گردند. اگر چه با این تعریف شاید بتوان این دو نوع پدیده را متضاد با هم تلقی نمود، ولی به واقع چنین نیست، و پدیده‌های اجتماعی در عین اینکه واقعی می‌باشند، قابلیت این را دارند که در جامعه درک و حس شوند، ولی این احساس از نوع حس تجربی و طبیعی نیست. در بخش‌های آینده در این مورد مفصل بحث خواهد شد.

۱-۳-۱-۱ پدیده‌های طبیعی

پدیده‌های طبیعی به صورت عینی و ملموس مشاهده و تجربه می‌گردند و در معرض احساس پنج گانه انسان قرار می‌گیرند. سنگ، موش، درخت، خانه، انسان، طبیعت، درخت، کوه و دریا پدیده‌های قابل رویت و لمس هستند که قائم به شرایط مکان و زمان خاصی نیستند. این مفاهیم، واقعی و تجربی نامیده می‌شوند. اگر چه از دیدگاه فلسفی این پدیده‌ها جزو ذات هستی تلقی می‌گردند و ارتباطی با وجود انسان ندارند و هویتی مجزا از انسان می‌باشند. ولی در فراگردی ارتباطی با انسان که فاعل‌شناسا محسوب می‌گردد و سعی در سلطه بر پیرامون خود دارد، هویت بهره‌رسانی دارند و ابزار محسوب می‌گردند. پدیده‌های طبیعی با صور ماده‌ای فیزیکی / شیمیکی و همچنین انرژی است که موجودیت وجودی دارند. آدمی نیز پدیده

طبیعی به حساب می‌آید، که دو بعد وجودی دارد؛ یک بعد روانی، احساسی، هوشی، غریزه‌ای است و بعد دیگرش ماهیتی مادی مانند استخوان، ماهیچه، خون، مغز، هورمون و غدد است. سیارات، ستارگان، انرژی تاریک، ماده تاریک، سیاه چاله‌ها و دیگر اجزای کیهانی همگی پدیده‌های طبیعی موجود در وجود هستند و این پدیده‌ها، پدیده‌های دیگری را خلق نموده‌اند. سیاره زمین با تمام اجزاء، از دیگر پدیده‌های کیهان پدیدار شده و فرایند رویش و میرش پدیده‌ها در هستی حرکتی دائمی دارد. ما انسان‌ها با پدیده‌های موجود در هستی است که زندگی می‌کنیم. از کلیه پدیده‌ها تأثیر می‌گیریم و بر کلیه پدیده‌ها اثر می‌گذاریم. پس انسان در پایش هستی با پدیده‌ها زیست می‌کند تا خودش نیز پایش داشته باشد. بنابر این با وجود پدیده‌های الزاماتی است که هستی هست می‌شود و پدیده‌های هستی نیز برای وجود و ماندگاری، نیازمند دیگر پدیده‌های الزاماتی هستند. نتیجه آنکه هستی / کیهان ترکیبی تشکیل یافته از پدیده‌های مختلف است که پدیده‌ها در یک تناسب ماندگار بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌پذیرند. هستی جلوه‌ای است از تأثیرگذاری / پذیری پدیده‌ها نسبت به یکدیگر. البته باید توجه داشت که این تاثیرات ماهیت نسبی دارند و به هیچ وجه و هیچ گاه قطعیت مطلق ندارند. اما مسلم است که به طور بدیهی و قطعی، پدیده‌های طبیعی خارج از دستکاری انسان می‌باشند و انسان توان قطعی و کامل برای دخالت و تغییر در ماهیت وجودی آنان ندارد. ولی با این حال انسان بنابر نیاز و الزامات زیستی، پدیده‌هایی را می‌سازد و پدیده‌هایی را نیز از بین می‌برد. بسیار هستند پدیده‌هایی که مصنوع دست بشر هستند، ولی ماهیت طبیعی دارند و در مقوله پدیده‌های طبیعی قرار می‌گیرند. این پدیده‌ها برای رفع نیازهای زیستی ساخته و خلق می‌گردند. ساخت دریاچه‌های مصنوعی، سلول‌های بنیادی، نیروگاه سوخت، هوای آلوده، بیماری و پاک‌سازی بیماری، تخریب لایه اوزن، کاشت درخت، ساخت کاردستی، سد، ماشین آلات، ساخت جنگل، خیابان و خیلی چیزهای دیگر، پدیده‌های طبیعی ساخت بشر می‌باشند. ولی باید در نظر داشت که آدمی این پدیده‌ها را خلق ماهوی نمی‌کند؛ بلکه با استفاده از بستر خود طبیعت و عناصر موجود در طبیعت، دست به احیا و تسخیر بر پدیده‌های طبیعی می‌زند و فقط صورت و شکل ظاهری جدیدی را تشکیل می‌نماید. اما برخلاف آن، بشر توانمندی تولید و خلق ماهیتی برای پدیده‌های اجتماعی دارد.

۱-۳-۲ پدیده‌های اجتماعی

در مقابل پدیده‌های طبیعی که سرچشمه از پایه خلقت دارند و در عالم جهانی خلق شده‌اند و تقریباً از دستکاری و دخالت انسان‌ها خارج می‌باشند، پدیده‌های اجتماعی منشأ انسانی دارند و توسط انسان وجود می‌یابند. پدیده اجتماعی همانطور که از نامش پیداست، معنا و مفهومی در اجتماع و انسان اجتماعی دارد. این پدیده‌ها وابستگی تعلق به انسان و جامعه منتسب به انسان دارند و پدیدارهایی هستند که نمی‌توانند مستقل از وجود انسان باشند. این پدیده‌ها چون مربوط به جامعه هستند، پس از وجود انسان (ذهن) قلیان می‌یابند و بروزی بیرونی خارج از جسم انسان پیدا می‌کنند. ضمناً با اینکه پدیدارهایی هستند که اختصاص به جامعه دارند، ولی باز هم ارتباط مستقیم و جدانشدنی با انسان دارند.

البته شاید بهتر باشد که پدیده‌های مورد نظر را در دو فاز «اجتماعی و انسانی» تعریف کرد و به دو گونه مستقل و مجزا از هم تقسیم نمود. یعنی برخی «پدیده انسانی» تلقی می‌گردند و جلوه و تراوش ذهن و فکر انسان هستند؛ مانند هنر، شعر، زبان، گویش، نوشتار و برخی دیگر «پدیده اجتماعی» صرف محسوب می‌گردند، که باز هم توسط انسان ساخته می‌گردند، ولی در جامعه شکل می‌گیرند. این پدیده‌ها بازهم سازه‌های انسانی هستند و از فرد انسانی تراوش می‌گیرند. باید خاطر نشان نمود که وابستگی و در هم تنیدگی این دو گونه پدیده‌ها به صورتی است، که امکان تمایز و جدا نمودن و افتراق آنها کمی سخت و نامفهوم است. ولی در کل باید پدیده‌های اجتماعی نامیده شوند، زیرا که به هر صورت از بستر جامعه بر می‌خیزند و در جامعه نمود می‌یابند.

این نوع از پدیده‌ها در هر صورت در یک ناوردهاگاه تجمیع می‌گردند و از یک وجود ریشه می‌گیرند. منشأ اشتراکی و سرچشمه‌ایی هر دوی این پدیده‌ها، موجودی به نام انسان است. پدیده‌های انسانی مشخصاً «ریشه» از وجود انسان دارند و پدیده‌های اجتماعی نیز «بروز» از انسان دارند. و باز هم قطعیت دارد که هویت جامعه وابسته به وجود انسان است و در نبود انسان معنا و مفهومی به نام جامعه، موجودیت هست شناسانه پیدا نمی‌کند. باین شکل با اصل تعلق که پدیده‌های اجتماعی به اجتماع دارند و از طرفی بنابر هویت وجودی، وابستگی هویتی به انسان دارند، شاید بتوان گفت که این نوع پدیده‌ها منافات اساسی با پدیده‌های طبیعی دارند و حتی مخالف و متضاد می‌باشند، ولی واضح است که انسان پدیده‌ای طبیعی است و عینیت وجودی قطعی و اثباتی دارد و خودش تمامی احساس را دارد و با احساس خود، همه چیز را می‌تواند درک کند. انسان ضمن اینکه هویتی شناسایی کننده دارد، در ضمن هویتی شناخت شده (موردشناسایی) هم می‌باشد. به عبارت دیگر، انسان هم فاعل شناسا و هم مفعول شناسا است. با این مفهوم که انسان هم شناسایی می‌کند و هم مورد شناسایی قرار می‌گیرد. بنابراین چون پدیده‌هایی به نام پدیده‌های اجتماعی وابستگی و همبستگی قطعی با هویت انسان و جامعه انسانی دارند. بنابر این پدیده‌های اجتماعی انفصال قطعی از پدیده‌های طبیعی ندارند و ضمن اینکه به یک بستر هستی - جامعه تعلق دارند، هر دو (پدیده‌های طبیعی و اجتماعی) نقشی هم‌گرا و هم‌بستر دارند و کارکرد عملی بر یک بستر وجودی دارند. یعنی حوزه هویتی و عمل‌گرایی هر دو نوع پدیده‌ها به طور دقیق یکسان و هم‌جهت می‌باشد. پس حاصل برداشت هم‌گرایی، هماهنگی و هم‌کارکردی پدیده‌های «طبیعت / انسان / جامعه» این است که نتایج ذیل را پذیرا گردیم:

۱ - از منظر هستی‌شناختی^{۲۶}؛ انسان، جامعه و دیگر پدیده‌های خلقت از یک وجود به نام هستی وجود یافته‌اند. پس در یک رابطه هم‌رنگ، همراه و هم‌گرا قرار می‌گیرند و نمی‌توان آنها را از یکدیگر، جدا تصور نمود. نتیجه آنکه در یک قالب وجودی و کانال هویتی همسان قرار می‌گیرند.

۲ - از منظر معرفت‌شناسی^{۲۷}؛ چون سه پدیده فوق در یک ماهیت خلق و بروز قرار می‌گیرند، لذا در یک زمینه شناخت شناسی نیز نهاده می‌گردند. کلیه پدیده‌ها (انسان / جامعه / طبیعت) مبنای واقعیت‌های هستی و جامعه اطلاق می‌گردند و

26 -Ontology

27 -Epistemology

در فاصله با نگرش‌های ایده‌آلیستی (ذهن‌گرایی)، در بستر شناخت‌شناسی واقع‌گرایی بروز می‌یابند. اگرچه پارادایم شناختی و مطالعاتی پدیده‌های اجتماعی مجزا از کانال شناخت پدیده‌های طبیعی فرض می‌گردد، اما در فرازهای بعدی با پرداختن به مباحث اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی، به حوزه‌های شناختی پدیده‌های اجتماعی بیشتر پرداخته می‌شود.

۳- از منظر روش شناختی^{۲۸}؛ هرچند هر سه جور پدیده‌های انسانی، طبیعی و اجتماعی، در درک واقع بینی و تجربی‌گرا قرار داشته و عینیت مسلم و بدون تردید دارند. اما همانطور که قبلاً بیان شد، پدیده‌های طبیعی به روشنی با روش‌های حسی و تجربی مورد ارزیابی و مطالعه قرار می‌گیرند. اما بدان دلیل که شکل‌گیری و سبک کارگزاری و بسترگیری پدیده‌های اجتماعی در بستر جامعه، مبنایی نیازی و التزامی در جامعه انسانی دارند، پس به واقع واقعیت اجتماعی و نیاز عینی و حتمی برای یک جامعه به شمار می‌آیند. و مسلم آنست که برای پردازش و چینش آنان در حوزه‌های اجتماعی، به روش‌ها و سبک‌های عینی، محسوس و تجربی-مهارتی نیاز است. و نهایتاً ضرورت قطعی نیز دارد که در عینیت با عمل‌گرایی و کارآمدی به سمت ساخت جامعه آرمانی، این سازه‌ها مطابقت عینی و عقلانی با هنجارهای جامعه داشته باشند.

در هر حال با وجود آنکه از نظر شکل ظاهری به نظر می‌رسد، پدیده‌های طبیعی و اجتماعی ماهیت وجودی و هست شدگی یکسانی ندارند، ولی می‌توان آنها را در نگرش به جهان یکسان دید و برای ساخت سازه‌های اجتماعی نقبی به واقع‌گرایی علمی زد تا به درک لایه‌های چند گونه ساختارهای علی در ایجاد و ساخت پدیده‌های اجتماعی دست یافت و پذیرفت که پدیده‌های اجتماعی و طبیعی در بستر علیتی و همبستگی و وابستگی همگونه است که ارتباط وجودی و هویتی یکسان و مشابه می‌یابند.

۱-۳-۳ پدیده‌های سازه‌ای - واقعی

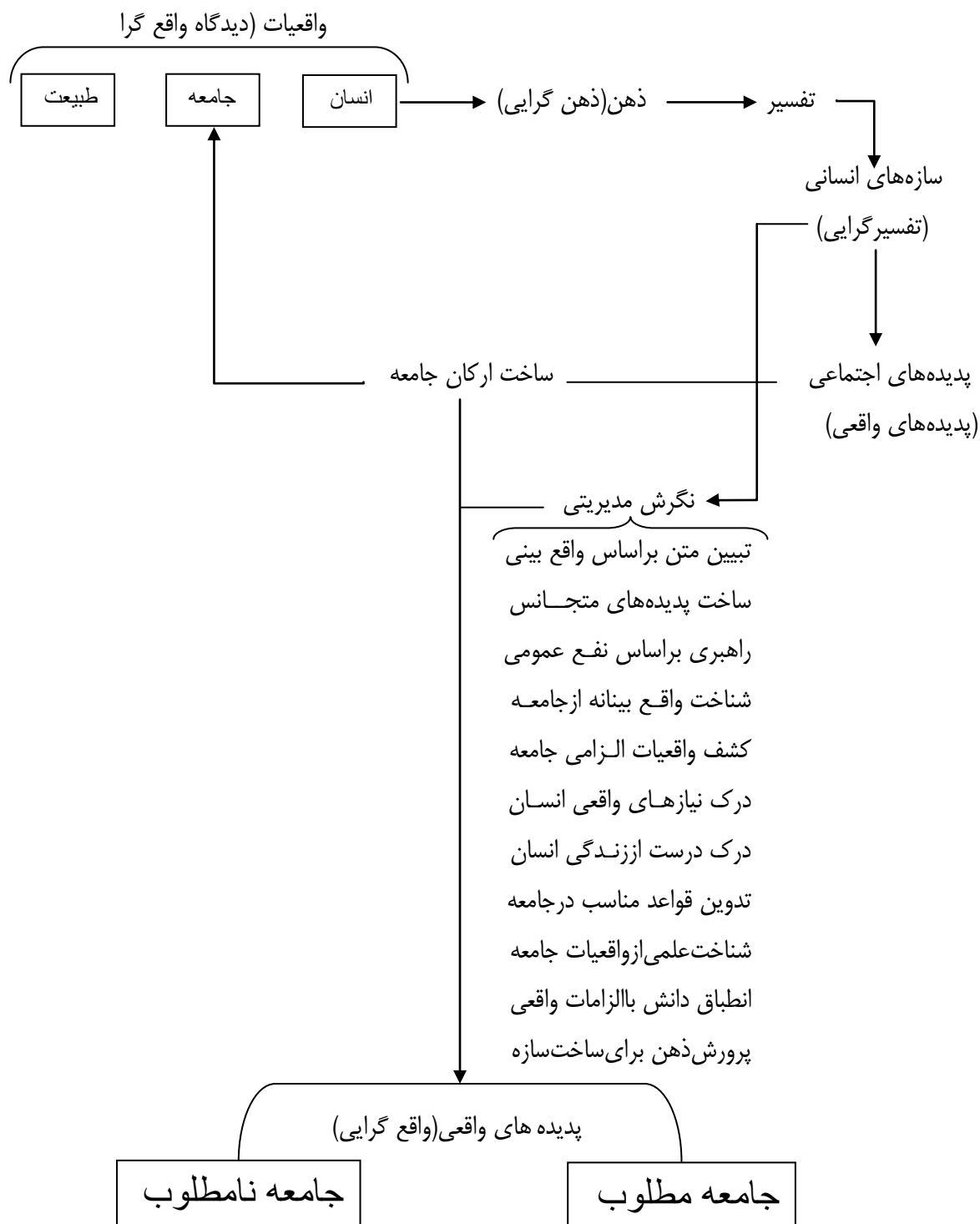
همانطور که قبلاً بیان گردید؛ در نگاه کلی به جهان و از نگاه درک و آگاهی، پدیده‌ها در دو مقوله طبیعی و اجتماعی تعریف می‌شوند. اگرچه در بخش قبلی، پدیده‌ها به دو بخش متمایز طبیعی و اجتماعی تقسیم شدند، اما تقسیم‌بندی فوق برای معرفی پدیده‌ها در حد کفایت نیست و چون در نظر است وجود و ارتباط پدیده‌ها در بستر جامعه انسانی مطالعه و تبیین گردند، لذا بر اساس رویکردهای هستی‌شناسانه، معرفت‌شناختی و روش‌شناسی، باید به ماهیت وجودی پدیده‌ها رسوخ کرد و هویت پدیده‌ها را از منظر طریقه ساخت و وجود تحلیل نمود. پدیده‌ها به موازات تقسیم به دو گونه طبیعی و اجتماعی، به صورت و بعدی دیگر نیز بخش‌بندی می‌گردند

با آنکه گفته شد «پدیده‌های طبیعی» در طبیعت موجود هستند و معمولاً بشر در ساخت آنان دخالت ندارد، ولی آنچه که صفت ممیزه این نوع پدیده‌ها می‌باشد، این است که یقیناً دیده و مشاهده می‌گردند و در بستر آزمایش تجربی و دیداری قرار

می‌گیرند. یعنی «پدیده‌های واقعی» نامیده می‌شوند. اما نوعی دیگر از پدیده‌ها هستند که آدمی آنان را می‌سازد تا به وسیله آنان زیست کند. یعنی پدیده‌های صددرصد ساخته شده توسط نگرش و تفکر انسان‌ها هستند. البته همانطور که قبلاً بیان شد، انسان پدیده‌های طبیعی زیادی نیز می‌سازد که بر مبنای نیاز زیستی تهیه می‌گردند. اینکه در فرازهای بالاتر ساخت پدیده‌های اجتماعی و طبیعی به بشر منسوب شد و اشاره گردید که آدمی هر دو نوع پدیده را برای رفع نیازمندی‌های زندگی خود می‌سازد؛ خود ایجاد مسئله کرده و پرسشی به میان می‌آید که فرق بین این دو در چیست؟ این بیان دقیقاً درست است؛ اما نکته حائز اهمیت اینست که پدیده‌های طبیعی مصنوع دست بشرند و ماهیت مادی دارند. ولی پدیده‌های اجتماعی تراوش ذهنی هستند و آدمی بر اساس تفکر و ذهن خود است که آنان را تولید می‌کند. یعنی ماهیت مادی ندارند ولی واقعیت غیرقابل انکار هستند و واقعی به شمار می‌آیند. در بخش‌های بعدی توضیح مفصل‌تری در این باره داده خواهد شد. ولی باید در نظر داشت که نوع پدیده‌هایی که در این نوشتار بررسی می‌گردند، همانا پدیده‌های اجتماعی هستند. پدیده‌هایی که در جامعه ساخته می‌گردند، یا رخداد می‌گردند و فقط در جهت برآورده شدن نیازهای اجتماعی انسان هستند. این نوع پدیده‌ها مصنوع به حساب نمی‌آیند و ماهیت دیده شدن و لمس شدن طبیعی ندارند. دعوی بین افراد، دزدی، دوستی، عشق، سازمان، برنامه، علم، استراتژی، رهبری، جنگ و پدیده‌های هم نوع از این دست، دیده نمی‌گردند ولی وجود دارند و در جامعه جریان و شناور هستند. این نوع پدیده‌ها که پدیده‌های اجتماعی نامیده می‌گردند، «پدیده‌های سازه‌ای» نیز نام دارند. یعنی پدیده‌هایی که انسان بنا بر فهم و عقلانیت درونی خود می‌سازد. انسان‌ها بنا بر فهم و شعوری که دارند دعوا می‌کنند یا عاشق می‌شوند یا رفتار می‌کنند. انسان‌ها بنا بر فهم ذهنی خود و بنا بر نگرش و بینشی که دارند، فکر می‌کنند یا برنامه‌ریزی می‌کنند. این بافته‌های تابیده شده در ذهن انسان، همانا سازه‌های پردازشی ذهنی هستند که تراوش مغزی - ذهنی محسوب می‌گردند. یعنی پدیده‌هایی که مختص جامعه هستند و خاستگاه جمعی دارند؛ اما دقیقاً در رابطه انسان و جامعه پرداخته می‌شوند.

پس «پدیده‌های سازه‌ای» ماهیت دیده شدن و لمس مستقیم ندارند اما در بستر تجربه و اثبات قرار می‌گیرند، ولی ماهیتی واقعی دارند و واقعیت اجتماعی اسم دارند. اگرچه پدیده‌های سازه‌ای ماهیت عینی و دیده شدنی ندارند و وجود آنان ریشه در ذهن دارند، ولی به واقع پدیداری هستند که واقعیت الزامی و قطعی در جامعه دارند و نمی‌توان کتمان‌شان نمود. جرج کلی^{۲۹} اعتقاد دارد؛ در دیدگاه هستی‌شناسانه^{۳۰} است که واقعیت تجربیدی و قابلیت نمود عینی دارند. ولی واقعیت سازه‌ای را باید از منظر معرفت‌شناختی نیز تبیین نمود. پدیده‌های طبیعی نمود عینی و حسی دارند ولی اگر چه واقعیت‌های اجتماعی در بستر عینیت لمسی و عینی قرار نمی‌گیرند، ولی وجود آنان واقعیتی قطعی در اجتماع است. یعنی صدق آنان با هویت زیست انسان در بستر واقعیت اجتماع تجلی می‌یابد.

29-George Kelly روان‌شناس آمریکایی (۱۹۶۷-۱۹۰۵)
30-Ontological



شکل ۳ : بستر ریزی واقع گرایی در متن جامعه

۱-۳-۳-۱ چگونگی ساخت سازه‌ها

«پدیده ذهن» عامل و منبع فعالی است که به ادراک، مفاهیم و احساسات و سایر امور انسانی شکل می‌بخشد و انسان نیز بر مبنای پیدایی شناخت و گونه نگرشی که دارد، امور ذهنی خویش را به جامعه منتقل می‌کند تا برآن اساس امور اجتماعی ساخته و پرداخته گردند. ذهن عاملی برای پرورش و ایجاد سازه‌های شخصی^{۳۱} است. در این فرایند فعال سازی ذهن انسان برای پردازش «شناخت- ساخت»، سازه‌ها عناصری هستند که براساس قوه شعور و فهم فردی در ذهن ساخته و پرداخته می‌گردند و در خارج از ذهن انسان به بستر واقعیت اجتماعی سپرده می‌شوند. قوه دانایی بازتابی خاص و قوه جهل و عامی نوعی دیگر را منعکس می‌سازند. هگل ذهن آدمی را عامل پردازش آینده می‌داند. او ذهن را اساس ساخت می‌داند. براین مبنا می‌توان گفت، انسان‌ها براساس تجربه، دانش و اطلاعات کسب کرده، به فهم و نوع نگرشی خاصی می‌رسد؛ و لذا سازه‌های تفسیری را خلق و پرورش می‌دهند. و همین فراگرد فکر و اندیشه فردی بر مبنای ماهیت علم در جامعه شناختی است که سازه‌های اجتماعی را زایش می‌دهد. در این فراگرد ساخت است که با تفسیر فردی/ جمعی، پدیده‌های الزاماتی در جامعه پردازش می‌گردند. و اینچنین است که پدیده‌های اجتماعی در ساخت و پرداخت آرمان‌های جامعه دخالت می‌نمایند.

سازه‌ها از سامانه معرفت‌شناختی و در نهایت از شیوه پدیدارشناختی ذهن انسانی است که برخاسته می‌گردند. جرج کلی تأثیر برخاسته از پدیدارشناسی را در مفهوم، معنا و تفسیرهای شخصی می‌داند. بر این مبنا شناخت و ساخت پدیده‌های اجتماعی، تکوینی از فهم و درک رخداد‌های اجتماع است. کلی جهان را به منزله حادثه‌های سیال می‌نگرد که برای فهم آن باید دست به «پیش بینی» زد. او پیش بینی را نه صرفاً در فهم رخدادها، بلکه پیش‌بینی را یک فرایند جهت دار در نظر می‌گیرد. جهت و سویی که سازه‌های اجتماعی با شکل هویت پیش‌بینی، نیازها، الزامات و بایسته‌های اساسی و بنیادی زندگی را برآورد، ارزیابی و حاصل می‌بخشند. و اینگونه است که با وجود شکل و نوع این سازه‌ها، پدیده‌های اجتماعی شکل و نقش می‌گیرند و در این ترتیب نیز آرایه‌های کیفیت جامعه ترسیم و آذین می‌گردند. همین سازه‌ها و نوع ایجاد آن است که چگونگی و کیفیت آینده جامعه را در معرض تبیین و آزمون قرار می‌دهند. به عبارت دیگر با وجود ساخت سازه‌های اجتماعی در قالب تفسیر نظری است که نیازهای اجتماع و انسان، پیش بینی و برآورده می‌گردند و به طور کلی ساختارهای جامعه آراسته می‌گردند تا جامعه جامعه گردد. پس پدیده‌های سازه‌ای- اجتماعی مفاهیمی هستند که در جامعه انسانی بار معنایی خاصی را در گوشه گوشه اجتماع نمود می‌دهند تا سازه‌های زیست در همه ابعاد برقرار و ایجاد گردند.



می‌توان گفت که دانش و علم جامعه شناختی اشخاص، بر اساس دانش تجربی و شناخت و درک از هستی و جامعه کسب می‌گردد. وقتی داشته‌های دانشی و علمی به بستر پژوهش و بررسی سپرده شوند و داعیه‌های دانشی در قالب الگو واره‌های نظری - نگرشی ارایه گردند، سازه‌های تفسیری یا نظریه‌های ابداعی خلق می‌شوند. واینی (۱۹۹۲)^{۳۲} بیان می‌دارد: «ذهن مدام در کار تفسیر و خلق معنا است». «سازه‌ها اساساً طرحی برای عمل هستند» (آدامز و برومانکوسو، ۱۹۸۳)^{۳۳}. ساخت‌های تفسیری، سازه‌های شخصی هستند که از دانش و تجربه افراد سرچشمه گرفته و در چارچوبی منسجم، متجانس و واقعی تشکیل می‌گردند. فرانسوا لیوتار^{۳۴}، ساخت سازه‌های ذهنی - انسانی را با شکلی دیگر با مفهوم «بازی‌های زبانی» ترسیم می‌کند. منظور لیوتار از بازی‌های زبانی این است که انسان‌ها با برداشت و استنتاجات ذهنی خود، مقصود را بر زبان جاری می‌سازند و این گونه‌گونی تفسیرهای زبانی - انسانی، با شکل و مفهوم بازی زبانی ظاهر می‌شوند. همین گونه‌گونی و تفاوت های زبانی، همان سازه‌های تفسیری هستند که از طریق ذهن فعال و پویا وجود می‌گیرند.

موضوع سازه از منظر دیگری در چارچوب مفهوم بازی زبانی مطرح می‌گردد؛ می‌دانیم که دانش ذهنی در فرایندی تعقلی و واقعی از طریق زبان منتقل می‌شود. زبان در ماهیت بیانی و گفتاری، از نمادها و قوانینی برای ارتباط و ارایه منظور و مقصود استفاده می‌کند. نمادها به خودی خود مفهوم و معنایی ندارند و برای انتقال آنها از مفاهیم استفاده می‌شود. به عبارت دیگر فرایند دریافت و انتقال پیام‌ها از طریق مفاهیم میسر می‌گردد. یعنی آنکه مفاهیم توسط انسان ساخته می‌شوند تا بار معنایی و مفهومی خاصی را انتقال دهند. سازه‌ها مفاهیم انتزاعی هستند که در معادله‌ای استنباطی به وجود می‌آیند و در معرفی یک واقعیت، مفاهیم را به دیگران منتقل می‌نمایند. مفهوم میز و یا درخت با نشان دادن آنها میسر می‌گردد. اما برای معرفی پدیده‌هایی همچون هوش، یادگیری و یا سازمان هنری از چه نمادی باید استفاده نمود؟! پس لازم است برای معرفی و نشان دادن مفاهیم فوق از سازه‌ها استفاده نمود. سازه‌ها واژگانی با بار مفهومی ویژه هستند که خودآگاه و ارادی برای هدفی خاص وجود یافته یا پذیرفته شده‌اند. بیشتر آنکه، پدیده‌های سازه‌ای، مفاهیمی تجربیدی هستند که در یک رابطه استنتاجی برای هدفی خاص خلق می‌گردند تا چارچوب جدیدی را برای تولید مفاهیم و معانی ویژه بروز نمایند.

برخلاف پدیده‌های طبیعی که مفاهیم تجربی و حسی را نشان می‌دهند، سازه‌ها، مفاهیمی نظری هستند وگفتمانی ویژه را بروز می‌دهند. پدیده‌های طبیعی بروزی قطعی و غیرقابل برگشت دارند، اما پدیده‌های اجتماعی اینگونه نیستند. این نوع پدیده‌ها بروزی نسبی و پارادایمیک دارند. آنان بربال گفتمانی خاصی در ذهن فرد قرار می‌گیرند و تفکری ویژه و منحصر به فرد را بازتاب می‌نمایند. بنابراین مقوله‌های طبیعی به امور تجربی / عینی تعلق دارند و مقوله‌های نظری / سازه‌ای در امور ذهنی ریشه دارند. هوش، روان، انگیزه، هنر، شناخت، برنامه، سازمان، متافیزیک، نهادهای اجتماعی و مدنی و دیگر اموری که در ذهن بشر برای اهدافی ساخته می‌گردند، «مفاهیم سازه‌ای» نامیده می‌شوند.

32 -Viney

33 -Adams Weber & Mancuso

34 -Jean Francois Lyotard (1924-1998)

سازه‌های اجتماعی که برای همسانی و همواری زندگی آدمی ساخته می‌شوند، اموری التزامی در جامعه انسانی و زندگی هستند و بدون پدیده‌های اجتماعی امکان پایداری و ماندگاری زیست میسر نمی‌باشد. همانطوری که گیاهان، جانوران، انسان، آب، هوا و خاک مفاهیم ابعادی ساخت طبیعت محسوب می‌گردند و به عنوان اجزاء طبیعی، طبیعت و محیط را برسازی می‌نمایند؛ سازمان‌های اجتماعی، جلوه‌های انسانی، تجلی فکر و اندیشه و گفتمان ذهنی فردی در عرصه اجتماع، اجزای ساختاری جامعه انسانی به حساب می‌آیند و نبود آنان، مفهوم و معنای هویتی جامعه را خنثی می‌کند و جامعه انسجام و ماهیت تشکیلاتی نمی‌یابد.

اضافه می‌گردد؛ چون پدیده‌های اجتماعی، همانند پدیده‌های طبیعی شکل و بافت وجودی قطعی ندارند و وجود یافتگی امکانی / ایجابی (قابل ساخت بر اساس نیاز) دارند، لذا در دامنه چپستی - چرایبی - چگونگی برای تعریف ماهیت پدیده‌های اجتماعی، نویسنده از «ساخت سازه» استفاده نموده است. این برجینی نویسنده دقیقاً در راستای آنست تا مفهوم و معنای وجودیابی این گونه پدیده‌ها در جامعه شفاف و قابل درک باشد. با این مفهوم که انسان بر مبنای الزامات جامعه، سازه‌های اجتماعی را با نگرش ذهنی می‌سازد و این سازه‌های تفسیری موجب کیفیت و کمیت پدیداری پدیده‌های اجتماعی می‌شوند. پدیده‌هایی که مبنای اساس ساخت جامعه با رویکردهای مختلف می‌شوند.

۱-۳-۴ پدیدار شناختی^{۳۵}

پدیدارشناسی موضوع مطالعه یا بررسی شناخت هر نوع پدیدار یا پدیده است. پدیده یعنی آن چیزی که پدیدار و آشکار و هویدا می‌شود (آندره دارتینگ، ۱۳۷۶). یان کرایب از پدیدارشناسی این گونه تعریف دارد که دنیای پیرامون در ذهن و آگاهی انسان‌ها خلق می‌شود و پدیدارشناسی منحصر به ساختارها و فعالیت‌های آگاهی بشر می‌پردازد. پدیدار هر چیزی است که در حیطه ادراک و آگاهی انسان قرار می‌گیرد؛ مانند پدیدارهای مادی، زیست شناختی و انفعالی. به معنای اعم کلمه، پدیدار به ماده علم نیز گفته می‌شود؛ یعنی آن چیزی که در عالم خارج متحقق است و علم به آن تعلق می‌گیرد (محمودنوالی، ۱۳۷۵).

امانوئل کانت در معنای پدیدارشناسی معتقد بود که پدیده‌ها در مواجهه با ذهن انسان، تحت تاثیر قوای ادراک انسانی قرار گرفته و تبدیل به تجربه می‌شوند. ادمونند هوسرل^{۳۶} و قبل از وی فرانتس برنتانو^{۳۷} و بعد از وی مارتین هایدگر پدیدارها را حاصل لقاء دو حد «واقع و ذهن» دانسته و برآن بودند که پدیدارها با واقعیت و ذهنیت محض ارتباطی ندارند و قابلیت وجود در دامنه احساس و تجربه آدمی نیز ندارند. با این شرط پدیدارها در تلاقی ذهن آدمی با بستر وجود در بیرون است که حاصل می‌گردند. پدیدار واقعیتی است که در حیطه شناخت ذهنی انسان قرار می‌گیرد و دارای بار قصد و

35 -Phenomenology

36- Edmond Husserl

38 -Franz Brentano

فیلسوف آلمانی (۱۸۵۹-۱۹۳۸)

فیلسوف- روان شناس آلمانی (۱۸۳۷-۱۹۱۷)

اراده و تصور و مفهوم می‌باشد. پس پدیدارهای اجتماعی نیز چون همان هویت معنایی و نیتی از طرف انسان دارند، لذا با همزیستی انسان‌ها در جامعه نقش پیدا می‌کنند و قابلیت وجودی همراه با انسان و ذهن انسان دارند. بنابر این می‌توان گفت که انسان‌ها پدیدارهای اجتماعی را می‌سازند تا به وسیله آنان زندگی خویش را آراسته نمایند. بنابراین انسان‌ها و پدیدارهای اجتماعی از هم جدا ناشدنی هستند و وجود انسان‌ها بدون پدیدارهای اجتماعی و همچنین وجود پدیدارهای اجتماعی بدون انسان‌ها تصویری توخالی و بی‌معنا و بی‌مفهوم تلقی می‌گردد. لامبرت نیز پدیدارشناختی را تئوری پندار تعریف نمود. مفاهیمی که انسان‌ها براساس ماهیت کارکردی و عملکردی خواسته‌هایشان در ذهن ایجاد می‌کنند و در بستر اجتماع عینیت می‌بخشند. پدیدارهای اجتماعی حاصل تحلیل و نظر ایجابی انسان برای درک ماهیات از خلال حوادث و واقعیات تجربی در سطح اجتماع هستند.

هایدگر^{۳۸} جهان را مجموعه‌ای از موجودات (بودنی‌ها/ هست‌ها)^{۳۹} نمی‌داند، بلکه مجموعه‌ای از آن چیزهایی است که به حضور در می‌آیند. (Being of Beings) وجود وجودها که پردازشی دارد به چگونگی پیدایش جهان، پیدایش پدیده‌ها را تفسیر می‌کند. ارسطو مطرح می‌کند که هر جا چیزی هست، هستی هست. پدیده‌ها جزو ذات هستی هستند و در وجود^{۴۰} وجود می‌یابند. هایدگر اعتقاد دارد که از میان موجودات، وجود انسانی و به تعبیر او Dasein یگانه راه شناخت ما از هستی است؛ زیرا دازاین وجودی است که بیشترین معنا را در مفهوم هستی دارد و برای شناخت در مورد هستی به امکان وجودی او بر می‌گردد. او تاکید می‌کند که راه ما به سوی شناخت و درک هستی ریشه در تحلیل ساختار وجودی دازاین یا به عبارتی خودشناسی دارد. از آن نظر که هایدگر اعتقاد دارد انسان مستقل از زمینه وجودی خودش نیست و جزو وجود می‌باشد. لذا از منظر نگارنده، هویت فطری پدیده‌های اجتماعی یقیناً با انسان‌ها همراه بوده و پدیده‌های اجتماعی از گروه‌های انسانی و جمع‌شدگی انسان‌ها تراوش یافته‌اند. براین اساس مشخصاً پدیده‌های اجتماعی جلوه‌ای از وجود محسوب می‌گردند و مستقل از وجود نیستند و همانطور که در طول انسان قرار می‌گیرند، لاجرم در بستر وجودی انسان است که معنا پیدا می‌کنند. از آن جهت که پدیده‌های اجتماعی لازمه زیست بشر هستند و آدمی با بهره از آنان است که زندگی خویش را برنامه‌دار و هدف دار می‌نماید. لذا با قاطعیت می‌توان گفت که «انسان بدون پدیده اجتماعی متصور نمی‌باشد». بدین سبب مشخص است که پدیده‌های اجتماعی تابع برنامه زیست آدمی هستند و به عنوان ابزار و تجهیزات زندگی، بار مفهومی و ظاهری تعیین یافتگی قطعی، محض و بدون تغییر ندارند. پدیده‌های اجتماعی همراه با نیاز و الزامات زیست بشری در زمان و مکان خاصی پرداخته و زایش می‌یابند و با رفع نیاز آدمی نیز می‌میرند. و به قول کانت در چارچوب زمان و مکان تظاهر می‌یابند. البته برخی از آنان ارادی هستند و با اختیار و تصمیم بشر ساخته می‌گردند. و برخی دیگر نیز بدون اراده آدمی، حاصل جمع زیست جمعی آدمی بوده و ماهیت درون زایی از زندگی بشر را دارا هستند.

۳۸-Martin Heidegger (۱۸۸۹-۱۹۷۶) فیلسوف آلمانی

۳۹-Beings

۴۰-Being

۱-۴-۱ ماهیت / رابطه پدیده‌های اجتماعی

پیدایش و هست شدن پدیده‌های اجتماعی و انسانی و همچنین نوع رابطه بین پدیده‌ها، موضوعاتی است که حائز اهمیت می‌باشند و برای اینکه دو نظریه مورد توجه این تحقیق مورد تایید و پذیرش واقع گردند، لاجرم باید دو مقوله «وجود و رابطه» بین پدیده‌ها به خوبی تبیین گردیده و تفسیری معتبر با درک تجانس سازه‌های تفسیری در هر دو مورد ایفاد شود.

۱-۴-۱ ماهیت

گفته شد که پدیده‌های اجتماعی ماهیتی هم سنخ با یکدیگر دارند. چه پدیده‌های انسانی و چه پدیده‌های اجتماع انسانی، جملگی یک ریشه و منشأ دارند و نمی‌توانند از هم مجزا شناخته گردند. سازه‌های تفسیری / نظری که پدیداری پدیده‌های اجتماعی را نقش می‌کنند، سازه‌های الزاماتی در جامعه هستند. افراد مختلف می‌توانند تفسیرهای گوناگونی مطرح و ارایه نمایند. زیرا که نیاز جامعه نو به افکار نو است و در جوامع این عصر، یک‌گرایی مقبولیتی ندارد. تک‌اندیشی و یکسان‌نگری سمی مهلک برای جوامع این عصر است و همه‌اندیشه‌سازان و نخبگان جامعه امروزی بر کثرت‌گرایی و همه‌اندیشی اعتقاد دارند.

در مورد شناخت و تعریف پدیده‌ها که قبلاً مفصل بحث شد، این هدف و نیت مطرح است که بدانیم پدیده‌های اجتماعی همسازی و هم‌وجودی با انسان دارند و در کانال رویکردی قصد و نیت و تصورات و توجهات رفتاری با انسان‌ها ظهور می‌گردند. به راستی پدیدارهای اجتماعی برآیندی از خواست و نیاز انسان در عرصه جامعه هستند. این پدیده‌ها با دو وجه حالتی برسازی می‌شوند. این حالات و جلوه‌ها بازتابی از نوع رفتار، نگرش و تصور انسان‌ها برای توصیف و خلق پدیدارهای مورد نیاز در اجتماع هستند. پدیده‌های اجتماعی به صورت و وجوه زیر پدیدار می‌گردند:

۱-۴-۱-۱ ریشه انسانی - فردی

گونه‌اول) مفاهیمی نظری و عملی هستند که با صورت و شکل «ترکیبی-انتزاعی»، از وجود انسان به بستر جامعه منتقل می‌گردند ولی وابستگی کامل به فرد دارند. این مفاهیم به دو صورت نظری و عملی هویت بستری می‌یابند. یا ماهیت نظری دارند که از ذهن به صورت تفسیر نظری یا موضوعی تفکری ساطع و پدیدار می‌شوند و یا ماهیت عملی دارند که از جسم آدمی برمی‌خیزند و عملکرد فردی به حساب می‌آیند. قبلاً در مورد دو وجهی بودن انسان مطالبی بیان گردید. زبان، گفتگو، فکر، شرم، هیجان، فحاشی، رفتار، اخلاق، نگرش، نگارش، هنر، علوم و مهارت، دعوا از جمله این نوع پدیده‌ها هستند. این نوع پدیده‌ها تا اندازه‌ای ماهیت تجریدی دارند و از جامعه منتزع می‌باشند و امکان جدا نمودن این پدیده‌ها از

بستر جامعه امکان پذیر است. چرا که بطور قطعی و حتمی پدیده اجتماعی به حساب نمی‌آیند و در بعدی می‌توان آنان را پدیده‌های انسانی نامید. به آن معنا که مختص به فرد خاص هستند و تداخل وجودی در وجود دیگران ندارند.

۱-۴-۱ ریشه اجتماعی - جمعی

گونه دوم) پدیده‌هایی هستند که صرفاً در جامعه تشکیل می‌گردند. شاید گفته شود که این پدیده‌ها هم مانند گونه اول توسط انسان ساخته می‌شوند و فرقی با هم ندارند. ولی فرق اساسی بین این دو گونه پدیده در این است که گونه اول - تراوش مغزی/ جسمی از انسان دارند و جلوه‌های فردی محسوب می‌گردند، پس نمی‌توانند مفهومی مستقل از انسان داشته باشند، اما یقیناً می‌توانند از جامعه مستقل تلقی گردند؛ اما گونه دوم، پدیده‌هایی هستند که ماهیت تجریدی کامل از افراد دارند و به فرد خاصی اتصال و ارتباط نمی‌یابند. و صرفاً پدیده‌های درون اجتماعی هستند و وابستگی قطعی و حتمی به متن و بستر جامعه دارند. این پدیده‌های نوع دوم به دو صورت ارادی و غیر ارادی توسط انسان با صور و اشکال ذیل در اجتماع هویت می‌یابند:

نهاد شکل

این شکل از پدیده اجتماعی، ماهیتی از پدیداری برای مجموعه فعالیت های انسانی داشته و در راستای نیاز و خواست آدمی طراحی می‌گردند. نهادهای مدنی، سازمان‌های دولتی و خصوصی، نهادهای اجتماعی و عمومی (سازمان، دانشگاه، هنرستان، وزارت خانه، خانواده، بیمارستان، گورستان، محل کار) از این نوع هستند. یعنی نهادهای سازمانی نامیده می‌شوند.

برنامه شکل

انسان در هر برهه از فعالیت اجتماعی و شخصی خود، نیاز به ریخت و طراحی برنامه دارد. در کنار ایجاد نهادهای مختلف در جامعه، انسان نیازمند طراحی و شکل‌سازی گونه‌های فعالیت و کنش‌های اجتماعی است. مفاهیمی مانند برنامه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، برنامه‌های زندگی و دیگر برنامه‌های مختلف که در اجتماع و خانواده طراحی می‌گردند، در این گروه قرار می‌گیرند.

دانش / علوم / فنون

این گروه، علوم، دانش و فنون مختلف را شامل می‌گردند. البته شاید بتوان گروه سوم را در گروه دوم قرار داد و اختلاف کمی در بین آنان ملاحظه نمود، زیرا که علم و فن نیز شبه برنامه تلقی می‌شوند. ولی به جهت برخی مفاهیم اختلافی که با هم دارند، با دو صورت مشخص و مجزا دیده می‌گردند.

رخدادها / عادات / رفتارهای اجتماعی

اگر چه سه گروه پیش نام برده شده، مفاهیمی ارادی و از روی قصد برای تنظیم امور اجتماعی هستند، ولی شاید رخدادها، عادات و رفتارهای اجتماعی مفاهیمی صددرصد ساختنی و از روی اراده و قصد نباشند. هر چند انسان‌ها سازمان‌ها و برنامه‌ها را برای جهت‌دهی و نقش‌سازی در سمت اهداف ایجاد می‌کنند، ولی موارد رخدادی، رفتاری و عادت‌های مردمی ماهیت ارادی و انتخابی نداشته و بسیاری از این امور در تحرکات و کنش‌های فرایندی و بدون تعین و تشخیص و بدون قصد و نیت از پیش تعیین شده در جامعه حاصل می‌گردند. بنابراین چون ایجاد شدگی هدفمند ندارند و معمولاً به صورت خود جوش در جریان‌های اجتماعی تولید می‌گردند، لذا شاید بهتر باشد گروه غیرارادی تلقی گردند. البته غیرارادی نامیده شدن، نه از جهت خارج بودن از خواست و تصمیم انسان، بلکه منظور است که این نوع پدیده‌ها ساحتی از الزامی- ضروری و قطعی بودن برای ساخت جامعه نبوده و در فراگردهای لازم و غیر لازم وجود می‌گیرند. یعنی به هر روی با آنکه رخدادها، عادات و رفتارهای اجتماعی به نوعی واقعیات اجتماعی تلقی می‌گردند و از جامعه جدا نیستند، ولی یقیناً از روی عمد و خواست میلی ساخته نشده‌اند. اما در هر حال این گروه مورد نظر، پدیده‌هایی حتمی و بایدی در جامعه هستند و از الزامات وجودی در جامعه می‌باشند و نمی‌توان از آنان فرار نمود. به همین خاطر لازم به ذکر می‌داند که بدانیم همه چیز در جامعه ارادی ایجاد نمی‌گردند و بسیاری از کنش‌های عملی و نظری در جامعه در ماهیت فرهنگ ملی و خرده فرهنگ‌های بومی به جامعه سرایت کرده و در جامعه ترویج می‌گردند. در مورد مفهوم ماهیتی فرهنگ نیز قبلاً در دیگر نوشته‌ها از نویسنده مطرح شده است که فرهنگ جوامع قاعدتاً همگی خوب و نیک نیستند و چه بسا بسیاری از امور فرهنگ ترویجی و جاری در جامعه ماهیت نیک و درستی نداشته باشند و رویکرد تخریبی، تزاحمی و مازاد را دارا گردند. برای فهم موضوع به چند مثال اشاره می‌گردد؛ پدیده‌های دعوا، فحاشی و هر نوع بزه، اگر چه از اسباب لازمه در جامعه نیستند، ولی به واقع در جامعه وجود دارند. پدیده‌های نادرست رشوه، رانت و اختلاس با آنکه در جامعه هستند، ولی قطعاً نیاز جامعه نیستند. پدیده فساد با آنکه در همه جوامع وجود دارد، ولی به واقع ماهیت ساخت‌گرایی نداشته و جامعه را تخریب می‌کند. معمولاً این نوع پدیده‌ها، پدیده‌های ضداخلاقی هستند. پدیده‌هایی که ناهنجار، نابجا، غیرلازم و ویران‌گر به شمار می‌آیند. البته لازم به ذکر است که هر چند پدیده‌های اجتماعی در جهت و راستای نیاز جامعه تولید می‌یابند و انسان‌ها پدیده‌ها را می‌سازند تا بتوانند بهتر زندگی کنند، ولی به هر روی پدیده‌های ضداخلاقی، عاملیت رفع نیاز نداشته و دراصل زائد اجتماعی می‌باشند. جنگ و سرقت یا حتی دعوی بین فردی یا دزدی و جنایت، اگرچه بازهم پدیده‌های رخدادی و عاداتی در جامعه هستند و همیشه با انسان همراه هستند؛ ولی به واقع نیاز اصلی و اساسی در جامعه نداشته و از بعد حیوانی انسان برخاسته می‌گردند. این فرازها بدان معناست که پدیده‌های اجتماعی از دو بعد انسانی و حیوانی انسان ریشه می‌گیرند. اما برخی نیاز جامعه و برخی مخل جامعه هستند.

اما همانطور که مشخص و مبرهن است، جامعه برای ساخت رویکردهای انسانی شکل می‌گیرد. تمامی اندیشه‌سازان و صاحب نظران در این راه تلاش می‌کنند. همچنین کلیه فرایندهای اجتماعی برای حصول به رویکردهای انسانی و فاصله

گرفتن از رویکردهای حیوانی شکل می‌گیرند. بر این مبنا این نوشته نیز در همین راستا بوده و هم و تلاش نویسنده برای جهت گیری در ساخت و پیدایش جامعه مطلوب است. با این اصل حال که فرایندهای ساخت گرای، اصل و اساس جامعه هستند و باید از رویکردهای زشتی و تخریبی اجتناب نمود؛ بنابر این پدیده‌های زشت و ناپسند جامعه، اساسی نیازی در جامعه نداشته و باید از بستر جامعه خارج گردند. در بعدی دیگر هر جامعه شرایط و الگوهای زیستی خاص خود را دارد و پدیده‌های اجتماعی هر جامعه بر مبنای ویژگی‌ها و مختصات هویتی و نقاط قوت و ضعف منطقه‌ای و فرهنگی آن جامعه هویدا می‌گردند. جوامع انسانی با در نظر گرفتن دو وجه مکانی و زمانی به ترسیم پدیده‌های نیازی اجتماع می‌پردازند. ولی همانطور که بسیاری پدیده‌ها به زمان و مکان وابسته‌اند، بسیاری پدیده‌های اجتماعی که ماهیت جهان شمولی دارند و در جوامع مختلف مشابهت دارند. در ترسیم نظریه اول (درک پدیده‌های اجتماعی در زمان و مکان)، در این مورد مفصل بحث خواهد شد.

۱-۴-۲ رابطه

جدای از آنکه پدیده‌های اجتماعی از الزامات قطعی در زندگی انسان‌ها هستند، دو موضوع در مورد پدیده‌ها قابل اهمیت و در خور توجه است. یکی چپستی این پدیده‌ها است که در بالا بحث شد؛ و دیگر موضوع مهم و اساسی در این میان، به ارتباط و تعامل بین این پدیده‌ها برمی‌گردد:

۱- ماهیت وجودیابی پدیده‌های اجتماعی چگونه است و این پدیده‌ها بر چه مبنایی خلق می‌گردند؟

۲- آیا پدیده‌های اجتماعی هویت تک بعدی و یک‌گرایی دارند؟ یعنی هر پدیده تحرک‌پذیری به صورت مستقل و تجریدی دارد؛ یا اینکه با دیگر پدیده‌ها ارتباط الزامی دارد؟ و دیگر اینکه آیا پدیده‌های اجتماعی می‌توانند و یا باید تحرک چند بعدی و همگرایی نسبت به هم داشته باشند؟!

پدیده‌های طبیعی وجود در وجود دارند. یعنی جزو ذات طبیعت/ هستی می‌باشند و هویت طبیعی و عینی در وجود دارند. پدیده‌های طبیعی بنابر وجود ماهوی که دارند ارتباط تنگاتنگی با وجود و همچنین نسبت به یکدیگر داشته و نمی‌توان آنها را جدا از هم تصور نمود. البته منظور این نیست که همه پدیده‌ها، ارتباط ثابت و قطعی با هم دارند و نمودی بدون ارتباط با یکدیگر ندارند؛ بلکه منظور از بیان گفته‌های فوق این است که پدیده‌های طبیعی برای «شدن» و «ماندن» به ارتباط و تعامل مناسبی همیشگی باهم دارند و برنامه کارکردی آنان در یک سیستم متعادل و منظم تنظیم می‌گردد. این شیوه کارکردی منتج به پایش و تعادل در هستی می‌گردد.

وجود/ هستی به گونه‌ای خلق شده که خودش وجود «سیستماتیک» و «خود تنظیمی» دارد. در مقدمه گفته شد که هستی خودش یک سیستم است و اجزای هستی نیز خرده سیستم و زیرسیستم محسوب می‌گردند. هستی یک سیستم بزرگ است و پدیده‌های طبیعی هر کدامشان یک سیستم کوچکتر از سیستم هستی هستند. و باز هر پدیده از سیستم‌های کوچکتر

تشکیل یافته است. این دامنه فراگردی تا کوچکترین ذره هستی که اتم نامیده می‌شود و خودش یک زیرسیستم است، شامل می‌گردد. هر سیستم از اجزایی تشکیل گردیده که این اجزاء در یک هارمونی نظام یافته به یک هدف کل جهت دارند. چند مثال طرح می‌شود:

هستی به عنوان یک سیستم، از انسان‌ها، حیوانات، گیاهان، آب‌ها، کوه‌ها و خیلی چیزهای دیگر تشکیل یافته است. انسان به عنوان یک زیرسیستم، باز خودش سیستمی است که از زیرسیستم‌های کوچکتر مانند مغز، دست، خون، رگ، پا، قلب و چیزهای دیگر تقسیم شده است. هر کدام از اجزای بدن که یک سیستم محسوب می‌گردند خودشان از اجزای کوچکتری تشکیل شده‌اند که آنها هم زیرسیستم محسوب می‌شوند. سلول بدن که خودش کوچکترین جزء بدن به حساب می‌آید، خودش نیز یک سیستم محسوب می‌شود و باز بر این منوال، سلول نیز از زیرسیستم‌های کوچکتری تشکیل شده است. بنابر این بدون شک هستی فرا سیستمی است که از زیرسیستم‌های کوچکتری شکل گرفته است. هستی به عنوان یک سیستم بزرگ، به همراه زیرسیستم‌های طبیعی که پدیده‌های طبیعی نام‌گذاری می‌شوند، حرکتی خود کنترلی «سایبرنتیک»^{۴۱} دارند. یعنی آفرینش در فرایندی خود کنترلی و خود تنظیمی جریان دارد. وجود/ هستی از زمان انفجار بزرگ^{۴۲} تا به امروز در یک حرکت و جریان سیستماتیک خود کنترلی قرار دارد و مانند یک سیستم در همه ابعاد هماهنگ است و می‌دانیم چنانچه انحرافی در سیستم هستی ایجاد گردد، به قطع با وقایع و رخداد‌های ناگواری مواجه می‌گردیم. بر این اساس از آن جهت که «ماهیت وجود» منظم و هماهنگ فرض می‌گردد، پس باید نظم و هارمونی را هم برای اجتماع و پدیدارهای مربوط به آن پذیرا باشیم.

اما یک فرق اساسی بین پدیده‌های اجتماعی و طبیعی وجود دارد. یعنی با وجود آنکه پدیده‌های اجتماعی نیز همانند پدیده‌های طبیعی ماهیت سیستماتیک را دارا می‌باشند اما همانند وجود (سیستم طبیعی)، هویت خودتنظیمی و خودکنترلی ندارند. طبیعت سیستم خود کنترلی دارد، اما اجتماع ماهیت خود کنترلی نداشته و تنظیم سیستم‌های اجتماعی در دست انسان است و انسان‌ها با ترفندها و خواست خودشان است که سیستم‌های اجتماعی را هدایت و راهبری می‌نمایند. ذکر این نکته ضروری است که شاید گفته شود؛ چرا اجتماع با ماهیت سیستماتیک خود، ماهیت خود تنظیمی ندارد؟! بدین جهت باید گفت که اجتماع هم سیستمی است که از زیرسیستم‌های کوچکتر تشکیل شده و جامعه هم در فرایندی جبری همان هویت سیستم طبیعی را دارا بوده و جهت و سوی جبری دارد. یعنی همانطور که طبیعت یا هستی در فرایندی جبری قرار دارد و بدون وقفه حرکت می‌کند، این هویت جبری برای جامعه انسانی نیز صادق بوده و به صورتی است که اگر جامعه به حال خود رها شود، باز هم در فرایندی سیستماتیک تحرک می‌یابد و جبر تاریخ را طی می‌کند. این موضوع بدان معناست که جامعه بدون وقفه و بدون ایستایی، حرکت دائمی و پیوسته دارد. لحظه‌ای یافت نمی‌شود که اجتماع از حرکت باز ایستد و تحرک و جنب و جوش نداشته باشد. بر این مبنا می‌توان گفت که جامعه ماهیت سیستماتیک بدون توقف دارد و ادامه دار

41- Cybernetics

42-Big Bang

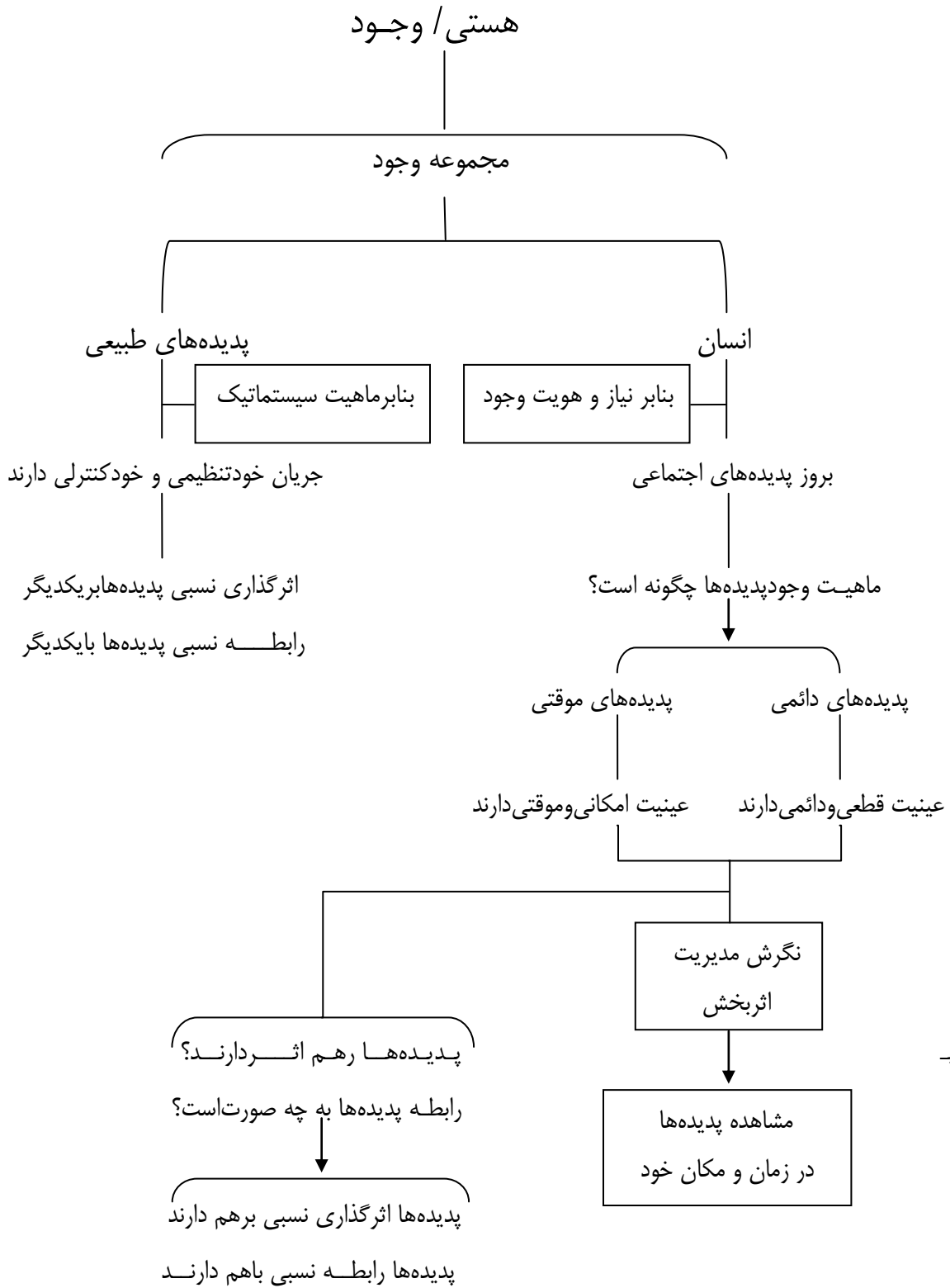
می‌باشد؛ اما همین سیستم نیاز به هدایت بشری دارد، تا آنکه بهتر راهبری گردد و تنظیم بهینه گردد. پس فرق سیستم‌های طبیعی با سیستم‌های اجتماعی در همین هدایت‌گری سیستم‌های اجتماعی، توسط بشر است.

البته شیوه هدایت و کاراندازی سیستم‌های اجتماعی از مهمترین مباحث در مباحث مدیریتی و نظام مدیریتی است. بدون تردید پدیده‌های اجتماعی با ماهیتی که دارند نیازمند هدایت و چرخانش توسط انسان‌ها هستند. اگر سیستم‌های اجتماعی و یا پدیده‌های اجتماعی به درستی مدیریت و راهبری گردند، قطعاً برای انسان‌ها و اجتماع مفید می‌باشند و می‌توانند برنامه‌ها و خواست‌های انسان‌ها را برآورده نمایند و سودمندی را به همراه داشته باشند. و اگر این پدیده‌ها به شیوه نامناسب و بد هدایت و راهبری گردند نه تنها انتفاعی برای جامعه و مردم ندارند بلکه امکان دارد که ضررها و خسارات زیادی نیز برجای بگذارند. شیوه‌های مدیریت و نوع رهبری در جوامع و تشکیلات جامعه از مهمترین مباحث در این حوزه می‌باشند که جای بحث فراوانی دارد. اما برای آنکه درون موضوع باشیم و به بیراهه نرویم، صرفاً مباحث را در مورد دو نظریه موضوعی این مقاله و مباحث پیرامونی ادامه می‌دهیم.

به دو مقوله ماهیت پدیده‌های اجتماعی و رابطه بین آنها بر می‌گردیم. همانطور که پدیده‌های طبیعی وجودی الزامی در هستی دارند تا هستی هست شود (زیرا که اگر پدیده‌های طبیعی وجود نمی‌داشتند، پس موجودیت هستی برای چه بود؟!)، پدیده‌های اجتماعی نیز وجود الزامی برای ماندگاری و پایداری انسان دارند و چنانچه پدیده‌های اجتماعی نباشند ماهیت زندگی انسان در حاله‌ای از ابهام قرار گرفته و وجود انسان مفهومی نمی‌داشت. انسان‌ها در بستر تاریخ و در هر لحظه و در هر مکان با پدیده‌ها زندگی می‌کنند و نمی‌توانند از پدیده‌ها جدا باشند. پدیده‌های طبیعی و اجتماعی مدام در معرض و جوار انسان‌ها هستند؛ خصوصاً پدیده‌های اجتماعی که مورد بحث و پژوهش در این نوشته می‌باشند. زندگی انسانی چنان با پدیده‌های اجتماعی عجین و درهم پیچیده گردیده، که شاید برخی مواقع وجودشان درک نگردد و نتوان وجود آنان را احساس نمود. کلاید کلاک‌هون^{۴۳} اندیشمند انسان‌شناس در جمله‌ای شیوا، کلام نغزی را بیان می‌نماید: «ماهی آخرین موجودی است که آب را کشف می‌کند». پس روشن است که انسان برای بودن و شدن نیازمند به پدیده‌های اجتماعی هست. انسان برای برقرار ماندن و بودن و برای آنکه بتواند به سمت شدن برود به پدیده‌های اجتماعی نیاز اساسی دارد. یعنی پدیده‌های اجتماعی آن چیزی هستند که برای ماهیت و دورنمای انسان‌ها لازم می‌باشند. آدمی از هنگام تولد تا به هنگام مرگ ارتباط ثابت و جدی با پدیده‌های اجتماعی دارد و لحظه‌ای برای انسان بدون وجود پدیده‌های اجتماعی متصور نیست. انسان در بیمارستان و زایشگاه متولد می‌شود، در ثبت احوال وجود مدنی می‌یابد، در مدرسه و دانشگاه تحصیل می‌کند، برای کار و اشتغال نیاز به سازمان‌هایی دارد و نهایتاً این جریان تا به هنگام مرگ ادامه دارد؛ آن هم در سازمانی که واقعه مرگ را ثبت می‌کند و در سازمانی به نام گورستان آرام می‌گیرد. همه این امور تاییدی بر لزوم هویتی و وجودیابی پدیده‌های اجتماعی هستند.

دیگر موضوع به رابطه و چگونگی ارتباط پدیده‌های اجتماعی نسبت به هم بر می‌گردد. هستی علیتی دارد و پدیده‌ها در رابطه‌ای علی وجود می‌یابند. همانگونه که «هویت تغییر» به صورت مفصل در مقدمه مورد مطالعه قرار گرفت؛ واقعیت تغییر، ریشه در رابطه علی دارد و تغییر در یک رابطه دگرگونه شدن از بودن به شدن صورت می‌پذیرد. عدم تغییر یعنی ایستایی و ایستایی یعنی مردن، پس تغییر لازمه جوهری وجود است. در این راه زمان نیز بستری است که تغییر و دگرش را ایجاد و خلق می‌کند. مفهوم تغییر با زمان هویت می‌گیرد و در یک فرایند زمان‌گذری است که دگرگونی حاصل می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت که هویت تغییر با هویت زمان است که مفهوم می‌شود. به همین صورت در موضوع شناخت وجود(هستی شناسی)، با درک و آگاهی از رابطه علی بین پدیده‌هاست که می‌توان به جوهره وجود دست یافت. بدین مفهوم که در رابطه گذر از یک پدیده به پدیده دیگر است که تغییر و دگرگونی تجربه پیدا می‌کند و وجود هر پدیده با وجود پدیده قبلی وجود می‌گیرد. شناخت با درک هویت وجودی و رابطه علی بین پدیده‌ها خلق می‌شود و علم در پرتو کشف و شناخت «ماهیت و رابطه» بین پدیده‌ها زایش می‌یابد و پدیداری تجربه در فرایند تحول و دگرگونی، اسبابی جهت ادامه پیشروی زندگی و توسعه و پیشرفت همه جانبه در عرصه تاریخ و جامعه است. ارسطو در کتاب Posterior Analytics می‌نویسد: «ما هنگامی دارای شناخت علمی هستیم که علت آن را بدانیم و برای فهم طبیعت هر پدیده باید علت آن را بشناسیم». نتیجه آنکه نمی‌توان رابطه علیتی یا علت و معلول را از پدیده‌های طبیعی و اجتماعی حذف نمود و بیان داشت که پدیده‌ها خلق‌الساعه ایجاد و پدیدار می‌شوند.

حال که رابطه‌مند بودن پدیده‌ها تایید قطعی دارد و می‌دانیم که همه اندیشمندان بر این موضوع صحه می‌گذارند. ولی در مورد رابطه غیرعلی در بین پدیده‌ها جای بحث و ارایه نظر است و در بخش دوم که نظریه زنجیر وارگی پدیده‌ها مطالعه می‌شود، در کانال موضوع همبستگی و تأثیر پدیده‌ها برهم مطالبی بیان خواهد شد. منتها در بخش اول، نظریه «درک پدیده‌ها در زمان و مکان» مطالعه و تبیین می‌گردد و به موضوعات و مطالبی اشاره می‌شود تا این نظریه در بوتاه اثبات و تایید قرار گیرد.



شکل ۴: ماهیت و رابطه پدیده‌ها

نظریه درک پدیده‌ها در زمان و مکان

مقدمه

در فصل اول به تفصیل در باره هویت جامعه و پدیداری پدیده‌های اجتماعی مطالبی بیان گردید. برای واشکافی و تعریف دقیق از پدیده‌های اجتماعی، ضمن اینکه موارد تفاوتی هر دو نوع پدیده (سازه‌ای و واقعی) مطرح شد، در باب روش ساخت پدیده‌های اجتماعی نیز بررسی لازم انجام گرفت. مشخص شد که پدیده‌های اجتماعی صرفاً بر اساس نیاز و ضرورت انسان اجتماعی ساخته و پرداخته می‌گردند. چون پدیده‌های اجتماعی بنا بر ساحت نیازی و ماهیت زیست آدمی ساخته می‌گردند، پس لازم است پدیده‌ها به صورتی پرداخته گردند که بستر زیست را به سمت آرمان‌های زیست رهنمون نمایند و آدمی بتواند استفاده و بهره شایانی از زندگی سعادت‌مند بدست آورد. در این فصل در ادامه مطالب قبلی، به موضوع الزام درک و مشاهده پدیده‌ها در زمان و مکان خاص خود، توجه می‌گردد و دلائلی مطرح می‌شوند تا اثبات شود که پدیده‌های اجتماعی در بستر موقعیت و وضعیت فعلی وجاهت و مقبولیت دارند. این بدان معناست که پدیده‌های اجتماعی وابسته به مکان و زمان هستند و در صورتی پدیده‌ها ماهیت انتفاع و سود رسانی خواهند یافت که براساس اقتضاء زمان و مکان ریخته گردند و اصول روز را بکار بندند. بر این مبنا است که در راستای حصول به نظریه مورد نظر در این فصل، با بیان نظریه ابطال پذیری پوپر، از مفاد مفهومی این نظریه کمک گرفته می‌شود تا تاکید گردد که نظریات و تفسیرهای سازه‌ای و نظری انسان‌ها ماندگاری موثر دارند و تنها زمانی کهنه یا غیر مفید تلقی می‌گردند، که تفسیر بهتر و اصیل تری جایگزین آن شود. این نظریه همان بهینه خواهی و حرکت در سمت بهترهاست که در این دو نظریه پیش رو مستتر می‌باشند و نویسنده سعی دارد تا با برداشت و استعانت از نظریات علمی صاحب نظران، سوگیری و جهت داری جامعه را تبیین و تشریح نماید. دیگر موضوع مورد بحث در این فصل، مقوله مدیریت اقتضایی است. مدیریت اقتضایی نیز تاکید و تایید بر تحرک به سمت خوبی‌ها و آرمانها دارد. نقطه جوهری و ذاتی دو نظریه مورد مطالعه در این پژوهش، این است که جامعه را به سمت بهتر شدن بکشاند و عوامل و عناصر بهینه شدن را طراحی کند. مدیریت اقتضایی ماهیتی نتیجه گرا و هدف دار دارد و مباحث این پژوهش و تحقیق هم حرکت به سمت «شدن» بهتر، نه ماندن در «حال» است.

۱-۲ هویت پدیده‌های اجتماعی در زمان و مکان

برخی پدیده‌های اجتماعی همانند پدیده‌های طبیعی ماهیت قطعی و ثابت دارند. و برخی نیز ماهیت موقتی در زمان و محل دارند. جوامع نیازمند خلق پدیده‌هایی هستند که در ارتباطات انسان‌ها مناسبات و تعاملات ویژه‌ای را جریان دهند. فرق جوامع انسانی در موقعیت‌های زمانی و محلی مختلف، بستگی به شیوه شکل‌دهی این پدیده‌ها دارد. بر این مبنا جوامع انسانی تابع مولفه‌های زیر می‌باشند:

- جغرافیایی(محلی)

- فرهنگی

- زمانی

فرهنگ یکی از عمده ابعاد اختلاف در میان تمدن‌های مختلف است. سبک سازمان‌دهی نهادهای مدنی و همچنین نوع مردم یک کشور عواملی برای وجود و بروز تفاوت در بین کشورها هستند. با آنکه همه انسان‌ها یکسان آفریده شده‌اند ولی قرار گیری هر فرد در جایگاه جغرافیایی خاص و در زمان خاص، اسبابی برای اختلاف‌ها و تفاوت‌ها است. مردم قاره آسیا با مردم آفریقا اختلافات اساسی در شیوه زندگی دارند. اگر چه از نظر ماهیت وجود و ویژگی‌های مادی یکسان هستند اما از نظر ماهیت زندگی/ اخلاق/ رفتار و حتی فیزیک بدنی بسیار تفاوت دارند. هر قوم زبان خاصی دارد، با فرهنگ ویژه‌ای زندگی می‌کند. همه اقوام باورها و آیین مخصوص به خود دارند. هر بوم مزیت‌ها و نواقص خاص خود را دارد. آب و هوای هر بوم متغییر و در برخی موارد متضاد با هم هستند. براین اساس با توجه به خصوصیات منطقه‌ای و فرهنگی، نتیجه آنکه پدیده‌های اجتماعی هم که توسط انسان‌ها خلق می‌شوند اختلافات خصوصیتی با هم دارند.

علاوه بر تفاوت‌هایی که مطرح شدند؛ پدیده‌های اجتماعی ویژگی‌ها و خصوصیات اختلافی دیگری هم دارند. تمامی پدیده‌های اجتماعی بنابر ضرورت و اقتضاء شرایط زمان و مکان و با توجه به نیاز انسان‌ها، به دو صورت دائمی و موقتی طراحی و ترسیم می‌گردند. با این حال برخی پدیده‌ها دائمی و همیشگی هستند و باید همیشه باشند مگر آنکه در تحولی بنیانی، تغییر را پذیرا گردند. ولی برخی پدیده‌ها، وابسته به بستر مکان و زمان مشخص شده هستند. یعنی پایدار نیستند و قابلیت تغییر و دگرگونی دارند. این پدیده‌ها، بنابر مکان‌ها و زمان‌های مختلف، هویت‌های متغییر و گوناگونی دارند. یعنی هویت شکل‌گیری و اقتضاء در محل و زمان مشخص دارند. البته لازم به ذکر است که در موازات این موضوع، بر اساس نظریه نسبیت، هیچ پدیده‌ای وجود قطعی و ثابت ندارد و تمامی پدیده‌های اجتماعی واقعیت و موقعیت امکانی و موقتی دارند. با این مفهوم می‌توان گفت که پدیده‌های اجتماعی بنابر شرایط و اقتضائات زمانی و محلی ساخته می‌گردند. یعنی ضمن اینکه وابسته به دامنه‌های زمان و محل هستند، هویت‌های دائمی و موقتی نیز دارند.

در هر حال، پدیده‌های نوع اول (دائمی) ماهیت وجودی تقریباً قطعی دارند و با درصد بسیار کم و احتمال اندک دچار تغییر می‌شوند. اگر در زمان طولانی با بروز دگرگونی‌های اساسی یا تحول بنیانی در جامعه بشری، تغییر اجتناب ناپذیر گردد و الزام نیازی و قطعی برای تغییر باشد، این پدیده‌ها در معرض تغییر قرار می‌گیرند. اما پدیده‌های نوع دوم (موقتی) ماهیت آنی و موردی دارند و در زمان و مکان سرعاً دچار تغییر و دگرگونی می‌گردند. این پدیده‌ها وابستگی بیشتری نسبت به نوع اول، به زمان و مکان داشته و امکان تغییری و دگرگونی سریع و فوری دارند و در زمان و مکان مناسب دچار تغییرات اساسی می‌گردند. پدیده‌های نوع اول لازمه هر نوع زیست بشری در همه زمان‌ها و مکان‌ها هستند و اما پدیده‌های نوع دوم، پیوند در زمان و مکان خاص دارند. برای راحتی فهم و درک، پدیده‌های نوع اول را پدیده‌های (تقریباً) قطعی و ثابت تلقی می‌کنیم و پدیده‌های گونه دوم را پدیده‌های موقتی و امکانی فرض می‌کنیم. البته ذکر این نکته هم جایز است که بدانیم همه پدیده‌های اجتماعی وابستگی قطعی و جدی به موقعیت و شرایط زمان و مکان دارند و فرار از این اصل اصلاً مقدور نمی‌باشد. بر این اساس اشاره می‌گردد که هیچ پدیده مطلق و دائمی و ماندگار در هستی یافت نمی‌شود و بنابر اصل نسبی‌گرایی، کلیه پدیده‌ها در هستی وجود موقتی و امکانی دارند. در فرازهای بعدی به تفصیل در مورد پدیده‌های قطعی و موردی مطالبی بیان می‌گردد.

۱ - پدیده‌های گروه یک) - عینیت قطعی و ثابت دارند

این پدیده‌ها نقش دائمی (تقریباً) و همیشگی در پایش و ماندگاری جوامع دارند و قاعدتاً از الزامات قطعی به حساب می‌آیند. این الزامات پدیده‌وار، از منظر وجود و شناخت عینی، ماهیت و نقش ثابت و کل‌گرایانه دارند. اقتصاد، نهادهای زیست اجتماعی، ارتباطات اجتماعی، رفتارهای اجتماعی، پخش اطلاعات، نهاد مرکز قدرت (دولت)، هنر، قانون، رسانه، فرهنگ، نویسندگی، شعر، ورزش، خانواده، آموزشگاه، لباس، ابزار، رهبری، سازمان‌های اجتماعی و زیست محیطی همگی عناصر اثباتی و قطعی در جامعه می‌باشند و باید در جامعه باشند. زیرا که امکان شکل‌گیری اجتماع انسانی بدون وجود این پدیده‌ها تقریباً غیر ممکن است. پس این پدیده‌ها موجودیت قطعی / اثباتی / اجباری دارند.

۲ - پدیده‌های گروه دو) - عینیت امکانی و موقتی دارند

این نوع پدیده‌ها در پایش و ماندگاری جوامع نقش موقتی دارند و در هر جامعه بنابر شرایط موجود، امکان هویتی خاص پیدا می‌کنند. این پدیده‌ها از منظر معرفت شناختی موجودیتی، ماهیت موقتی / شرایطی و جزءگرایانه دارند. برای مثال ریز فرهنگ‌های بخشی - منطقه‌ای، ساختارهای موردی، برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، هنری، زیست محیطی، موسیقی، هنر محلی، باور، سنن و آیین، دانش و علم و استراتژی‌های سازمانی و نیز نهادهای موقت (کمیت‌های) ماهیت غیر دائمی دارند. همچنین برنامه‌های خصوصی‌سازی و سیاست پرداخت یارانه و حتی قانون اجتماعی و دیگر چیزهایی که ماهیت همیشگی ندارند و در برنامه‌های زمانی و مکانی جای می‌گیرند، همگی شکل موقتی و امکانی دارند. برخی نهادهای شهری / اجتماعی نیز ماهیت دائمی و برخی ماهیت موقتی دارند.

همانطور که پدیده‌های اجتماعی هنر، ادبیات، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی واقعیات اثباتی و قطعی در جامعه هستند و همیشه باید باشند؛ ولی همین ادبیات، هنر، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف دچار تغییر می‌گردند و هر دوره زمانی و مکانی، وضعیت خاص خود را دارند. ادبیات و هنر قرن اول هجری و یا قرن دوم میلادی قطعاً با ادبیات و هنر قرن چهاردهم هجری و یا قرن هجدهم میلادی فرق اساسی دارند. و یا اینکه ادبیات و هنر سه کشور ایران، فرانسه و مالزی تفاوت ماهوی و ظاهری اساسی با هم دارند. و بازهم در مثال دیگری می‌شود گفت که هنر و ادبیات تمدن پارسی با تمدن‌های هندو و اسلاو فرق زیادی دارند. نتیجه آنکه، با وجود ضرورت قطعی و الزامی برای وجود و بودن علوم انسانی و اجتماعی در جامعه بشری، همین علوم در زمان‌ها و مکان‌های مختلف متغییر و گوناگون می‌باشند. البته در مواردی مشابهت هم می‌توان یافت، اما تفاوت هم حتمی و قطعی است. پس لازمه جامعه بشری تفاوت و تنوع در همه ابعاد و وجوه زندگی است. و جامعه انسانی نمود نمی‌یابد مگر با تفاوت و تنوع در همه عرصه‌های اجتماع.

در ادامه، برای آنکه ماهیت وجودی پدیده‌های اجتماعی در یک جامعه به خوبی تصویر گردند و بتوان در شناخت و تحلیل پدیده‌ها نگاه درست و صحیحی داشت، در اولین گام به چگونگی روش شناخت پدیده‌ها می‌پردازد. در روش شناخت پدیده‌ها به دو پارادایم معرفت‌شناختی اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی پرداخته می‌گردد تا بتوان بهترین روش شناسی را برای شناخت و درک پدیده‌های اجتماعی ارایه نمود. اشاره خواهد شد که با بهره‌گیری از پارادایم تفسیری (فرا اثبات‌گرایی) شیوه شناخت و ساخت سازه‌های تفسیری معرفی می‌گردند. البته بنابر ماهیت خلق و نقشی که پدیده‌های اجتماعی در جامعه انسانی دارند، نمی‌توان آنان را با دیگر روش‌ها تحلیل و تبیین نمود. اما روش تفسیری که بر ساخت سازه دلالت می‌گردد، بهترین راه برای تبیین و تحلیل سازه‌های اجتماعی است؛ که در این نوشته با عنوان پدیده‌های اجتماعی معرفی می‌شوند. پس از آن در راستای مطالب روش شناختی، به نظریه ابطال‌پذیری پوپر اشاره می‌گردد؛ تا ماهیت وجودیابی و تایید‌پذیری پدیده‌ها به چالش نوشتاری سپرده شوند. نظریه پوپر به این موضوع کمک می‌کند که بدانیم، قابلیت پذیرش و فهم سازه‌های نظریه‌ای چگونه می‌باشد و سازه‌های منجر به پدیده‌سازی چه مبنای ماهیتی و وجودی در جامعه دارند. در آخر با گریزی به مبانی مدیریت اقتضایی، به موضوع شیوه ساخت پدیده‌های اجتماعی و شیوه پرداخت آنان در جامعه می‌پردازد و اینکه بودن و شسن پدیده‌های اجتماعی چه نقش و جایگاهی در جهت‌دار نمودن جامعه ایفا می‌کنند. به هر روی تمامی مطالب و موضوعات برای فهم، درک و شناخت بهتر پدیده‌های اجتماعی در جامعه انسانی مطرح می‌گردند.

۲-۲ روش شناختی - ساخت پدیده‌ها

برای شناخت و درک مقولات طبیعی و اجتماعی راه‌ها و شیوه‌های گوناگونی مطرح می‌باشند. پژوهش‌گران و صاحب‌نظران برای تحلیل و تفهیم فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی خود، طرق مختلفی را می‌آزمایند. محققان حوزه اجتماع و فلسفه ضمن اینکه از نظریه‌های دیگر متفکران بهره می‌گیرند و به دنبال تاییدیابی نظرات خود می‌باشند، روش‌های متفاوتی را برای

شناسایی و شناساندن در نظر می‌گیرند. زیرا که می‌دانیم یک پژوهش‌گر هرگز نمی‌تواند فرضیه و نظریه‌ای را به اثبات قطعی برساند، بلکه تنها می‌تواند آن را در حد تایید نسبی قرار دهد. بر این اساس برای شناخت و تحقیق در مورد پدیده‌های اجتماعی از رویکردهای مختلفی استفاده می‌شود. در مطالب قبل برای شناخت پدیده‌های اجتماعی و طبیعی به ماهیت وجودی آنان اشاراتی شد و جهت تفهیم مقوله شناخت پدیده‌ها، از نگاه پدیدارشناسی نیز مطالبی بیان گردید. اینک برای درک بهتر موضوع در روش شناخت، از رویکرد فلسفی برای شناخت و معرفی نظریه‌ها استفاده می‌شود. معمولاً اندیشمندان از فلسفه‌های پژوهشی نظیر اثبات‌گرایی، رئالیسم، ساخت‌گرایی و تئوری انتقادی برای تایید و تثبیت نظریاتشان استفاده می‌کنند. رویکردهای فلسفی فوق طرفداران و مخالفان زیادی دارند، که در این مقوله صرفاً به دو فلسفه اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی یا تفسیری اشاراتی می‌گردد. در بررسی مبانی معرفت‌شناختی و مطالعات دانش‌ورانه و نیز فرایند کسب دانش در دو رویکرد فلسفی فوق، از دو منظر به مطالعه و بررسی پدیده‌های اجتماعی و ماهیت وجودیشان می‌پردازد. این دو سنت پارادایمیک اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی / تفسیرگرایی دو رویکرد فلسفی در روش شناختی پژوهش به شمار می‌روند و از دو زاویه متفاوت به تحقیق در مورد مسائل اجتماعی می‌پردازند. این دو به خوبی می‌توانند بازگو و بازیافتی برای شناسایی و تحلیل رویدادهای طبیعی و اجتماعی در بستر تاریخ هستی / اجتماع باشند. نظام‌های جهانی بینی اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی / تفسیرگرایی بار معنایی و مفهومی گسترده‌ای در نمایش نقش ماهوی ایجابی / جایگاهی / کارکردی در شناسایی و نمود حوزه معرفت / وجود شناختی پدیده‌های اجتماعی دارند.

اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم قدیمی‌ترین پارادایم فکری در علم روش‌شناسی در شناخت و مطالعه مجموعه هستی و پدیده‌های طبیعی و اجتماعی است. البته این رویکرد فکری و اندیشه‌ای، تفکری غالب در روش‌شناسی علوم طبیعی بوده است. مطالعات اثبات‌گرایی عموماً در پی آزمون تئوری هستند. البته بسیاری از اندیشمندان که با تحدید و تقلیل نظریه در شناخت-شناسی در روش‌های شناخت پدیده‌ها، بر این باور هستند که می‌توان پدیده‌های اجتماعی را با روش تجربی و اثبات‌گرایانه مورد مطالعه قرار داد. البته در قرن بیستم این رویکرد فلسفی چارچوب حاکم بر علم جامعه‌شناسی بود و بیشترین سهم را در پژوهش‌های علوم اجتماعی داشت (بیکر^{۴۴}، ۲۰۰۴). ولی بسیاری متفکران بر این نظرند که روش اثبات‌گرایی موجب تقلیل‌گرایی^{۴۵} در علوم اجتماعی شده و پدیده‌های پیچیده اجتماعی را تا حد علوم طبیعی تقلیل داده است.

در هر صورت با توجه به نقصان نظریه و چارچوب‌گذاری ناقصی که در راه شناخت پدیده‌های اجتماعی به وجود آمد، روش‌شناسی دیگری با نام تفسیرگرایی حضور پیدا کرد. (کلارک، ۱۹۹۸) پارادایم تفسیرگرایی را در تقابل با اندیشه‌های تجربی گرایانه و سنت اثبات‌گرایی دانسته و نظر دارد که پوزیتیویسم نمی‌تواند پاسخ‌گوی چالش‌های مطالعات اجتماعی باشد.

44-Baker

45-Reductionism

۲-۲-۱ اثبات گرایی

پارادایم اثبات گرایی یا پوزیتیسم رویکردی طبیعت‌گرایانه به پژوهش دارد و ماهیت معرفت‌شناختی ثابت، مطلق و بلا تغییر دارد. مولفه‌های پایه‌ای این پارادایم بر عینیت گرایی^{۴۶} / عقلانیت^{۴۷} / تعمیم پذیری^{۴۸} بنا می‌گردند. این گفتمان عقیدتی، قدیمی‌ترین و رایج‌ترین نگاه به علم محسوب می‌شود و در قرون اخیر منتج به صدها بیستم میلادی پارادایم فکری غالب در بین اندیشمندان و دانشمندان بوده است. اثبات گرایی صرفاً بر منطق علم تأکید دارد و آنچه را که سازگار با این منطق نیست رد می‌کند. تکیه تحقیقاتی اثبات گرایی بر کمی گرایی و تجربه گرایی صرف می‌باشد و همگونی، ثابت، پیش‌بینی پذیری و تکرارپذیری پدیده‌ها، پیش فرض‌های پایایی این رویکرد تحقیقاتی می‌باشند و به دنبال کشف قوانینی می‌باشد که نشان دهد قوانین و رابطه بین پدیده‌ها جهانشمول است و در همه جا عینیت یکسان و واقعی دارند. نقطه اثبات/ نتیجه تئوری تحقیق در این پارادایم، آزمون فرضیه به روش ریاضی/ کمی است. به باور اثبات‌گرایان واقعیات فیزیکی و اجتماعی، عینی و واقعی هستند و از الگوهای منظمی پیروی می‌کنند؛ که بایستی کشف شوند و هدف این علم کشف الگوهای منظم و انتظام یافته در طبیعت است.

از نگاه این روش شناختی، نظریه و تحقیق در مورد پدیده‌ها، اصول شناختی و پایشی قطعی و ثابت دارند و معمولاً قابلیت تغییر ندارند. برای فهم موضوع می‌توان در بین علوم به ریاضی، فیزیک و شیمی اشاره کرد، که اصول بدون تغییر دارند. مثلاً اصول رابطه در ریاضی و فیزیک تغییر نمی‌یابند. نظریه نسبیت انیشتین اثبات قطعی دارد (تا این زمان). نظریه ارشمیدس در خصوص وزن حجمی اجسام و قانون چگالی حجم تا امروز قطعیت داشته و تغییر را پذیرا نشده است. البته باید قبول کرد که هیچ پدیده مطلقاً نداریم و تمامی پدیده‌های هستی بر مبنای اصل نسبیت پایه‌ریزی گشته‌اند؛ یعنی هویت وجودی نسبی دارند. و آنچه که به عنوان اثبات/ قطعی معرفی می‌شود، باز هم اثبات شده قاطع و شک‌ناپذیر نیست. چرا که بنابر نظریه ابطال پذیری پوپر^{۴۹} آنچه که تا به حال اثبات شده است، تایید شده تا امروز است و چنانچه نظریه قوی‌تری معرفی و تایید گردد، بدون تردید نظریه قبلی باطل و از دور خارج می‌گردد. بنابر این آنچه که در شناخت وجودی، اثبات شده تلقی می‌گردد، عینیت و واقعیت همیشگی ندارد و فعلاً تایید را دارا می‌باشد. براین اساس اصول ریاضی و فیزیک و دیگر علوم اثباتی، تا زمان بروز نظریه جدید قطعیت دارند و در صورت آرایه نظریه جدید، احتمال دارد باطل گردند.

۲-۲-۲ فرا اثبات گرایی - تفسیر گرایی

فرا اثبات گرایی/ تفسیر گرایی نقطه مقابل اثبات گرایی است. گفتمان اثبات گرایی هویت ضد طبیعت گرایی دارد و بر خلاف اثبات گرایی که برهان و دلیل ریاضی را اصلی در تحلیل می‌داند، این پارادایم فکری استوار بر این اصل است که ذهن با

46 - Objectivity

47 - Rationality

48 - Generalisability

49 - Karl Popper (1902-1994) م. انگلیسی صده بیست م. (1902-1994)

پندار و استقراء به تفسیر می‌پردازد و واقعیت را معنا می‌کند. این شیوه پژوهشی ریشه در این فرض دارد که جلوه‌های محیط اجتماعی به عنوان تفسیرهایی توسط افراد ساخته می‌شوند و این تفسیرها شکل گذرا و وابسته به موقعیت دارند. درواقع گزارش تفسیری همانند سناریو و داستان می‌باشد. یعنی آنطور که اثبات‌گرایی بر همان گویی تأکید دارد، این نظریه تأکید بر شکستن تئوری «این است و جز این نیست» دارد. بر مبنای اصول این تفکر، زندگی در تعامل بین انسان‌ها معنی پیدا می‌کند و واقعیت اجتماعی خارج از آگاهی انسان‌ها و مستقل از انسان‌ها وجود ندارد. بر خلاف اثبات‌گرایی که در دامنه و قلمرو علوم طبیعی جامعیت دارد؛ پارادایم تفسیرگرایی در حوزه اجتماع/ انسان جامعیت دارد. البته گفته شد که بسیاری از اندیشمندان اثبات‌گرا، حوزه‌های اجتماعی و انسانی را نیز با روش کمی‌گرایی تبیین می‌نمایند. یعنی بر خلاف دیدگاه فرا اثبات‌گرایی که پدیده‌ها را ساخته تفسیر و ذهن مردم می‌داند، اینان پدیده‌های اجتماعی را مانند پدیده‌های طبیعی عینی و ثابت در زمان می‌بینند. این پارادایم گستره وسیعی از تفکرات فلسفی و جامعه‌شناختی را در بر می‌گیرد و ویژگی این گستره در آن است که می‌کوشد جهان اجتماعی را در وهله اول از نظر کنش‌گرانی که مستقیماً در فرایند اجتماعی درگیرند بشناسد و تبیین کند (نوروزی، ۱۳۸۳ به نقل از بریل و مورگان). اما کلارک (۱۹۹۸) با انتقاد از پارادایم اثبات‌گرایی مبنای فلسفی تفسیرگرایی را مطرح می‌کند و اعتقاد دارد که این رویکرد به پدیده‌ها، فهم بهتری را ایجاد می‌کند.

البته اصطلاحات دیگری بر پژوهش‌های اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی نیز می‌نهند. روش اثبات‌گرایی را پژوهش کمی و روش فرا اثبات‌گرایی را پژوهش کیفی می‌نامند. پژوهش کیفی رویکردی تفسیری و طبیعت‌گرایانه به موضوع مورد مطالعه دارد. بدان معنا که پژوهش‌گر کیفی پدیده‌ها را در وضعیت طبیعی مطالعه می‌کند و پدیده‌ها را براساس معانی که مردم به آن می‌دهند، تفسیر و مفهوم‌سازی می‌کند. در علم پژوهش از هر دو اصطلاح استفاده می‌گردد، اما در پیشینه پژوهش و تحقیقات علمی، اصطلاحات پژوهشی «کیفی و کمی» رایج‌ترند و بیشتر به کار برده می‌شوند. بنابر این در بخش‌های بعدی از این دو اصطلاح بیشتر استفاده می‌شود.

بروس بیدل^{۵۰} و دونالد آندرسون^{۵۱} با اتخاذ تعریفی، هر یک از دو روش پژوهش کیفی و کمی را متفاوت از هم تعریف می‌کنند. ایشان هدف روش کیفی در پژوهش را پدیدآیی نگرش و بینش بیان می‌دارند و در روش کمی، آزمون فرضیه‌ها را مطرح می‌کنند. اریکسون^{۵۲} بجای اصطلاح فرا اثبات‌گرایی و یا کیفی از واژه «تفسیری» استفاده می‌کند و پژوهش تفسیری را در مطالعه و بررسی ماهیت «آنی و محلی»^{۵۳} پدیده‌های اجتماعی بکار می‌بندد. اریکسون برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی از ظرفیت جدیدی استفاده می‌برد و پدیده‌ها را در بستری از زمان و مکان قرار داده و با خصوصیات ایجادیه در هر مورد، بررسی و تحقیق را معنا و تعریف می‌کند. در بیانی کلی؛ او معتقد است که در مطالعه پدیده‌های اجتماعی، باید به

50-Bruce Biddle

51-Donald Anderson

52-Erickson

۵۳- نویسنده با تاسی از واژگان فوق، از دو واژه زمان و مکان برای ارایه نظریه استفاده نموده است.

موقعیت و وضعیت زمانی و مکانی پدیده توجه داشت و بررسی و تحقیق صرفاً بر مبنای مختصات و شاخصه های موجود انجام گیرد.

قصد نیست که در این مذاقه، انواع رویکردهای روش شناسی و معرفت شناختی هستی و پدیده‌های طبیعی و اجتماعی تعریف و توضیح گردند. بلکه در این نوشته صرفاً با بهره از پژوهش تفسیری، به شناخت پدیده های اجتماعی پرداخته می-گردد و از دانش علم پژوهشی و معرفت شناختی این روش، برای وا شناخت و باز نمود پدیده‌های اجتماعی در جامعه انسانی استفاده می‌گردد. پژوهش تفسیری نقشی اکتشافی در شناسایی و بررسی پدیده‌های اجتماعی / انسانی دارد و با اکتشاف و تأمل و تعمق در جامعه انسانی به تفسیر می‌پردازد.

۲-۲-۳ واقعیت عینی^{۵۴} و واقعیت سازه‌ای^{۵۵}

گفته شد که برخی پدیده‌های اجتماعی ماهیت قطعی و ثابت دارند و برخی دیگر بر عکس ماهیت موقتی و تغییر پذیر دارند. پدیده‌هایی که دارای ماهیت موقتی می‌باشند و پدیده همیشگی ملحوظ نمی‌گردند، در حوزه معرفت شناختی ذهن گرایی یا رئالیسم جای گرفته و با روش شناختی ما بعد^{۵۶} / فرا اثبات گرایی^{۵۷} و یا سازه گرایی / تفسیر گرایی تحقیق می‌گردند.

پژوهش‌گران اثبات‌گرا واقعیات اجتماعی را عینی مفروض می‌کنند. سالی هاچینستون^{۵۸} بر آن است: "اثبات گرایان جهان را چنان می‌نگرند که گویی آنجا در بیرون قرار دارد و به صورتی کم و بیش ایستا در معرض تحقیق است. بنابر این وظیفه تحقیق اجتماعی اثبات‌گرا این است که مشاهدات و موضوعات را بدون سوگیری^{۵۹} در باره جهان و اجتماع انجام دهد. سنت اثبات‌گرایی واقعیت مادی / اجتماعی را مستقل از مشاهده کننده و با فرض نبود سوگیری از طرف او مطرح می‌کند و این طریق را کشف دانش علمی می‌داند. موضع مقابل این پارادایم، فرا اثبات‌گرایی یا تفسیر گرایی بر این فرض مبتنی است که واقعیات اجتماعی به وسیله افراد جامعه ساخته می‌شوند. افرادی که در فرایند مورد مطالعه مشارکت دارند، سازه های ساخته شده را با شکل تفسیر نمود می‌دهند. این مفهوم مستفاد می‌شود که بر خلاف روش اثبات‌گرایی که پدیده های اجتماعی را ثابت و مستقل می‌پندارد، در این روش پدیده‌ها متفاوت تلقی می‌گردند و هویت برداشتی فردی - تفسیری دارند. برای مثال به موضوع تحقیق هوش در تعلیم و تربیت و روانشناسی انسان اشاره می‌شود. از منظر اثبات‌گرایی تحقیق در مورد هوش، مفهومی به اندازه گیری نمونه عملکرد فرد (رخدادهای قابل مشاهده) در آزمونی خاص است. پژوهش‌گران در این آزمون به میزان بهره هوش افراد توجه دارند و هوش افراد در آزمون مورد سنجش قرار می‌گیرد. اما در نگاه فرا اثبات‌گرایی / تفسیری به موضوع هوش، آن را واقعیت عینی نمی‌داند و هوش را مفهومی متغییر در نزد افراد موجود در ساختار اجتماع می‌داند. و

54- Objective
55- Constructed
56- Post
57- Post Positivist
58- Sally Hutchinson
59- Bias-free

این معانی مختلفی دارد و در صورت انجام اندازه‌گیری، افراد مختلف اندازه‌گیری مختلف انجام می‌دهند. این دیدگاه در مورد واقعیات/ پدیده‌های اجتماعی، هماهنگ با نهضت سازه‌گرا در روان‌شناختی انسان اوج گرفت که بیان می‌دارد؛ افراد فهم خود را از هستی به تدریج از طریق تجربه و بلوغ به دست می‌آورند. در رویکرد معرفت‌شناختی بعد از اثبات‌گرایی (یعنی در تفسیرگرایی)، واقعیات/ پدیده‌های اجتماعی ساخته می‌شوند و افراد مختلف آن را به شیوه‌های مختلف می‌سازند.

خودشناسی و خودسازی در این آموزه معرفت‌شناختی گستره می‌یابند. با این مفهوم، همانطور که افراد جلوه‌های محیط اجتماعی خود را می‌سازند، خود را نیز می‌سازند. بر اساس مفهوم تفسیرگرایی، انسان‌ها در موقعیت‌های گوناگون ساخت‌های گوناگون ارایه می‌نمایند. بر این مبنا انسان خویشتن واحد ندارد و بر مبنای «اقتضا» به گونه‌ی دیگری نمود می‌یابد. همانگونه که انسان هویت/ شخصیت خصوصی دارد، هویت/ شخصیت اجتماعی نیز دارد. این موضوع یعنی «آفرینش خویشتن‌های گوناگون در اقتضات گوناگون» است. انسان در هر منطقه‌ای لباس خاصی به تن می‌کند یا تن به مد لباس در زمان می‌دهد و بر اساس مد روز لباس می‌پوشد. در مناطق مختلف بر اساس آب و هوای منطقه خانه می‌سازد و بر اساس فرهنگ خاص به هنر خاص روی می‌آورد. ادبیات هر منطقه و زمان، خاص می‌باشد و احتمالاً مشابهت با ادبیات در دیگر مکان‌ها و زمان‌ها ندارد. انواع ادیان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف فرق می‌کنند و هیچ دینی فراگیری کامل ندارد. سازمان‌های اجتماعی و مدنی حوزه فعالیت و نمودی گوناگونی در کشورهای مختلف دارند و بنابر شرایط، سازمان‌های خاص ساخته می‌گردند.

دیدگاه نویسنده در ارایه نظریه «درک پدیده‌ها در زمان و مکان» این است که در این عصر نمی‌توان با برداشت از نظریات و تئوری‌های اثبات‌گرایانه و ساخت‌گرایانه به پدیده‌های اجتماعی نگریست، زیرا که ماهیت ساخت و ایجاد پدیده‌های اجتماعی، ورای ذات و نوع پدیده‌های طبیعی هستند و نمی‌توان نگرش یکسان به هر دو نوع پدیده داشت. دنیای امروز با دنیای گذشته اختلافات اساسی دارد. امروز نمی‌توان به سادگی دیدگاه‌ها و بینش‌های گذشته را پذیرفت. توسعه علم و تکنولوژی قابل کنترل نیستند و هر روز، روز جدیدی است. شاید در گذشته‌های نه چندان خیلی دور، مثلاً هفتاد سال قبل می‌توانستیم دو روز را همانند هم قلمداد نماییم؛ اما در این عصر نمی‌توان دو روز را مانند هم تصور نمود. تغییر و دگرگونی با جریانی شتابنده و پر سرعت، کیهان و جوامع را در می‌نوردد. یا باید تغییر را پذیرا باشیم و به آن احترام بگذاریم! و یا باید زیر چرخ‌های پر قدرت تغییر که بدون توقف و پرسرعت می‌آید بمیریم! (جک ولش^{۶۱}، ۱۹۳۵) رییس هیأت مدیره جنرال الکتریک نشست‌های خویش را با این شعار پند آموز آغاز می‌نمود: «دگرگونی‌ها را بپذیریم یا بمیریم».

۶۰- البته در این نوشته به کاهنگی، ماندگاری و یا گسترش برخی ادیان و آیین مانند اسلام، مسیحیت، یهود و بودا در زمان و مکان کاری ندارد. چرا که این موضوع به بحث دیگری نیازمند است و در این مقال به تفاوت‌های پدیده‌های اجتماعی در زمان و مکان می‌پردازد.

۲-۳ پست مدرنیسم

شناخت و تفسیر شناخت در مورد پدیده‌ها، به خصوص در مورد پدیده‌های اجتماعی بسیار متفاوت می‌باشد و یک دیدگاه خاص نمی‌تواند محکم و قطعی تلقی گردد. تفسیرهای نظری در مورد علم اجتماع و اجتماع شناسی سریعاً متحول و متغیر می‌گردند و نمی‌توان به یک تفسیر و نظر واحد رسید. اجتماع شناسی به سختی می‌تواند در وادی اندیشه‌ها و تفکرات مختلف، ماندگاری و پایش داشته باشد. نگارنده بر این اعتقاد است؛ همانطور که پدیده‌های اجتماعی وضعیت یکسان در اجتماع ندارند و ماهیت وجودی سیال دارند، شناخت و بهره‌بری از آنان نیز شناور است. پدیده‌هایی که در زمان و محل خاص دارای ماهیت هست شدن خاص می‌باشند، الزاماً نمی‌توانند در مکان و زمان دیگر نیز همان ماهیت هست شدن را داشته باشند. و می‌توانند با صورت و جلوه دیگری وجود یابند.

با تغییر نگرش در دوران قرون وسطی و ورود به عصر نوگرایی و تجدد، نگاه به اجتماع نیز تغییر اساسی یافت. اگر چه تا قبل از آن نگاه اسکولاستیکی و مدرسی بر فرایندهای زیست حاکم بود؛ ولی نگرش‌های نوین و جدید در آن دوران، عقلانیت و علم‌گرایی را در بستر اجتماع شناسی و اجتماع سازی وارد نمود. این تحول فکری در مغز تئوریک زمان و ایجاد نحله‌های روشنگری و مدرنیته در آن عصر، ریشه در اندیشه انسان‌های نوگرا و تحول خواه دارد. آنانی که برای شدن عصر نوزایی، اندیشه‌ها و تفکرات «ایستایی و بودن» را کنار گذاشتند و چگونه شدن را دنبال نمودند. آنان قصد داشتند از فضای موجود پرکنند و افق‌های جدید را بازیابند. زیرا که انسان‌های نوگرا، نوزایی می‌کنند و انسان مرتجع و عقب‌گرا، نوسازی و آینده پژوهی را بر نمی‌تابند. اندیشمندان آن عصر، نوگرایی را با عقل و علم دریافتند. همین جریان شتابنده عقلانیت و علم‌گرایی، غرب را مرکز مدرنیته و تحول نگاشت و غرب بود که انحصار را در تمامیت اصول پیاده نمود. انگاره غرب و غربیان بر این بوده است که، غرب مرکز ثقل تغییر و خرد گرایی است و شرق وظیفه دنبال‌گری دارد. بر این مبنا غرب جهانشمولی را در انحصار گرفت و دو ماهیت «غرب و جهان» را یکسان توجیه نمود. آنان جهان را در غرب دیدند و غرب را نقطه تلاقی اندیشه و انسانیت تلقی نمودند.

اما امروز دگربار جریانی فراتر از عصر قبل در قلیان و جوشش است. اندیشمندان این عصر، پارادایم‌های نوینی ترسیم نموده‌اند. البته عده‌ای از صاحب نظران، پسا مدرنیسم را گذشت از مدرنیته می‌دانند و عصر جدید را جدا از عصر مدرنیته تصور می‌کنند؛ ولی هابرماس اعتقاد دارد که کاربرد پست(پسا) بیشتر تداوم جریانی را ثابت می‌کند، نه پایش را. بنابراین پست مدرنیته ادامه جریان روشنگری است، اما رهیافت‌های جدید و تازه‌ای را معرفی می‌نماید. رویکردهای جدید نقشه راه دیگری را ایجاد می‌کنند که هیچ همانندی و انطباقی با پارادایم مدرنیسم ندارد.

در اصل عنصرمایه پست مدرنیسم، ماهیت و سبک «این همانی» را ترد نموده و ضمن ترویج زمینه گرایی به گفتمان شناخت، تحلیل و تبیین، قطب بندی جهانی را به منطقه و بوم منتقل می‌کند. پست مدرنیسم همان گرایی را در رهیافت کل

گرای جهانی رد نموده و با برچیدن نظام انحصار از تفکر «غرب- جهان»، جوشش، نقش و وجود را به همه گیتی انتقال داده است. این نوع تفکر، تکثر و تنوع را الگوی شناخت و ساخت اجتماع معرفی می‌نماید. پست مدرنیسم معنی سازی و داوری و قضاوت انحصاری را خلع نموده و با ارایه بازی زبانی، معنی‌سازی و تفسیر را به سطح کلان احاله می‌نماید. لیوتار به عنوان صاحب نظر در حوزه پست مدرنیسم معتقد است، نه تنها مدرنیسم نتوانست به اهداف خود برسد، که اینک در بحرانی عمیق نیز گرفتار شده است. او با ترد فراروایت‌های خودساخته در پوشش انحصار و خودپسندی مدرنیسم غربی، بیان می‌دارد که اندیشه‌های کل گرایانه و جهان‌گرایانه هگل و مارکس، با نتایج وحشتناک به نازیسم، فاشیسم و استالینیسم رسید. او نگاه‌های تک‌گرایانه و یک‌گرایی را برنتابیده و نوع نگاه کثرت‌گرایانه و پلورالیستیک را به انسان و اجتماع تجویز می‌نماید. او علم را از حالت جهانشمولی خارج کرده و هویت آن را در قالب‌های ویژگی محلی، پراکندگی و کثرت، بازسازی می‌نماید. لیوتار تصریح دارد که علم نیز همچون زبان بر پایه ناهمخوانی‌ها، اختلاف‌ها و تمایز هاست. لیوتار پست مدرنیسم را فراتر از مدرنیسم دانسته و این حرکت را نه عبور، بلکه کنشی با مبانی و شالوده‌های فکری عمیق می‌داند. بدین منظور لیوتار با بکارگیری این گفتار که قضاوت وابسته به کاربرد زبان است، این کاربری را به حوزه‌های تفاوتی و تنوعی در بستر فرهنگ و بوم جامعه‌کشانده و گفتمان تکثر، تضاد و تفاوت را مطرح کرده است. لیوتار دنیای فراروایت‌های اعظم و کل‌گرا را ترک نموده و با ترسیم خرده روایت‌ها و مقیاس‌های کوچک در بسترهای بوم و محل، هژمونی سلطه روایت‌های بزرگ را از نظم جهانی پاک می‌نماید. او عنصر «غلبه» را دست مایه تسلط یک بازی زبانی بر بازی زبانی دیگر می‌داند، لذا برای رفع ظلم و ستم، با قائل شدن افتراق و تفاوت دائم در میان بازی‌های زبانی، مشروعیت را به گفتمان‌های تنوع و تکثر (بازی‌های زبانی جزء‌گرا) می‌سپرد. از این رو در رویکرد کارکردگرایی به تاریخ، ماهیت تاریخ را نه همچون رودخانه یا خط‌گونه، بلکه مجموعه‌ایی از «جزایر گفتمانی» می‌داند. این همان ماهیت و فرایند گسست و پراکندگی و تشتت است که نشانه‌ای مبنی بر فاصله‌گیری از دترمینه مدرنیسم است. میشل فوکو نیز اعتقادی به حقیقت واحد و وحدت تاریخی نداشته و گسست، انقطاع، پراکندگی و تمایز را حاکم بر ماهیت تاریخ می‌داند. او هر دوره تاریخی را بر اساس سامانه دانایی همان دوره قابل تفسیر و توجیه می‌داند. این است که در تبارشناسی فوکو، فراروایت‌های مدرنیته مورد حمله قرار گرفته و ساختار، قواعد و جایگاه اتوریته مدرنیسم بشدت متزلزل و وارفته می‌گردند. بنابر این کار ویژه پروژه تبارشناسی فوکو دقیقاً باز نمودن گره نخ‌های مدرنیته و بیرون آوردن سازه‌های آن از سامانه دانایی می‌باشد.

نقطه عطف درون مایه پست مدرنیسم در انطباق با مجموعه گفتمان نظری در این نوشته، قائل شدگی به هویت پدیداری پدیده‌های اجتماعی در بستر موقعیت و ظرفیت خاص است. یعنی پدیده‌های اجتماعی در پیکربندی کل‌گرایانه و محتوم تعریف نمی‌گردند، بلکه در همبستگی و هم‌گرایی مکان خاص و نسبی دیده می‌گردند. می‌دانیم که برخلاف تئوری اقلیدس که سه بعد (طول- عرض- ارتفاع) را قائل برای جابیندی وجود می‌دانست، نیوتون اصل فضا- زمان را چهارمین بعد مفروض نمود. بنابر این زمان نیز بعدی در وجود و شناسایی در خلقت است و پدیده‌ها فارغ از عنصر زمان، وجود نمی‌یابند. اما در عین حال عناصر مکان و زمان ماهیت‌های پارادوکس در هویت وجود ندارند، بلکه دو الزام ابعادی در وجود هستند و یک فراگرد

هم گرا و همگام را می‌پیمایند. با این حساب چون پدیده‌ها در مکان خاص است که الزام حقیقی و واقعی می‌یابند، لذا بر این راستا، زمان نیز بعد الزامی دیگر است و مطمئناً زمان چسبندگی در هویت هست شدگی با مکان دارد.

بر اساس مفاهیم بیان شده در فرازهای بالا به این تبیین نهایی می‌رسیم؛ ضمن اینکه پدیده‌های اجتماعی ماهیت پدیداری یکسان ندارند و ماهیت متغییر در زمان و مکان دارند، ولی در عین حال پدیده‌ها به دو گونه است که به هویت وجودی خود می‌رسند؛ یا عینی و وجود (تقریباً) ثابت دارند و یا موقتی و وجود امکانی دارند. البته باز هم تاکید می‌شود که با استناد به نظریه نسبی‌گرایی، هیچ پدیده قطعی و مطلق در هستی وجود ندارد و کلیه پدیده‌ها چه اجتماعی و چه طبیعی همگی موقتی و امکانی پیدایش می‌یابند. در انتها برای آنکه بستر مطالعاتی در اثبات قضیه «درک پدیده‌ها در زمان و مکان» کامل گردد؛ بعد از مباحث مطرح شده، اینک نگاهی به موضوع ابطال‌گرایی و مدیریت اقتضایی می‌گردد و گزاره‌های استدلالی و استنتاجی در تبیین و تفسیر موضوع تکمیل می‌گردند.

۲-۴ ابطال‌گرایی^{۶۲} / ابطال‌پذیری

در نیمه اول قرن بیست میلادی، کارل پوپر اندیشمند برجسته اتریشی - انگلیسی با ارایه نظریاتی در رد روش علمی حامیان کلاسیک «مشاهده و استنباط اثبات‌گرایی»، روش ابطال‌پذیری را در مخالفت با دانش بر آمده از قیاس و استدلال کلاسیک (ارسطویی - افلاطونی) مطرح نمود. پوپر با برداشتی از خردگرایی انتقادی، اصول انتقادگرایی اجتماعی را پرورش داد. پوپر تحت تأثیر فلسفه روشن‌گری آن عصر با همه اشکال تام‌گرایی مخالف بود. او به سنجش خرد و عقل آدمی تاکید داشت و فریاد داشت که انسان‌ها باید شهامت استفاده از خرد خود را باز یابند. او خرد و عقل را تنها مرجع و سرمایه انسانی می‌دانست. پوپر در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» به سختی بر افلاطون حمله برد و افلاطون را اندیشمندی خودکامه و حامی جزم‌گرایی و جامعه بسته تلقی نمود. پوپر همچنین با مطلق‌گرایی هگل و کل‌گرایی و موجیبت‌گرایی مارکس مخالفت می‌کرد. آلبرت اینشتین در نامه‌ای در ژوئن ۱۹۳۵ برای پوپر تاکید کرد که «ابطال‌پذیری صفت اصلی و قطعی تئوری‌هایی است که از واقعیت خبر می‌دهند». ابطال‌پذیری امکان منطقی برای رد یک گزاره از طریق مشاهده یا تجربه است. ابطال‌گرایی علم را به مثابه مجموعه‌ای از فرضیه‌هایی می‌پندارد که به منظور توصیف و یا تبیین دقیق جلوه‌ای از جهان موقتا پیشنهاد شده‌اند و فرضیه / نظریه / گزاره را در صورتی قابل به قبول می‌داند که ابطال‌پذیر باشد. پوپر با ارایه میزانی برای آزمون داعیه‌های دانشی، مقبولیت و مشهوریت خاصی در بین پژوهش‌گران علوم اجتماعی یافت. پوپر فیلسوف علم، استدلال کرد که علم به طریقی می‌تواند پیشرفت داشته باشد که داعیه‌های دانشی (نظریه، فرضیه، پیش‌بینی) در معرض آزمون‌های تجربی قرار گیرند. و این بدان معناست که امکان ابطال آنان روا گردد. از منظر پوپر، داعیه‌های دانشی تا زمانی مقبولیت و تایید را دارند که داعیه دیگری آن را ابطال ننماید و در صورت بروز داعیه قوی‌تر، نظریه قبلی ابطال می‌گردد. از این منظر، مسطح بودن زمین دیگر رد شده است، ولی کروی بودن زمین هم اثبات نشده و می‌توان گفت که نظریه کروی

بودن زمین تا این زمان در برابر تمام تلاش‌ها و نظریات برای ابطال آن مقاومت نموده است و فعلا برترین نظریه تاییدی در مورد وضعیت سیاره زمین می‌باشد. اما جرج کلی در برابر واژه ابطال پذیری پوپر، از واژه «بی‌اعتباری»^{۶۳} برای رد نظریه و فرضیه باطل و کهنه استفاده نموده است. بر این مبنا عدم انسجام سازه‌های ذهنی - تفسیری را دلیلی برای بی‌اعتباری سازه‌ها می‌داند براین نظر است که سازه‌های تفسیری انسانی با حذف موضوع عدم انسجام سازه‌ها تایید می‌گردند، نه با اثبات انسجام سازه‌ها. در واقع این قاعده همان مفهوم «تایید» در دیدگاه پوپر است.

اینک می‌توان گفت که بر مبنای سه نظریه ابطال‌گرایی پوپر، بی‌اعتباری کلی و نسبیست انیشتن، پدیده‌های اجتماعی ماهیت و فطرت دائمی، ثابت، قطعی ندارند و امکان رد و یا تغییر پدیده‌ها در هر زمان و مکان میسر است. حال که تغییرپذیری و ابطال‌پذیری پدیده‌ها ممکن تلقی می‌گردد، پس این نتیجه حاصل می‌شود که پدیده‌ها وجود یا هست قطعی ندارند و دگرگونی و تحول و تطور جزو ذات و هویت وجودی پدیده‌های اجتماعی می‌باشد. بنابراین ضمن اینکه باید تغییر مستمر را پذیرا باشیم، الزام دارد که قبول کنیم پدیده‌های اجتماعی وابستگی بدون تردید به موقعیت (زمان و مکان) دارند و همین تغییر نیز قطعا در کانال زمان و مکان است که رخ می‌دهد.

۲-۵ مدیریت اقتضایی

رهیافت اقتضایی که گاهی رهیافت وضعیتی نیز نامیده می‌شود، بر اجتناب از اصول‌گرایی مطلق تأکید دارد. در واقع ضرورت مدیریت بر مبنای اقتضاء از این واقعیت نشأت می‌گیرد که ارزیابی باید تابع «موقعیت و مجموعه شرایط در زمان و مکان» باشد. و از اصول پایدار و مکانیکی در مدیریت، شناخت و عمل اجتناب نمود. وظیفه علم و عالم، تجویز یک عمل برای یک وضعیت موردی نیست. مدیریت اقتضایی با (Best Way The One) «بهترین راه یکی است» بشدت مخالف است. این رویکرد مدیریتی، هویت مدیریت را در یک مدل خاص پیدا نمی‌کند و مدیریت بر مبنای اقتضائات، زمان و مکان را تجویز می‌نماید. چارلز کیندل برگر استاد دانشگاه، موفقیت و سازگاری یک مدل مدیریتی در نقطه‌ای را دلیل بر تام بودن مدل در تمامی نقاط ندانسته و اعتقاد دارد که الگوهای مدیریتی تابع عوامل متعددی همچون بافت تمدنی و فرهنگی، هویت ملی، تاریخ یک کشور و غیره می‌داند. با این مفهوم رویکردهای مدیریتی منوط به یافتن روابط بنیادی، فنون اساسی و سازماندهی دانش موجود بر مبنای مفاهیمی روشن هستند. زیرا نحوه کاربرد فنون مذکور در عمل، به وضعیت بستگی دارند. از این رو تأکید می‌شود که «مدیریت مؤثر» همواره بر مبنای شناخت مقتضیات است که تحقق می‌پذیرد. کیندل برگر تکیه کلام «بستگی دارد» را همیشه در معادلات شناخت و عمل بکار می‌برد. (It Depends On) بر نسبیست و احتمال در عمل و تصمیم دخالت دارد و مبنایی با نام «قانون موقعیت» را متبادر می‌نماید.

بر مبنای رویکرد اقتضایی، تلاش می‌شود تا کنش‌ها و واکنش‌های مدیریتی و مجموعه‌ای، در تعادلی همسو و همگام حرکت کنند و با مجموعه شرایط موجود، همسانی و هماهنگی داشته باشند. استفاده از رویکرد اقتضایی، اهمیت خاصی در مدیریت امروز دارد، به طوری که کاربرد این رویکرد به همه وظایف مدیریتی تسری یافته است. برای مثال مفهوم بوروکراسی از نظر ماکس وبر، برای معرفی شکل مطلوب و مناسب سازمان مطرح شد. ولی اگر با نگرش اقتضایی به طرح بوروکراتیک سازمان نگریسته شود، این طرح فقط به مثابه یکی از الگوهای سازماندهی قابل استفاده است؛ یعنی انتخاب بهترین ساختار برای هر وضعیت معین. و این به عوامل چندی بستگی دارد:

- میزان تغییرات محیطی

- وضعیت سازمان در مجموعه شرایط

با توجه به این عوامل، فقط هنگامی که محیط نسبتاً پایدار باشد و عملیات آن قابل پیش‌بینی باشد استفاده از ساختار بوروکراتیک، بهترین کاربرد را خواهد داشت. و در سایر وضعیت‌ها که عوامل ناپایداری و غیر متعارف در محیط، پازل محیط را بی‌نظم و غیر منضبط می‌سازند، بی‌شک گزینه مدیریت اقتضایی بهترین و مناسب‌ترین مدل در حوزه اداره و گرداندگی قلمداد می‌شود. این اصل نیز بدان دلیل است که براساس رویکرد اقتضایی، مدل سرپرستی و مدیریت، شناور می‌گردند و هیچ مدل مدیریتی یا سازمانی پایداری و ماندگاری حتمی برای همه شرایط ندارد. دراصل در این نگاه اقتضایی به بستر، امکان بکارگیری مدل‌های متعدد و متفاوت در هر بازه زمانی یا بوم جغرافیایی، عین عقلانیت ابزاری و انعطاف ذهنی است. ساختاری از تفکر که برای هر مجموعه سازمانی و مدیریتی مفید بوده و شالوده رشد و ارتقا در آن مستور است. به واقع مدیریت اقتضایی معجونی از کارکردها و عملکردهای فردی و سازمانی است که کارامدی و اثربخشی را از درون الگوها بیرون می‌کشد. این نوع نگرش بالنده و مدیریت منعطف بر دو پایه نظری و عملی با صورت زیر قرار دارد:

۱- لازم است تا مدیر بر مبنا و اقتضاء بستر و متن موجود عمل کند.

۲- الگوی مدیریت باید تابع شرایط و اقتضات محیطی و زمانی باشد.

مدیر در انگارراهه مدیریتی باید به این دو مقوله مهم توجه داشته باشد و تمامی فرایندها کاری و منابع محیطی را بر مبنای آنان تنظیم نماید. آن هم بدان جهت است که نگاه اقتضایی به بستر، عین عقلانیت منطقی در برنامه‌های کار و زندگی است. زیرا که الگوهای عقلایی نیز ضرورت استفاده از «رهیافت اقتضایی» را در مدیریت اثربخش تأیید می‌کنند. این موضع اصلی جهانی برای همه زمینه‌های اجتماعی بوده و از آنجا که میدان‌های زیست بشری در این کره خاکی متفاوت و جوربه جور می‌باشند، لذا یافتن اصول و قواعد یکسان و جهانشمول که بر قاطعیت و ثبوت تأکید دارند، غیرممکن و جاهلانه است. آنچه در این فصل بیان شد، دقیقاً در راستای تأیید انسجام نظریه «درک پدیده‌های اجتماعی در زمان و مکان» و اثبات گفتمان: «بستگی همه چیز به متغیرها و عوامل موجود در محیط و زمان» می‌باشد.

نظریه زنجیروارگی پدیده‌های اجتماعی

مقدمه

فصل سوم در نظر دارد نظریه دوم نویسنده در باب موضوع وابستگی و تأثیرگذاری پدیده‌ها بر یکدیگر را مورد مطالعه و بررسی لازم قرار دهد. همانطور که گفته شد، پدیده‌های اجتماعی دارای دو ماهیت وجودی موقتی و دائمی (بطور تقریبی) می‌باشند. به تفصیل در این خصوص مطالبی مطرح گردید. اما لازم است که دانسته شود، همین پدیده‌ها با وجود ماهیت و رابطه تعریف شده، وابستگی و اثرگذاری نسبی بر هم دارند. پدیده‌های همگن و هم‌جور، تأثیر متقابل و وابستگی بیشتری دارند و پدیده‌های ناهمگن و ناجور این تأثیر و وابستگی را با درجه کمتری دارند. قبلاً بیان شد که هیچ تناسب و معادله قطعی و ثابت در مورد پدیده‌های اجتماعی مفروض نمی‌باشد و هویت این پدیده‌ها نسبی و امکانی می‌باشد. پس همانگونه که هویت وجودی و ارتباطی نسبی دارند، لذا تأثیر و وابستگی آنها با یکدیگر نیز نسبی می‌باشد.

برای مثال، پدیده‌های اقتصادی ضمن اینکه ماهیت همگن نسبت به دیگر پدیده‌های حوزه اقتصاد، اجتماع و سیاست دارند، ماهیت ناهمگن با پدیده‌های هنر، زبان و روان دارند. اما پدیده‌های اجتماعی در سطح و لایه‌های اجتماع، وابستگی و تأثیر سیال و شناور در نسبت گذاری باهم/ برهم دارند. برای اثبات موضوعات تأثیر و وابستگی پدیده‌ها نسبت به هم و تایید نظریه زنجیر وارگی پدیده‌ها، به مقولاتی همچون رابطه علی و نسبتی پدیده‌ها و رابطه جبرگرایی و اراده گرایی پدیده‌ها نقبی زده می‌شود. شرح چگونگی و نوع رابطه‌ها، موید قطعیت در رابطه و ارتباط بین پدیده‌ها است و وجود رابطه قطعی در بین پدیده‌ها نشان دهنده این است که رابطه، یا ایجاد و یا ایجابی است. رابطه ایجاد و یا ایجابی به خلق منتهی می‌شود و رابطه ایجابی، رابطه نیازی و الزام آوری در بین پدیده‌هاست. یعنی اینکه پدیده‌ها، نیاز به رابطه و ارتباط با یکدیگر دارند و بدون وجود رابطه، امکان پایش آنان میسر نمی‌باشد. در انتها برای آنکه دلیل و حکم محکمی برای وجود و لازم بودن عامل ارتباط و رابطه ارایه گردد، به نظریه سیستم‌ها پرداخته می‌گردد. سیستم، ماهیتی از شکل و تشکیلات عالم با تمامی جزئیات و کلیات آن است. تمامی کیهان و هستی، به همراه کلیه آنچه در آن وجود دارد، ماهیت سیستماتیک و منظم دارند. سیستم در یک کلام یعنی هم نواختی، هم گامی، هم گرایی در یک نظام هارمونیک و هدف‌گرا در سمت نتیجه هدف دار. بنابراین هستی با هر آنچه در آن هست، رابطه مند، اثر گذار، هدفمند و جهت دارد تحرک دارند. این موضوعات همگی نشان گر وجود زنجیر وارگی ارتباط جبری و قطعی در بین پدیده‌ها است.

۳-۱ فلسفه جبرگرایی

جبرگرایی^{۶۴} یا تعیین‌گرایی یک موضوع فلسفی است که بر طبق آن هر پدیده‌ای چه طبیعی و چه اجتماعی، از جمله شناخت، رفتار، تصمیمات و کنش‌های آدمی و یا فرایندهای طبیعی به صورت علی توسط زنجیره پیوسته‌ای از رخدادهای پیشین تعیین شده هستند. جبرگرایی در تعریفی دیگر فرضیه‌ای است که بر طبق آن در هر لحظه تنها یک آینده ممکن و شدنی وجود دارد. و از همین مکتب جبرگرایی، دیدگاه‌های فلسفی گوناگونی حاصل شده‌اند. بسیاری از اندیشمندان جبرگرایی را نمی‌پذیرند زیرا که اعتقاد دارند جبرگرایی تضاد آشکاری با اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی دارد.

اما باید دانست که این تصور غلط است که جبرگرایی را اینگونه تعریف کرد که آدمی هیچ تأثیری بر آینده و رویدادهای آینده ندارد. البته به این دیدگاه سرنوشت‌گرایی یا تقدیرگرایی^{۶۵} نیز گفته می‌شود که منافات با فلسفه جبرگرایی دارد. جبرگرایان عقیده دارند که آدمی بر آینده و رویدادهای آینده تأثیر دارد، اما میزان تأثیر بستگی، به رویدادهای گذشته و آینده دارد. به عبارت دقیق‌تر جبرگرایی ریشه در ایده‌های ماتریالیسم و علیت دارد و جدا از پذیرش تقدیر در حرکت است. فیلسوفان بزرگی در این زمینه فعالیت داشته‌اند که می‌شود به توماس هابز، اسپینوزا، لایبنیتس، دیوید هیوم، کانت، شوپنهاور و نیچه اشاره کرد.

۳-۲ ماهیت جبرگرایی

در طول تاریخ واژه جبرگرایی به شکل‌های مختلفی تفسیر شده است. عده‌ای که به ناسازگاران^{۶۶} معروفند، جبرگرایی را به صورتی معنی می‌کنند که «جبرگرایی و اراده آزاد» را دو پدیده ناسازگار و مانع‌الجمع تصور می‌کنند. این دیدگاه چیزی به نام اراده آزاد را نمی‌پذیرد و آن را تنها یک توهم می‌داند. به این ایده جبرگرایی سخت گفته می‌شود. برخی دیگر که به آنها سازگاران یا جبرگرایان نرم گفته می‌شود عقیده دارند که این دو ایده را می‌توان با یکدیگر مرتبط ساخت و اراده آزاد و جبرگرایی منافاتی با یکدیگر ندارند. ضمناً متفکرانی که معتقد به اراده آزاد هستند و جبرگرایی را به کلی رد می‌کنند طرفداران " آزادی اراده^{۶۷} " نامیده می‌شوند.

همانطور که بیان شد، دیدگاه‌های فلسفی مختلفی از این پارادایم فکری حاصل گردیده است. جبرگرایی علی بر این فرض است که رویدادهای آینده از طریق ترکیب رویدادهای گذشته و حال با قوانین طبیعت قطعی می‌شوند. لاپلاس بر این نظر است که تمامی رویدادها دارای علت و اثر می‌باشند و ترکیب دقیقی از رویدادها در یک زمان خاص باعث تولید یک نتیجه خاص می‌شود. جبرگرایی علی رابطه مستقیم با پیش بینی پذیری دارد. پیش بینی پذیری بی عیب و نقص به طور کامل بر

64- Determinism

65- fatalism

66- Incompatibilists

67- Libertarians

جبرگرایی دلالت دارد. برای مثال بمبی را در نظر بگیرید که در حال فرود آمدن بر روی زمین می‌باشد. با استفاده از ریاضیات می‌توانیم زمانی که بمب به زمین می‌رسد را محاسبه کنیم. همچنین با استفاده از رویدادهای گذشته می‌دانیم که با منفجر شدن بمب چه اتفاقی خواهد افتاد.

نوعی دیگر از پارادایم اندیشه‌ای، جبرگرایی منطقی نامیده می‌شود. بر طبق آن، همه پدیده‌ها چه مربوط به گذشته یا حال یا آینده، همه هم غلط و هم درست هستند. مساله اراده آزاد در این دیدگاه، این است که چگونه انتخاب‌ها می‌توانند آزادانه باشند، آنچه که انسان در آینده انجام خواهد داد چه درست یا غلط؛ به هر صورت تعیین شده‌است.

جبرگرایی الهی نوع دیگری از جبرگرایی است که بر اساس آن اراده خدا حاضر و ناظر بر همه چیز است و بدون اراده خداوند، انسان قادر به هیچ کاری نیست. مساله اراده آزاد در این دیدگاه به این شکل مطرح می‌شود که ما در دایره قانون الهی آزاد هستیم و می‌توانیم بر اساس عقل و منطق، درست یا غلط را تشخیص دهیم و راه را انتخاب کنیم. و بر مبنای اختیار و آزادی که داریم، برای اعمال خود در پیشگاه خداوند مسئول و پاسخ گو می‌باشیم.

در همه نگرش‌های الهی و غیرالهی که در فلسفه‌های گوناگون نمود می‌یابند، بر موضوع علیت تأیید می‌گردد. بر این اساس عالم، سیستمی جبری است که در یک نظام علت و معلولی حرکت می‌کند. جبرگرایی در «اصل وابسته» آیین بودا، بر این تأکید دارد که هر پدیده‌ای به پدیده‌های غیر از خودش مشروط و وابسته است. در یک داستان آموزنده رایج به نام ایندرانت این مسئله به شکل استعاره بیان می‌گردد. یک تالار سخنرانی بسیار وسیع به وسیله آینه‌ها و یا شیشه‌هایی که توسط طناب‌هایی با طول‌های مختلف از نقاط مختلفی از سقف آویزان شده‌اند، تزیین شده‌است. یک نقطه نورانی کافی است تا تمامی صحنه را روشن کند. از آنجاییکه نور از یک حباب آویزان به حباب‌های دیگر شکسته و منتقل می‌شود، لذا هر حباب به حباب دیگر نور می‌دهد. با قیاس با این مثال، هر انسانی توسط همه چیزهای موجود در عالم مصطلح نورانی می‌شود. در آیین بودا از این آموزه استفاده می‌شود تا نشان داده شود که نسبت دادن هرگونه ارزش ویژه به چیزی به معنی نادیده گرفتن وابستگی متقابل بین آن چیز با تمامی چیزهای دیگر است. بیشتر از آنکه یک جهان مکانیکی تعیین کننده اراده‌ایی باشد که انسان‌ها تصور می‌کنند خودشان در حال شکل دهی به آن هستند، این اراده‌های تمام مخلوقات دارای ادراک است که خود را در جهان واقعی به عنوان یک «موجود زنده» درک می‌کنند.

۳-۲-۱ رابطه علی - وابستگی پدیده‌ها نسبت به هم

پدیده‌ها چه طبیعی و چه غیر طبیعی باشند، ولی به هر صورت رابطه‌مند می‌باشند. اصل علیت، اصلی فراگیر و دامن گستر در پهنه هستی است. اگرچه بسیاری فلاسفه، وجود اولیه را علی نمی‌دانند و هویت تصادفی را برای وجود قائلند؛ ولی به هر روی علیت اصلی ثابت و قطعی، ولی غیر قابل انکار است. بنابر این اصل پدیده‌ها در فرایندی علی و خطی سیر می‌کنند.

اگر چه تصادف در مرحله وجود بیان گر تام نبودن اصل علیت است ولی باید در نظر داشت که علیت عاملی در پیوستار وجود در وحله بعد از تصادف اول است.

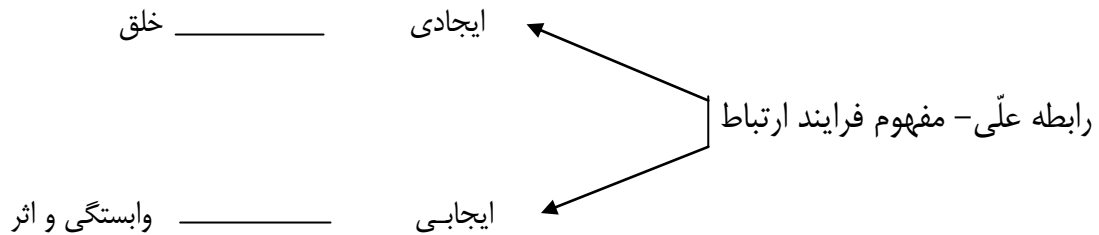
صاحب نظران در مورد رابطه پدیده‌ها اعتقاد دارند که فرایند ایجاد رابطه، قطعاً بین پدیده‌های مشخص و تعریف شده جریان می‌یابد و به رابطه تصادفی و اتفاقی قائل نیستند. مثلاً دما عامل بخار است، گردش زمین علت ایجاد شب و روز است، انرژی نهفته در زمین اسباب زلزله است، گیاهان و جانوران عامل پدید سازی نفت هستند. مثال‌های فوق بر گرفته از رابطه علی در پدیده‌های طبیعی می‌باشند. رابطه بین پدیده‌های طبیعی رابطه‌ای مکانیکی / افزار وار است. رابطه علی رابطه‌ایی یکطرفه است و معلول وجود خود را از علت به دست می‌آورد.

علت ← معلول

«رابطه علی»

رابطه علی می‌تواند در فرایند پیش بینی نیز جاری گردد. یعنی که بر اساس موقعیت و شرایط وضعیتی، می‌توان پدیده‌های آتی را حدس زد. بطور دقیق‌تر این رابطه امکان می‌دهد که با بوجود آمدن پدیده نخست (علت) با قطعیت پدیده دوم (معلول) را نیز قطعیت داد. فلاسفه و اندیشمندان در مورد رابطه علی بین پدیده‌ها ابعاد گوناگونی مطرح کرده‌اند. ابعادی از چرایی و چیستی رابطه‌ها مورد نظر می‌باشد. چیستی به توصیف رابطه می‌پردازد و چرایی به تبیین رابطه پدیده‌ها اشاره دارد. و از آن جهت که تبیین از اهداف عمده در پژوهش علمی است، لذا تبیین در مورد «چرایی رابطه» موضوع مورد منظور در این پژوهش می‌باشد. البته مواردی چون انواع، ارکان، میزان همبستگی و دیدگاه‌ها درباره علیت، موضوع این مقاله نیستند و از آن جهت که این مقاله به موضوع معرفت شناختی رابطه علی نمی‌پردازد، بنابر این از ارایه مطالب اضافه خودداری می‌شود و صرفاً در درون موضوع، صرفاً به ماهیت چرایی؟ رابطه علت و معلولی پرداخته می‌شود.

اگر رابطه علی، رابطه علت و معلولی است و یک رابطه «ایجاد» تعریف می‌گردد، یعنی پدیده معلول از پدیده علت وجود می‌گیرد و پدید می‌آید؛ ولی در رابطه علی «ایجابی»، فرایند لازم و ملزوم وجود دارد. یعنی هر پدیده که می‌توان آن را متغییر نیز نامید، به پدیده دیگری وابسته می‌باشد و رابطه ایجابی نسبت به هم دارند. رابطه «ایجاد» و ایجابی» در معنا با هم اختلاف دارند. ولی هر دو مفهومی از رابطه علی دارند و در یک قالب مفهومی می‌گنجند. ولی در هر صورت، دو ماهیت عملی مستقل از هم ندارند. رابطه ایجاد مفهومی همانند همان خلق شدگی است که در این فرایند، معلول توسط علت خلق می‌شود. اما در رابطه ایجابی، مفهوم خلق و ایجاد شدن متصور نیست و در فرایند ایجابی، معلول نیاز به پدیده علت دارد نه آنکه توسط علت خلق شود. یعنی اینکه فرایند ارتباطی، فرایند وابستگی و اثرپذیری است.



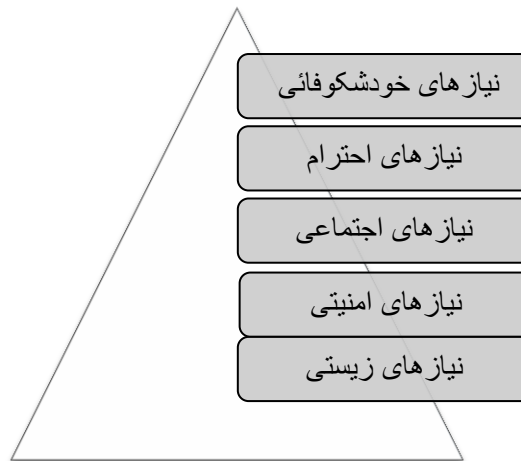
بنابر این پدیده‌ها/ متغیرها به دو گونه رابطه ایجاد و ایجابی ارتباط می‌یابند. به این مفهوم که هم رابطه ایجاد شدگی و شکل گیری از یکدیگر دارند و هم رابطه‌ایی ایجابی/ نیازی و وابستگی و اثرپذیری دارند، با این مفهوم که به یکدیگر وابستگی و همبستگی دارند.

بر مبنای پارادایم اثبات گرایی، رابطه بین پدیده‌ها رابطه افزار وار- مکانیکی است. تعریف این رابطه با این مثال ذکر می‌شود که شوت عاملی برای ضربه و حرکت توپ است. یا اینکه نهادهای مدنی- اجتماعی عامل تغییر و تنظیم در جامعه می‌باشند. اما از منظر پژوهش‌گران فرآینبات‌گرا/ تفسیرگرا، تفسیرهای مختلف، عاملی برای اتفاقات گوناگون هستند. مردم در مورد محیط اجتماعی و ارتباط بین فردی در جامعه، سازه‌های تفسیری زیادی را می‌سازند و اعمال آنان هم از این تفسیرها ناشی می‌گردند. از این نگاه نهادهای مدنی با سازه‌های تفسیری مردم با گونه‌ها و کارکردهای مختلف ساخته می‌شوند و حوزه عملکرد نهادهای مدنی با قابلیت‌های مختلف اثرات مختلف دارند. یعنی نوع نگرش در ساخت سازه‌های اجتماعی است که تأثیر مستقیم بر جامعه و پدیده‌های اجتماعی دارد. پدیده‌های اجتماعی در یک رابطه وابستگی و ایجابی بر هم اثر می‌گذارند و از هم اثر می‌گیرند. به عبارتی فرایند ارتباط در بین پدیده‌های اجتماعی، فرایند وابستگی و اثر نسبت به هم است و همه پدیده‌ها با درجه اختلافی متغییر، تأثیر نسبی بر هم دارند؛ منتها تابع یک دامنه پیوستاری درجه‌بندی شده می‌باشند. و همانطور که قبلاً بیان شد، تأثیر و وابستگی پدیده‌ها بسته به ماهیت همگن بودن و یاهمگن نبودن نیز می‌باشد. پدیده‌های همگن و هم جور تأثیر و وابستگی بیشتری بر یکدیگر دارند و پدیده‌های ناهمگن تأثیر و وابستگی کمتری بر/ از هم دارند. ولی به هر صورت رابطه وجود دارد و قابل چشم پوشی نیست و ماهیت رابطه‌ها نیز نسبی و نه مطلق است. ضمناً شایان ذکر است که رابطه بین پدیده‌های اجتماعی در شرایط هدف‌دار و جهت‌دار نمود بیشتری دارند. به عبارتی، دو عنصر "وابستگی و اثر"، در یک جامعه آرمان‌گرا و هدف‌گرا بیشتر عیان و آشکار می‌شوند. یعنی شاید نتوان در یک جامعه نامناسب و نامتجانس مفهوم و ماهیت رابطه و اثر و وابستگی پدیده‌ها را به درستی شناخت و دریافت نمود.

در طول تاریخ شاهد فراز و فرود زیادی بوده‌ایم و انواع گوناگونی از حکومت‌ها آمده‌اند و رفته‌اند؛ به گفته‌ای همه چیز در حال گذر و گذارا ست. در زمان و مکانی مردم بهتر و راحت‌تر زندگی کرده‌اند و در زمان و مکانی دیگر، مردم با مشقت و بدبختی زیست کرده‌اند. ولی به هر صورت همه چیز در گذر است و امکان ایستادن نیز نیست. قبلاً نیز گفته شد، که چه

بهتر مردم به خوبی زندگی کنند و بهترین شرایط برای گذران عمر فراهم گردد. زندگی چه خوب و چه بد، می‌گذرد و توان مقاومت و تغییر در آن نیست، مگر آنکه خود انسان‌ها بخواهند و تغییر را پذیرا باشند و اراده‌ای برای تغییر و تحول بروز گردد. یعنی همانطور که انسان‌ها گرفتار در جبرگذری تاریخ هستند و زمان می‌گذرد و قابلیت برگشت ندارد، بهتر آن است که انسان‌ها بر جریان گذار اثر بگذارند و با اراده خود، بهترین موقعیت و وضعیت را فراهم نمایند و گرفتار محتوم در جبر نباشند.

همه ادیان، مکاتب ایدئولوژیک غیر دینی، انسان‌های فرهیخته و آزاداندیش و نظریه‌های علمی عالمان، بر تغییر و زندگی بهینه برای مردم نظر داشته‌اند و لایه‌های فرهنگی اقوام و بوم‌ها به این انگاره‌های عقیدتی توجه دارند. توجه به ایده خوب زیستی، برخاسته از نیاز انسان است. مازلو^{۶۸} نیازهای انسان را در پنج طبقه باشکل زیر فرض نموده است.



تمامی نیازهای انسانی برای ساخت زندگی بهینه و آرمانی است. انسان موجودی آرمان گراست و آرمان را بسیار دوست می‌دارد و همیشه به دنبال بهترین چیزها برای خود می‌باشد. در بخش اول هم گفته شد، که این نیاز و خواست انسانی بر گرفته از خود خواهی و خود بینی است و همه چیز را برای خود می‌خواهد و به ساخت بهترین شرایط برای خود و خانواده خود است. بنابر این می‌شود گفت که در یک جامعه سالم است که فرایندهای ارتباطی بین پدیده‌ها نمود واقعی پیدا می‌کنند و عناصر "وابستگی و اثر" بیشترین ردّ را به جای می‌گذارند. زیرا که گذر زمان در فرایندی جبری، سیر طبیعی و بدیهی دارد. و انسان‌ها به عنوان تابع در سیستم‌های حکومتی هر عصر و دوران، نقش بی رنگ و یا کم رنگی در جوامع دارند. اتفاقات تاریخی برای ایجاد دگرگونی و تغییر در شیوه حکومت‌ها بر همین اساس بوده است. و مردم برای یافت و ساخت شرایط بهتر، به قیام و انقلاب روی می‌آورند. پس روشن و مبرهن است که مردم به زیست بهتر علاقه دارند و همیشه به دنبال آرمان‌ها و بهترین‌ها بوده‌اند. مردم به جهت نداشتن نگرش و تبحر برای ساخت جامعه خود، همیشه گرفتار هرج و مرج بوده‌اند. وجود حاکمان و زمامداران مختلف با شیوه‌های حاکمیتی و دولتی متنوع در جای جای کره خاکی مؤید همین موضوع

می‌باشد. ولی به هر صورت مشکل اصلی در این است که نه تنها مردم (با ماهیت عوام) داری نگرش مناسب برای برون رفت از وضعیت نابهنجار نبوده‌اند؛ بلکه خواص و حاکمین نیز به فرایند بدزیستی کمک نموده‌اند. البته مسلم و بایسته است که اندک دوران حاکمان خوب و مردم مدار از این مقوله جدا گردند. به هر روی در بیشتر زمان و مکان، عناصر بد زیستی و کج زیستی، همراه و هم‌گام مردم بوده‌اند. و دوران نیک زیستی بسیار کم و انگشت شمار می‌باشند. مردم به عنوان عوام کمترین نقش را در تغییر و ایجاد تحول دارند و خواص و نخبگان جامعه با دو ماهیت وجودی اندیشه ورزان و مدیران - حکومتی، بیشترین اثر و دخالت را در این وادی داشته‌اند.

آنچه که مهم است این است که دانسته شود، نوع نگرش و مدیریت مدیران و اندیشه ورزان در این مقوله تأثیر شگرفی دارد. جوامع با هر صورت و هر وضعیت می‌گذرد و انسان‌هایی که به مراکز قدرت، ثروت و زور وابسته و وصل می‌باشند، بیشترین سهم را بر می‌دارند و مردم (عوام) نیز همیشه کمترین سهم را داشته‌اند و با بدترین وضعیت زندگی کرده‌اند. در فرایند ساخت جامعه، نخبگان اندیشه‌ای (اندیشه گران) و مدیریتی (مدیران مسئول) با درک شناخت بهتر از جامعه و فهم زوایای پنهان، می‌توانند به تجزیه و تحلیل مناسب‌تری برای شناخت و کشف برسند و با نگرش و بینش اندیشه‌ای و مدیریتی خاص، تفسیر مناسبی از متن و میدان جامعه به دست آورند. و قطعاً این فرایند شناخت - کشف می‌تواند به ساخت سازه‌های پدیده‌ای مؤثر در جامعه کمک نماید.

۳-۳ سیستم‌گرایی

حال که درباب رابطه، تاثیر و وابستگی پدیده‌ها بر هم مطالبی بیان شد و به رابطه علی و قطعی پدیده‌ها اشاراتی گردید، اینک لازم می‌نماید برای روشن شدن مفاهیم و معانی وابستگی، هماهنگی، همگرایی و تأثیر پدیده‌ها نسبت به هم، به مفهوم سیستم و حوزه کار سیستماتیک اشاراتی شود. و با توجه به این تئوری علمی بتوان به تائید نظریه زنجیروارگی پدیده‌های اجتماعی رسید. سیستم کلی است که از اجزای به هم پیوسته تشکیل شده است. در بخش‌های قبلی در مورد ماهیت سیستم و ساختار سیستماتیک مطالبی بیان شد. سیستم پدیده‌ای ترکیب مند از اجزاء است که بنابر ماهیت وجودیابی سیستم، داده‌هایی به سیستم وارد می‌گردند و در فراگردی پیچیده، داده‌ها تبدیل به ستاده‌ها می‌گردند. سیستم دو ماهیت وظیفه‌ای مجزا و متضاد دارد؛ از یک طرف اجزاء و وظائف تخصصی و تک واحدی دارند و از طرف دیگر جریان سیستماتیک حاصل نمی‌گردد مگر در ادغام وظائف اجزاء سیستم و در هارمونی یکپارچه و همگرا، برای هدفی نتیجه‌دار. سیستم حرکت جهت دار و رو به رشد و رو به توسعه دارد. سیستم ضمن اینکه فعالیت پایش برای حفظ وضعیت فعلی دارد، کنش‌ها و فعالیت‌هایی نیز برای هماهنگی و انطباق با محیط و پیرامون دارد تا بتواند رشد پایدار را تضمین نماید. در یک سیستم ارگانیک، همه اجزاء وابستگی و اثرگذاری قطعی و مداوم بر هم دارند و سیستم پایداری نمی‌یابد، مگر در فعالیت‌های درون سیستمی پویا و زنده. بر این اساس اجتماع به مانند یک سیستم و هر پدیده اجتماعی به عنوان سیستم مجزا و همینطور یک زیر سیستم، نقش، وظائف و مسئولیت‌های خاصی را پی می‌گیرند. چنانچه هر سیستم ارگانیک و پایدار، نتواند هماهنگی و

همکاری اجزاء را تضمین نماید، سیستم مرده محسوب می‌گردد و توانش رشد و توسعه را ندارد. و هر سیستم با همکاری و هماهنگی اثر گذار و وابسته فرض می‌یابد و هارمونی سیستماتیک با ترکیب یکپارچه اجزاء ایجاد می‌گردد.

به استناد ماهیت سیستم و حرکت سیستماتیک اجزاء در یک وضعیت هارمونیک و وابسته به هم، می‌توان نتیجه گرفت که هستی نیز با هویت یک سیستم بزرگ، به همان ویژگی‌ها پایبند است و پدیده‌های جهان همانند اجزای یک سیستم، وابستگی و اثرگذاری پیوسته و متقابلی دارند. جامعه نیز در ماهیت سیستم و تحرک سیستماتیک بر همین منوال می‌باشد و تحرکات جامعه ماهیتی هم‌گرا، هم‌گام و هدف‌گرا هستند.

نتیجه نهایی

۴-۱ مفهوم‌سازی دو نظریه هدف در متن جامعه

دو نظریه مطرح شده در پژوهش پیش رو، قواعد و مناسبات «چیستی و چگونگی» زندگی انسانی را در جامعه ریخت‌سازی می‌کنند. با این معنا که نشانه‌هایی از الگوهای سازگار، متعادل و بهنجار را در یک جامعه سالم و متجانس در همه ابعاد آرایه می‌دهند. در این پژوهش تأکید می‌گردد، که در جریان وجودی جامعه منظم و نظام یافته است که امکان عملی شدن قطعی و حتمی این دو نظریه میسر گردیده؛ و در جامعه در هم ریخته و بی‌نظم که الگوهای نتیجه‌گرایی و هدف‌گرایی در آن جایی ندارند، امکان حدوث دو نظریه قطعیت کامل نیافته و در بسیاری امور و مقوله‌ها، امکان ضعیف در ساری شدن و جریان یابی دو نظریه مفروض می‌گردد. این موضوع بدان جهت است که در جوامع درهم ریخته، اراده‌ایی برای ریخت‌تجانس و تعادل دیده نمی‌گردد و اینگونه جوامع، الزام علیتی و جبری دارند که بی‌نظمی و برهم ریختگی را در کلیت دنبال نمایند. مبنای مفهومی مطالب بیان شده این است که، تأکید گردد دو نظریه مورد نظر در جوامعی با ماهیت مطلوبیت‌نمو و نمود پیدا می‌کنند. بدان معنا که در جامعه مطلوب، پدیده‌های مطلوب رشد می‌کنند و به عکس، پدیده‌های مطلوب جامعه مطلوب می‌سازند. نتیجه آنکه در جامعه نامطلوب، امکان بستریابی پدیده‌های مطلوب ناممکن بنظر می‌رسند. آنچه که در رابطه با موضوع ماهیت کارکردی جوامع گفته شد؛ تعلق و رابطه دو طرفه جامعه مطلوب و پدیده‌های اجتماعی مطلوب است. یعنی معادله و تناسب زیر جامعیت کامل در همه عرصه‌های اجتماعی دارد:

$$\text{جامعه مطلوب} = \text{پدیده‌های مطلوب}$$

و براین اساس در جامعه مطلوب و با وجود پدیده‌های مطلوب است که دو نظریه هدف نویسنده قطعیت می‌یابند. اما شاید به نظر برسد و یا گفته شود که امکان شکسته شدن معادله فوق ممکن است و دو نظریه هدف در این تحقیق حتمیت پراکتیکی و جامعیت کامل ندارند. آن هم بدین جهت است که معادله و تناسب فوق (رابطه تقابلی و تعاملی جامعه مطلوب و پدیده‌های مطلوب) روایی تجانسی در قواعد و مناسبات و اصول ساختاری درونی ندارند. و بر این اساس نیز از پایایی لازم برای تعمیم در همه موارد برخوردار نیستند. بنابراین همین نبود روایی درونی و پایایی برونی، علت قطعی و دلیل عدم قابلیت

عملی دو نظریه هدف در جامعه یا به عبارتی در تمامی جوامع هستند. پس در نتیجه می‌شود گفت که قطعاً پدیده‌های نامطلوب در جامعه نامطلوب بروز می‌یابند و از طرف دیگر، پدیده‌های مطلوب می‌توانند در جامعه نامطلوب قطعیت وجودی یابند. مثلاً اینچنین توجیه شود، که در یک جامعه ناسالم و نامتجانس می‌توان الگوهای بی‌ارزشی از رشد یافتگی پدیده‌ها را پدیدار یا مشاهده نمود. و برای نمونه گفته شود که در جامعه عقب مانده، بروز و خلق نویسنده توانمند و خوش فکر یا ورزشکار بارز و متبحر و یا هنر متعالی، امکان پذیر است و حتی بتوان گفت که این اتفاقات به کرات در اینگونه جوامع دیده می‌شود. این گفته به این مفهوم است که در جامعه نامطلوب، پدیده مطلوب بروز می‌یابد. اما در پاسخ به ابهامات فوق می‌شود گفت که:

اول) همانطور که قبلاً در فصل یک در باب ماهیت پدیده‌های اجتماعی مباحثی بیان شد، این نوع پدیده‌ها «منظور خلاقیت‌های فرد توانا (پدیده مطلوب) در جامعه واپسگرا (نامطلوب)» در گونه پدیده‌هایی قرار دارند که ریشه در هویت انسانی - فردی دارند و از محیط و جامعه مستقل می‌باشند و بر اثر توانش فرد (انسان) بروز می‌یابند. بنابر این قطعاً ماهیت اجتماعی ندارند و پدیده فردی - انسانی محسوب می‌گردند و موجودیت و وجودیت استقلالی و تجریدی از جامعه دارند و وابستگی کامل به جامعه ندارند. یعنی اینکه پدیده‌های اجتماعی نیستند بلکه پدیده‌های انسانی محسوب می‌گردند.

دوم) حتی اگر پدیده‌های مطلوب ماهیت اجتماعی نیز داشته باشند (یعنی ماهیت انسانی نداشته باشند)، باز هم دلیلی برای شکست معادله فوق نیست. چراکه بر اساس اصل نسبیت، بروز این وقایع و رویدادها امکان پذیر است و راه فراری از قاعده و اصل قطعی نسبیت نیست. بستر جامعه با نسبیت بروز می‌یابد (نه با قطعیت) و ضمن اینکه همه پدیده‌ها نسبی می‌باشند، وجود - هستی و رخدادها - پدیده نیز نسبی هستند و هیچ ماهیت مطلقى جز ذات وجود خداوند نمی‌یابیم.

بنابراین می‌توان بیان داشت که، به یقین پدیده‌های اجتماعی از تعامل ارتباطی و تناسب معادلاتی نظری در این تحقیق تبعیت می‌کنند و در قالب دو نظریه هدف تعریف و تبیین می‌گردند؛ آن هم در تناسب نسبی و نه مطلق. چرا که قبلاً گفته شد که در طبیعت و جامعه پدیده مطلق وجود ندارد و کلیه پدیده‌های هستی، در ماهیت و ساختاری از نسبیت هستند که مفهوم و معنا پیدا می‌کنند. به این منظور، توجه خواننده را به رابطه اثرگذاری و اثرپذیری پدیده‌های ذیل معطوف می‌نماید:

«سیاست، اقتصاد، فرهنگ رابطه مستقیم و غیر مستقیم با هم دارند و اثر گذاری حتمی بر هم دارند»

«هنر، اقتصاد، ورزش رابطه مستقیم و غیر مستقیم با هم دارند و اثر گذاری حتمی بر هم دارند»

«رسانه، سیاست، دانش رابطه مستقیم و غیر مستقیم با هم دارند و اثر گذاری حتمی بر هم دارند»

در یک جامعه همه پدیده‌های اجتماعی شامل سازمان‌های مدنی، دانشگاه‌ها، برنامه‌های دولتی، برنامه‌های آموزشی، ترافیک، یارانه، سوخت رسانی، اعتیاد، هنر، نویسندگی، بیماری‌ها، ساخت صنعت، تولید، دامداری، آلودگی زیست محیطی و دیگر پدیده‌های اجتماعی همه و همه:

- بر هم اثر دارند

- از هم اثر می‌گیرند

- با هم ارتباط دارند

منظور این است که روابط و مناسبات فوق در بین تمامی پدیده‌ها در اجتماع ساری و جاری هستند و این روابط در بین پدیده‌های اجتماعی اجتناب ناپذیر می‌باشند. منتها وجود/ چگونگی / میزان رابطه بین پدیده‌ها در دامنه‌ای از متغیرهای زیر قرار دارند:

- نسبی بودن رابطه‌ها

- همگن و ناهمگن بودن پدیده‌ها

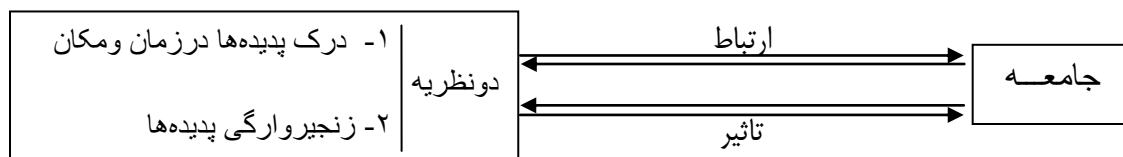
- اقتضاء (زمان / محل / موقعیت / وضعیت)

بر اساس اصول گفته شده، پدیده‌ها و متغیرهای درون محیطی در جوامع انسانی، ارتباطی تنگاتنگ و همبسته با یکدیگر دارند. نمی‌توان پدیده‌ها و رخدادها یا واقعیات اجتماعی را جدا و مستقل از هم تلقی نمود و یا بر این گمان بود که لایه‌ها و عناصر اجتماع مفاهیم اختلاطی و تلفیقی با هم ندارند و امور اجتماعی در بسترهای جداگانه و تک راهه قرار دارند. مثلاً آلودگی هوا واقعیتهای تجربیدی است. یا اینکه آموزش ارتباطی با کسب و کار ندارد. و یا اینکه بزه اجتماعی بدون ارتباط با رفتارهای حاکمیتی است. لذا باید دانست که هر جامعه تلفیقی از انسان‌ها با کنش‌ها، عقاید و فرهنگ‌های مختلف می‌باشد و امتزاج انسانی و روابط بین فردی در همه ابعاد اجتماعی، با وجود تنوع بستری امکان بروز و جریان دارد. شاید بتوان سه عامل، فرهنگ اجتماعی بوم، گونه‌های فردی و گروه‌های موجود در جامعه را قوی‌ترین و جدی‌ترین پارامترها یا متغیرهای تاثیر گذار در جامعه قلمداد نمود. و یقیناً این اختلافات و تفاوت‌های فرهنگی در جامعه، علت و دلیلی برای تنوع و گوناگونی لایه‌ها و پدیده‌های درون اجتماع می‌باشند. پس اجتماع بستری برای اختلافات و دگرگونی‌ها در بین انسان‌ها است و این تنوع پدیداری در جامعه، الگوهای اجتماعی متعددی را طلب می‌کند.

اکنون با وجود تنوع و اختلاف اساسی در بستر جوامع انسانی، آیا می‌توان وابستگی و تاثیر را در جامعه کتمان نمود؟! جامعه سیستمی است که از اجزاء مختلف تشکیل یافته و بنابر نظریه سیستم‌ها و قاعده سیستماتیک، رابطه علی در بین پدیده‌ها وجود داشته و همه اجزا جامعه در چرخه‌ای از وابستگی و تاثیر بر هم قرار دارند. و قاعدتاً بسترهای جامعه، نیازمند مدیریت اقتضایی، یکپارچه و همه گستره می‌باشد. لذا الزام دارد در ساخت یک جامعه، به همه پدیده‌ها توجه گردد و به همه موارد در

جامعه نگاه یکسان و هم‌گرا گردد. مثلاً در برنامه‌های توسعه و رشد کشور، به همه ابعاد توسعه در اجتماع توجه گردد و پوشش و توجه در تمامی امور باشد نه آنکه فقط به ابعاد و اموری خاص عنایت گردد. در برنامه‌های اقتصادی صرفاً منابع اقتصادی یا برنامه‌های اقتصادی در نظر گرفته نشوند و برنامه‌ها و منابع همه‌گستر و تمام‌وجهی مد نظر قرار گیرند. یعنی به همه امور سیاسی، امور هنری، امور اجتماعی و دیگر امور توجه گردد. و کلاً اینکه در تبیین تفسیری برای تصمیمات حاکمیتی همه امور را مدنظر قرار داد. این حرف بدان معناست که نگرش مدیریتی و حاکمیتی در کشورها نگاه کل‌گرایانه به امور باشد؛ آنهم با ابعاد گسترده و همه‌جانبه در تمامی سطوح و لایه‌های اجتماع انسانی. پس در امور اجتماعی الزام دارد که، نگرش مدیریتی و فرایندهای عملیاتی یکسان، همگام، همگرا، یکپارچه، هدفمند و نتیجه‌گرا وجود داشته باشند و جداً از نگاه‌های تک‌بعدی و یک‌گرایی خودداری شود. و چون همه پدیده‌ها وابسته و همبسته به هم می‌باشند، لذا ضرورت دارد امور اجتماعی در یک برنامه استراتژیک همه‌سویه و پراکنده برنامه‌مندی گردند و از تحرکات بی‌حاصل، فرعی و هدردهنده منابع جلوگیری شود.

با این لحاظ می‌شود گفت؛ همانطور که کلیه پدیده‌های اجتماعی در شبکه‌ای از شرایط و موقعیت‌های متجانس، بهنجار، جامع و نظام‌مند تابع دو نظریه تبیینی (هدف) در این مکتوب می‌باشند، لذا بی‌دلیل نیست که در پوشش همین قالب گفتمانی (قالب دو نظریه)، رابطه بین دو پدیده (تئوری) خلق شده توسط نویسنده و جامعه را در همین مصداق تصور کرده و بدانیم رابطه نظریه نویسنده و جامعه دقیقاً تابع انگاره‌های تئوریک خود هستند. بدان معنا که بدون تردید دو مقوله «جامعه» و «دو نظریه» در نظامی تقابلی و عکس‌العملی، اثرگذاری مسلم برهم دارند. جامعه نیک، اثرگذاری مثبت برای پیدایی، روایی و پایایی دو نظریه در جامعه داشته و همینطور دو نظریه مورد نظر، قابلیت راستی‌آزمایی مطلوبیت برای جامعه دارند. و صدا البته که این رفت و برگشت، در بعد منفی نیز امکان‌پذیر است. و اینک باوجود ساختار استدلالی منسجم و منطقی در این رابطه، می‌توان به این نتیجه رسید که مفهوم حقیقی و هویت درست‌پنداری دو نظریه، مورد ارزیابی و بازتأیید مجدد قرار گرفته است.



شکل ۵: رابطه جامعه و دو نظریه در یک نظام عکس‌العملی

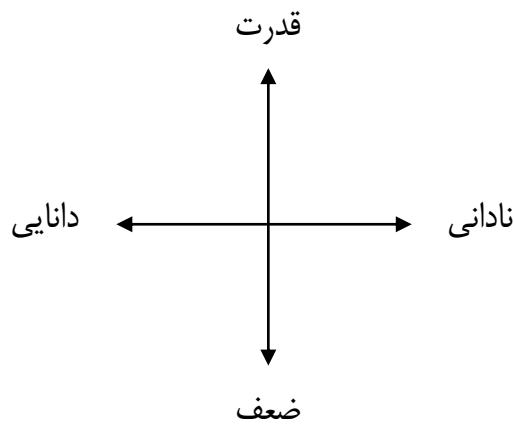
به طریقی دیگر با استناد کردن به نظریه‌های بنیان مفهوم نویسنده، می‌توان گفت که:

- دو نظریه در جامعه سالم بروز می‌یابند
- دو نظریه، جامعه سالم را بروز می‌نمایند

۲-۴ بسترنمایی مدیریت در متن جامعه

انسان موجودی طبیعی است و جزیی از خلقت هستی به حساب می‌آید. هنوز ثابت نشده که در دیگر اجزای کیهان یعنی در دیگر سیارات موجود زنده‌ای زیست می‌کند و یا اینکه موجودی مانند انسان یا انسان‌گونه در دیگر کرات وجود دارد؟! این پرسش و بسیاری دیگر پرسش‌ها، بر ذهن آدمی سنگینی می‌کنند. و تا زمانی که ارتباط بین سیاره‌ای برقرار نگردد، امکان یافت پاسخ برای این پرسش‌ها نیست و امکان «وجود ارگانیک» در دیگر سیارات در سایه‌ای از ابهام قرار دارد.

ولی به هر روی پرواضح است که آدمی از الزامات حتمی در سیاره زمین است و این انسان به سبب هوشمندی و قوای فاهمه که دارد، مدام در مورد هستی پرسش‌سازی می‌کند و خودش نیز به دنبال کشف کیهان است تا به پرسش‌های خود پاسخ دهد. به علت اینکه انسان هوش و ذهن فعالی دارد، خودش را موجود برتر در کره زمین می‌داند و بر سیاره زمین نیز سیطره دارد. همین انسان که خودش را مسلط بر هستی می‌داند؛ ضعف بزرگی هم دارد و در عین قدرتمندی و توانایی والا، بسیار ضعیف می‌باشد و در نزاعی دائمی و همیشگی با دیگر انسان‌ها است. در طول تاریخ انسان‌ها همیشه با هم جنگیده‌اند و در جنگی ادامه دار قرار دارند. سیاره زمین لحظه‌ای از کشتار و ویرانی خالی نبوده و انسان‌ها در میدانی بزرگ، نبردی بزرگ و پیوسته داشته‌اند. این نبرد انسان با انسان در بستر جامعه با مدل ماتریسی زیر به خوبی ترسیم گردیده است.



شکل ۶ : ماتریس درون‌سازی انسان و نمود آن در عرصه اجتماع

در ماتریس مورد نظر، انسان وضعیتی اقتضایی در درون شرایط داشته و دقیقاً وابسته به زمان و مکان می‌باشد. منظور از انسان در ماتریس مزبور، «توده مردم» می‌باشد و «وضعیت انسانی» نیز موضوع مورد بحث و هدف نشانه می‌باشد. وضعیت هر فرد انسانی با دارا بودن دو وجه ذهنی دانا و نادان، و همچنین دو جبهه قدرتمندی و ضعف، ماتریسی، چهارگونه و قاعده وضعیتی و موقعیتی را به تصویر می‌کشد که به صورت زیر می‌باشند:

قدرت- دانایی: با دارا بودن قدرت و پتانسیل در هر دو جبهه اندیشه و نظام سیاسی فیزیکی، فرد در این وضعیت به بهترین موقعیت دست یافته و زمینه‌های بسیار مناسب و مساعدی در همه جهات برای او فراهم می‌گردد. در این حالت انسان از آرامش روانی و آسایش زیستی برخوردار بوده و جامعه و فرد، آراستگی و آبادانی را درمی‌یابند. حکومت‌های دموکرات و مردمی دقیقاً در این دسته فرض می‌گردند و در این نوع حاکمیت است که توده‌های مردمی با توسعه و رشد فزاینده روبرو می‌گردند.

قدرت- نادانی: این وضعیت نهایت یک حاکمیت و اراده ظلم و ستم می‌باشد. انسان‌های حاکم (فرمانروایان)، بنابر قدرتی که دارند به سلطه می‌پردازند و بر اساس خودفهمی و خودخواهی که دارند، از قدرت خویش برای زورگویی و به زیرآوری دیگر مردم بهره می‌برند. در این موقعیت قواعد زور و تزویر عناصر حاکمیتی به حساب می‌آیند و مردم دخالتی به عنوان مشارکت اجتماعی ندارند. و در واقع مردم بازیچه‌ای بیش در پازل قدرت زورمداران نیستند. افراد و حکومت‌های خودکامه و تمامیت خواه دقیقاً با برخورداری از جهل فکری، از قدرت سیاسی- سازمانی در اختیار، بهره ناشایست برده و بسترهای تحت سیطره را به یغما می‌برند.

ضعف- دانایی: واژه استیصال بهترین مفهوم و معنا را برای این موقعیت معنا می‌کند. چرا که انسان‌ها علیرغم دارا بودن درک و فهم خوب از زندگی، منابع مناسبی در اختیار نداشته و ناچاراً از موقعیت خوبی بهره‌مند نیستند. این وضعیت یقیناً برگرفته از نداشتن ابزار، تجهیزات و منابع الزاماتی بوده و به همین جهت است که امکان فراهم نمودن بستر سالم و نیک مهیا نمی‌گردد. هرچند که در این حالت، توسل به دانایی اسباب نجات و خروج است.

ضعف- نادانی: شاید بدترین وضعیت تلقی گردد. چرا که فرد و جامعه در یک موقعیت هرج و مرج گرفتار می‌شوند و زندگی در حاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. نادانی اثر تخریبی بر چگونگی زیست ایجاد می‌کند و ضعف تکنولوژیکی نیز ابعاد ضعف را مضاعف می‌نماید. افراد مستمند و جوامع عقب مانده، دقیقاً نتیجه این جهل و واپسگرایی می‌باشند.

در کلیه وضعیت‌های فوق، این مردم هستند که بر اساس فهم و خرد خود زندگی را بسترریزی می‌کنند. یعنی با ساخت سازه‌های ذهنی برخاسته از نظام نگرشی فردی- اجتماعی خود است که مفاهیم و ماهیت‌های چپستی/ چرایی/ چگونگی زیست انسانی را معنا و مفهوم‌سازی می‌گرداند. این همان وضعیت و شرایطی است که ما انسان‌ها با خواست و میل باطنی دنبال می‌کنیم. خوبی و بدی نظام زیست هر فرد و ملتی در گرو همین خواستن و تلاش فردی و جمعی است. نوع نگرش و نگاه فردی- اجتماعی، همین خواست و میل را ایجاد کرده و نظام زیست نیز با همین نوع نگرش و میل میهنی است که بازسازی می‌شوند.

نگرش و دانایی از عناصر و ابزار فهم و درک در جامعه به شمار می‌آیند و با توسل به دانایی انسان‌ها است که به تبیین سالم و خردمندانه در جامعه دست می‌یابیم. نخبگان ابزاری (مدیران) و نخبگان اندیشه‌ای (اندیشمندان) جامعه با در اختیار داشتن

دانایی و فهم مناسب در امور و مقوله‌های انسانی- اجتماعی، نقش خوش رنگ و پر اثری را در جامعه ایفا می‌کنند و بسترهای اجتماع را برای بهره‌مندی و رفاه مردم فراهم می‌کنند. زیرا که به یقین در جامعه سالم، توجه و نگاه اصلی به مردم است و از نگرش‌های جزمی و دیدگاه‌های انحصاری به جد اجتناب می‌گردد. چرا که جامعه از مردم تشکیل یافته و اهداف تشکیلاتی و فعالیتی در جامعه همه و همه برای رفاه و امنیت مردم هستند. و قطعاً دیگر اندیشه‌های خودسرانه و خودفهم، ریشه در خودبینی و انحصارطلبی مفرط دارند و از خردگرایی در جامعه انسانی دور می‌باشند. و مسلم است که این تفکرات و دیدگاه‌ها به جامعه و مردم آسیب می‌رسانند. جامعه مفهومی از جمع تلفیقی انسان‌ها است. پس هرگونه حرکت و فعالیت در جامعه باید در همین جهت و برای بهینه شدن امور انسان‌ها و توده‌های همان جامعه باشد. لذا قاعدتاً تفسیرها و تحلیل‌های نخبگان نیز باید همین سو و جهت را طی کند.

انسان‌های فهیم و دانا(نخبگان مدیریتی و اندیشوی) زندگی و زیست را با مفاهیم خردگرایی، نوع دوستی و مهر و محبت بین انسانی معنا می‌کنند. چرا که به این واقعیت می‌رسند که انسان‌ها یکسان آفریده شده‌اند و بستر زندگی با هم خواهی و هم بینی آرامش می‌یابد. و درک می‌کنند که زندگی عرصه‌ای برای زیست مردم است و باید بهترین‌ها را برای زندگی مردم فراهم نمود و حرکت زیست در سمت بهتر شدن این رویکرد باشد. در این معنا از زندگی، انسان‌ها از ابزار و تکنولوژی استفاده بهینه می‌برند و سازه‌های اجتماعی را برای زندگی بهتر مفهوم می‌بخشند. در این شناخت و درک از زندگی، شاخص‌های رفاه اجتماعی در نگرش و عمل ارتقاء می‌یابند و در نتیجه زیست سالم‌تر و خوب‌تری نصیب انسان‌ها می‌گردد. اما انسان‌های نادان اگر چه قدرتمند باشند و از ابزار و تجهیزات قوی برخوردار باشند، ولی باز هم گرفتار در نادانی خویشند. در این وضعیت ضمن اینکه خود انسان درمانده و گرفتار می‌باشد، بستر زندگی دیگران را هم آلاینده می‌سازد و عارضه‌ها و آسیب‌های سهمگینی در بستر زیست خلق می‌کند. و بدتر آنکه اینگونه انسان‌های بدفکر، حاکمیت و مدیریت جامعه را برعهده داشته باشند و بدی‌ها و زشتی‌ها را در جامعه پراکنده سازند!؟

مدیران اندیشوی و ابزاری که در موقعیت‌های زمانی و مکانی مختلف مسئولیت‌های حکومتی و هدایتی را در جامعه دارند، اثرگذاری قطعی بر جامعه دارند. طرز نگرش و برداشت آنان از زندگی، انسان، وجود و محیط اثر جدی بر زندگی خود و دیگران دارد. مردم بر مبنای نگرش خود، بسترهای عملی را ایجاد و تنظیم می‌نمایند. یعنی به این ترتیب، سازه‌های تفکری و ذهنی مردم است که سازه‌های زیست را زایش می‌نمایند و زمینه زیست جامعه/ انسان طرح ریزی می‌گردد. از آن جهت که مردم(عوام) نگرش تبیینی مناسب برای ساخت سازه‌های اجتماعی و همچنین قابلیت تجزیه و تحلیل اجتماع را ندارند و باز هم مردم توانش مدیریت و گرداندگی جامعه را ندارند، بنابر این مسئولیت اساسی در جامعه بر عهده نخبگان است که وظیفه هدایت را بر دوش کشند و بنابر تعهدات اجتماعی بسترهای نیک زیستی را در جامعه مهیا و توسعه نمایند.

۴-۲-۱ عوامل مؤثر در ساخت پدیده‌های اجتماعی

آنچه که مهم است، انسان‌ها پدیده‌های اجتماعی را شکل می‌دهند تا توسط آنها رابطه‌ها و تناسب‌ها درون اجتماعی خویش را تنظیم نمایند. و همانطور که بیان گردید، گونه‌های پدیده‌های اجتماعی که در بالا مورد مطالعه واقع شدند، برگرفته از ذهن انسان می‌باشند و انسان‌ها بنابر نیاز خود و جامعه خودشان است که آنها را تعبیه می‌نمایند. انسان‌ها در ریخت و ساخت پدیده‌ها بسیار اثر گذارند. نوع نگرش و نوع مدیریت انسان‌ها در طرح ریزی ساختار جوامع، دخالت و اثر مستقیم دارند. به همین ترتیب جامعه انسانی با وجود معادلات و تناسب‌ها درون اجتماعی و انواع ارتباطات و تعاملات بین انسانی، نیازمند شیوه‌های حاکمیتی مناسبی می‌باشد تا با درک و شناخت واقعی از میدان جامعه، تبیین و تحلیل در خور و شایسته‌ای ارائه گردد. لذا نقش نخبگان هر جامعه در این بین بسیار اهمیت داشته و آنان هستند که با بهره مندی از شناخت و تحلیل مناسب ذهنی، الگوها و مدل‌های زندگی را تدوین و تفسیر می‌نمایند.

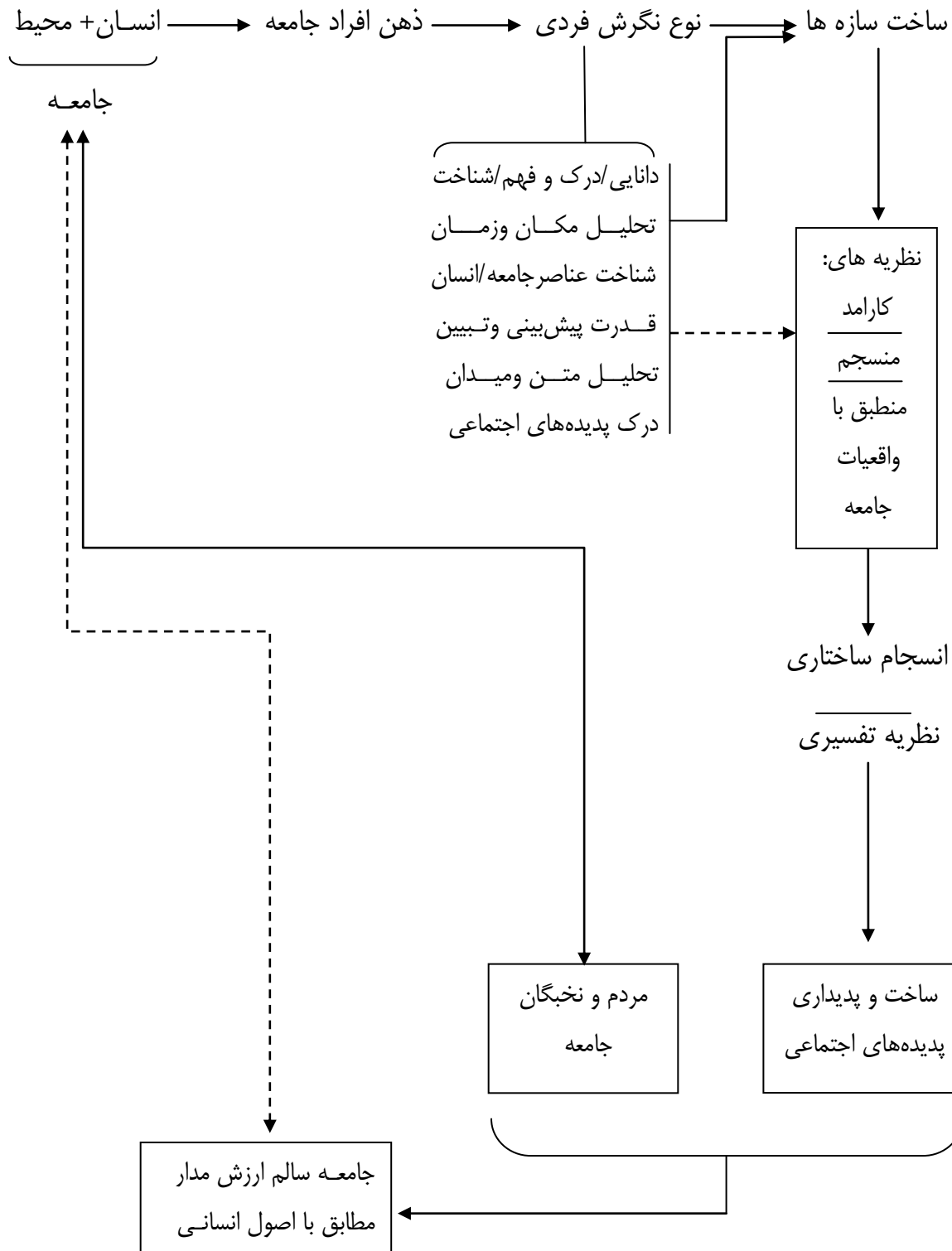
اصولاً مردم که به عنوان توده و عوام جامعه محسوب می‌گردند، نقش‌های اساسی در ترسیم الگوهای جامعه ندارند و قاعدتاً هدف اصلی آنان بهتر زندگی کردن می‌باشد. آنچه را که مردم در نظام اجتماعی تعقیب می‌کنند و هدف نشانه در زندگی می‌دانند، این است که سامانه‌های نظام اجتماعی به صورتی طراحی و تنظیم گردند که منافع و خواسته‌های آنان را بر آورده گرداند و خودشان و خانواده‌شان در امنیت کامل، آرامش و آسایش زیستی داشته باشند. اما این نخبگان و خواص جامعه هستند که تأثیرگذاری مستقیم و اساسی در جامعه دارند. خواص در اجتماع با دو صورت مدیران و اندیشه‌ورزان جایگاه ارزنده‌ای دارند. نخبگان جامعه با دو نقش «مدیران ابزاری و مدیران اندیشه‌ای» ضمن اینکه جایگاه ویژه و شایانی در جامعه دارند، مسئولیت، تعهد و نقش اثرگذاری نیز دارند که باید به آن توجه کنند. اگر نگرش و شیوه عملکرد و مدیریت آنان درست و صحیح باشد، قاعدتاً جامعه نیز در مسیر و بستر اصولی قرار می‌گیرد و خواسته‌های مردم (عوام) نیز بر آورده می‌گردد و اگر اینان از نظام دانایی و اندیشه‌ای مناسب تهی باشند، قطعاً جامعه در مسیر انحراف قرار می‌گیرد و ضمن اینکه به مردم اضرار فراوانی می‌رسد، جامعه/ کشور نیز دچار عارضه‌های سهمگینی می‌گردد و شاید ضربات آنچنان قوی باشند که تأثیر همه‌جانبه در تخریب و عقب ماندگی جامعه داشته باشند. تعهد و وظائف مدیران ابزاری و اندیشه‌ای در جامعه، به نقش‌های چند لایه‌ای اشاره دارند. مدیران اجتماع با نگاه به درون جامعه و نوع نگرشی که دارند لایه‌های ارتباطی را کشف و برمبنای اقتضاء شرایط حرکت می‌کنند. براین مبنا، شناخت و ساخت سازه‌های پدیداری جامعه از مهمترین موضوعات و مقولات در ساختارریزی جامعه محسوب می‌گردند. پدیده‌ها را باید خوب شناخت و خوب طراحی نمود. آنچه که در ساخت و ایجاد پدیده‌های اجتماعی دخالت مستقیم و مؤثر دارند، در زیر به تصویر کشیده می‌شوند:

۱ - شناخت و ساخت دو بعد بنیادی در پدیداری سازه‌های اثربخش و مفید هستند.

۲ - صیانت و محافظت از ارزشهای نگرشی و بینشی نخبگان جامعه از هر دو نوع، ابزاری و اندیشه‌ای خیلی مهم می‌باشد.

- ۳- تفسیرهای بدون عقلانیت و استدلال منطقی ترکیب و پیوند مناسبی ندارند و باعث خطا در دیدگاه و عملکرد می‌شود.
- ۴- پدیده‌های اجتماعی و طبیعی، خاستگاه افتراقی و مجزا از هم ندارند. لذا باید دیدگاه یکسانی از بعد معرفت شناختی در باره پدیده‌های طبیعی و سازه‌ای وجود داشته باشد.
- ۵- جامعه یک بستر تلفیقی از انواع و اقسام انسان‌ها و پدیده‌های اجتماعی است. بنابراین ضرورت دارد که نگاهی کلان بر جامعه داشت و از انتزاع و مجردبینی پدیده‌های انسانی و اجتماعی خودداری کرد.
- ۶- پدیده‌های اجتماعی بر بستر جامعه غلتان هستند. برای پایداری و ماندگاری پدیده‌های خوب تقلا و تلاش نمود و برعکس برای حذف و اصلاح پدیده‌های نامانوس و ناشایست، کوششی دوچندان کرد.
- ۷- در ساخت پدیده‌های اجتماعی، به دوگانگی صفتی افراد جامعه (حیوانی و انسانی) توجه جدی گردد. یعنی اینکه در نظریه‌سازی و پردازش سازه‌های ذهنی، دقیقا به دوگانگی انسان در باب کلیه پدیده‌ها و الزامات اجتماعی توجه و لحاظ شود. تا خطاها کاهش و ارتفاع افزایش یابد.
- ۸- از آن جهت که پدیده‌های اجتماعی متعلق به همان جامعه هستند و یقینا نیازمندی‌ها و الزامات جوامع نیز تفاوت‌های مختصاتی مشخص شده‌ای دارند، لذا روشن است که اجبار داریم پدیده‌ها را بر مبنای مکان و زمان مشخص شده تولید کنیم. و گرنه سودمندی اثربخش از پدیده‌ها بر نمی‌خیزد.
- ۹- نگاه تنوعی به آفریده‌های هستی، موجب پذیرش و قبول دیگران می‌گردد. تمدن‌ها، فرهنگ‌ها، ادیان و اقوام مختلف، عناصر تنوعی در جامعه هستند و باید تنوع را پذیرفت تا بتوان زندگی سالم داشت. نباید بر اساس نظر شخصی، گروهی، فرهنگی، دینی، قومی، دیگران را از قاعده فوق مستثنی نمود و بر مبنای تفسیر فردی نظر داد/ عمل کرد/ ارتباط برقرار داشت.
- خلق و ایجاد پدیده‌های اجتماعی در همه ابعاد و وجوه خود، بستگی صددرصدی به نگرش و طرز عمل مدیران در هدایت مردم و جامعه دارد. در مراتب استدلالی گام‌های ذهنی برای فرایندهای پویانظری و پویاسازی پدیده‌ها، سه کارکرد مهم ذهنی شامل سنجش، تحلیل و چینش بسیار بااهمیت و مهم تلقی می‌گردند. این فرایند در گام‌های متوالی و پله‌کافی با صورت و شکل زیر نمود می‌یابد:

- ذهن و اندیشه نوگرا و پویا در پایش نگرش و بینش مفید
- تعمق و تأویل و استنتاج برای کاربرد پیش‌بینی و تبیین مناسب
- برآورد کارکردی ذهن برای تولید نظریه منسجم، متوازن و کارآمد
- تحلیل سودمندی سازه تولیدی با کلان محیط و دیگر پدیده‌های موجود
- حفاظت و صیانت از سازه ذهنی با پاسخ‌گویی منطقی در مقابل هرگونه نقد و انتقاد



شکل ۷ : طرح تفصیلی ساخت سازه تفسیری

۴-۲-۱-۱) پدیده های الزامی و غیر الزامی (اجباری - جبری)

با آنکه پدیده های اجتماعی به دو گونه انسانی و اجتماعی تفسیر شدند. و گفته شد که پدیده های انسانی ماهیت تجریدی دارند و چون قائم به فرد هستند، لذا تقریباً از جامعه مستقل می باشند و بروز و پیدایش آنان انطباق حتمی به وضعیت جامعه نداشته و قاعدتاً اتکا صد در صدی نیز به چگونگی جامعه موجود و مورد نظر ندارند. این بدان معناست که پدیده های قائم به فردی - انسانی می توانند در هر موقعیت و شرایط نمود یابند. هر چند که حتی جامعه ناسالم و نامتجانس نیز باشد. ولی به طور یقین چون پدیده های اجتماعی از جامعه بر می خیزند، لذا متکی به جامعه هستند و کیفیت خود را از جامعه می گیرند. حال با توجه به این نوع ماهیت پدیده ها، باید بدانیم که پدیده ها بعد و وجه دیگری نیز دارند. و آن وجه این است که برخی پدیده ها الزام جامعه هستند و ضرورت قطعی دارند. سازمان های حکومتی، نهادهای مدنی، علوم، برنامه ها، کنش های عقلانی و منطقی، راستگویی و درست کرداری، وسائل رفاه اجتماعی و خیلی پدیده های دیگر، لازمه اجتماع هستند و با وجود آنان است که جامعه به رشد و توسعه فزاینده می رسد. این نوع پدیده ها الزامات حتمی در جامعه هستند و با نبود آنان در جامعه، نقصان ایجاد کرده و جامعه در خط واقعی قرار نمی گیرد. اما باز هم برخی پدیده ها الزامی نیستند و شایستگی و برآزندگی در جامعه ایجاد نمی کنند. یعنی هر چند که شایسته نیستند، ولی در واقعیت هستند و وجود دارند. در اصل هر چند این پدیده ها ضرورتی برای جامعه ندارند و نبودشان نقصان و کمبودی ایجاد نمی کند، ولی در هر صورت هستند؛ و چون بودنشان اجتناب ناپذیر می باشند، پس هستند. بزه های اجتماعی، بعد حیوانی انسان، خانه های فحشا، اعدام، زندان، اختلاس، ارتشاء، خیانت، پلشتی و خیلی چیزهای دیگر پدیده های بی تناسب و نامناسب می باشند. یعنی باید گفت که این نوع پدیده ها جبری و اجباری هستند. ضمن اینکه هستند و راه فراری از آنان نیست، ولی به هر صورت ضرورتی ندارند و در هر جامعه جا خوش نموده و ماهیت الزاماتی پیدا نموده اند. این پدیده های ناخوشایند و نا هنجار به جهت بعد حیوانی انسان است که به تمامی جوامع تزریق الزاماتی شده اند و باید آنان را در جوار خود و در زیست اجتماعی خود پذیرا باشیم.

با وجود این موضوعات و قضایا، ما انسان ها باید سعی کنیم که پدیده های مفید و ضروری را پر و بال دهیم و در موزات آن، تا حد امکان از توسعه و فزاینده گی پدیده های ناهنجار و ناسالم خودداری نماییم. جامعه با ترویج و همآوردی پدیده های الزاماتی رشد می یابد و با وجود پدیده های غیرسالم نیز تخریب یا منحرف می گردد. با این تعاریفی که از پدیده ها مطرح شد، باید کوشش نماییم که اراده انتخاب و تصمیم را در بسترهای دانش و دانایی درون اجتماعی افزونه سازیم و ضمن اینکه از پدیده های جبری ناشایست جلوگیری می کنیم، تمامی توان و سرمایه اجتماعی را بکار بندیم تا در فراگردهای شناخت، درک و فهم، مفاهیم و معانی پدیده های الزاماتی را تحت اختیار و تصمیمات منطقی و سالم بسترریزی نماییم. با این کنش ها و انتخابات است که جامعه سمت و سوی بهینه سازی و بهینه شدن می یابد.

منابع

- ۱- ابراهیم پور، حبیب؛ مقاله روش شناسی مطالعه علوم اجتماعی با رویکرد رسانه، اینترنت ۱۳۹۳
- ۲- باقری، خسرو، ۱۳۸۳؛ مقاله سازه‌گرایی واقع‌گرایانه: بازسازی سازه‌گرایی شخصی جرج کلی، مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی - سال سی و چهارم، شماره ۱
- ۳- خالقی دامغانی، احمد و نصر، مهدی؛ دستاوردهای پدیدارشناسی هایدگر در علوم انسانی و پژوهش سیاسی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۳، شماره ۱، بهار ۱۳۹۲، ص ۳-۲۳
- ۴- رضاییان، علی؛ مبانی سازمان و مدیریت، تهران انتشارات سمت
- ۵- صفوی، سلمان، ۱۳۸۹؛ مقاله فلسفه سیاسی توماس هابز، اینترنت ۱۳۹۲
- ۶- کاکلمانس، جوزف جی؛ پدیدارشناسی چیست؟ برخی از موضوعات بنیادی پدیدارشناسی هوسرل، ترجمه دکتر سید موسی دیباج، مجله نامه فلسفه
- ۷- گال، مردیت و همکاران، ۱۹۹۶ چاپ ششم، روش‌های تحقیق کمی و کیفی، مترجمان: احمد رضا نصر و همکاران، ۱۳۹۱ چاپ هفتم
- ۸- گیسیون، بریل و گارت، مورگان، ۱۹۷۹؛ نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان، ترجمه: محمدتقی نوروزی، تهران، انتشارات سمت
- ۹- مونتسکیو، شارل لویی؛ روح القوانين (۱۷۴۸)، موسسه انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۹، چاپ ششم - تهران
- ۱۰- نوالی، محمود؛ پدیدارشناسی چیست؟؛ پایگاه اینترنتی مجلات تخصصی نور

11-Biddle,B.J&Anderson,D.S(1986);Theory,Method,Knowledge, and Research on Teaching, In M.C.Wittrock,Handbook of research on teaching(pp.23. -252)

12-Denzin,N.K&Lincoln,Y.S(1994);Introduction:Entering the field of qualitative research In N.Y Denzin&Y.S.Lincoln;Handbook of qualitative research(pp.1-17)

13-Erickson,Qualitative methods

14-H. bbesThomas.(1651);Leviathan,or the Matter,from and Power of a Commonwealth,Ecclesiasticall and Civil

15-Hutchinson,s.(1988);Education and grounded theory.in R.R.Sherman

16-Phillips,D.C.(1987);Several variants of positivist epistemology are described in chapter 4,N.Y

17-Popper,K.(1968);Conjectures and refutations.N.Y:Harper

احمد علینقی

aalinagh20@gmail.com

www.ahmadalinaghi.com

« تهران - آذرماه سال ۱۳۹۳ »